



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

دار الفکر

مختار
از
جہا

ادبیات و فنون
از
عین مردم

۱۷

احمد علی خان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع)

نویسنده:

احمد فرخ فال

ناشر چاپی:

ذکری

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد ۱۲	۱۰
مشخصات کتاب	۱۰
اشاره	۱۱
فهرست مطالب	۱۵
فصل دوم: تعاملات انسانی	۱۹
بخش پنجم: تعاملات با خویشاوندان و برادران و خواهران نسبی، سببی، ودینی	۱۹
اشاره	۱۹
۵۱. احترام به افراد و مسخره نکردن دیگران	۲۱
۵۲. استهزاء، بد گمانی، غیبت، تجسس، و القاب زشت ممنوع!	۲۵
۵۳. با کرامت و بزرگواری از کنار لغو بگذریم	۲۸
پاداش عبادالرحمان (بندگان ویژه خدا)	۳۰
۵۴. ارتباط، تعامل، همبستگی و یکپارچگی	۳۲
نهی از اطاعت و تقلید کور کورانه و بدون دلیل	۳۴
نهی از تفرقه و اختلاف در آراء و عقائد	۴۴
دعوت به سوی اتحاد	۴۷
دشمنان دیروز و برادران امروز	۴۹
۵۵. اعتراف دانشمندان، بر نقش اسلام در وحدت جامعه	۵۰
۵۶. نقش اتحاد، در بقای ملت ها	۵۲
۵۷. تأثیرگذاری امر به معروف و نهی از منکر در جامعه	۵۳
دعوت به حق و مبارزه با فساد	۵۴
ذکر چند نکته	۵۷
۱. «معروف» و «منکر» چیست؟	۵۷
۲. آیا امر به معروف یک وظیفه عقلی است یا تعبدی؟	۵۷

۳. اهمیت امر به معروف و نهی از منکر ۵۸
۴. آیا امر به معروف موجب سلب آزادی است؟ ۶۱
۵. آیا امر به معروف تولید هرج و مرج نمی کند؟ ۶۱
۶. امر به معروف از خشونت جدا است؟ ۶۲
۵۸. حقوق برادران دینی بر یکدیگر ۶۵
۵۹. چشم پوشی و گذشت در امور یکدیگر ۷۵
۶۰. تعاملات میهمان و میزبان و حقوق آن ها ۷۶
۶۱. میهمانی عزت مند، سه روز است ۷۷
۶۲. ممانعت از کار کردن میهمان و کراهت آن ۷۷
۶۳. میهمان روزی خود را بدون منت می آورد ۷۸
۶۴. لزوم تعامل پسندیده و اکرام به میهمان ۷۹
۶۵. مطلوبیت غذا خوردن، با میهمان ۷۹
۶۶. مهرورزی، احسان و ایثار، با یکدیگر ۸۰
- جامع ترین برنامه اجتماعی ۸۳
- جامع ترین آیات خیر و شر ۸۸
- شأن نزول ۹۱
- سیمای پرهیزگاران ۹۱
- ریشه و اساس همه نیکی ها ۹۵
۶۷. انفاق مایه رشد آدمی است ۱۰۰
۶۸. انفاق مهم ترین راه حل مشکل فاصله طبقاتی ۱۰۳
۶۹. چه انفاقی با ارزش ترست؟ ۱۰۵
۷۰. ده دستور در مورد انفاق ۱۰۸
۷۱. ارتباط، تعامل و دیدار با برادران ۱۱۷
۷۲. مذاکرات در مجالس امانت است ۱۲۳
۷۳. نجوا، صحبت در گوش، شیطنت و توطئه، ممنوع ۱۲۴
- نجوی از شیطان است؟ ۱۲۵

نکته ها	۱۲۹
۱. انواع نجوی و سخنان در گوشی	۱۲۹
۲. تحیت الهی کدام است؟	۱۳۱
شأن نزول	۱۳۲
۷۴. احترام به پیش کسوتان در مجالس	۱۳۳
نکته ها	۱۳۶
۱. مقام علماء و دانشمندان	۱۳۶
۲. آداب مجلس	۱۳۸
یک آزمون جالب	۱۴۰
۷۵. الگوی عمل به آیه صدقه و نجوی	۱۴۳
۷۶. فلسفه تشریح و نسخ حکم صدقه قبل از نجوی	۱۴۴
مدت حکم و مقدار صدقه	۱۴۶
توضیح	۱۴۷
۷۷. کیفیت نشستن در مجالس	۱۴۸
۷۸. شوخی، خنده و قهقهه در مجالس و محافل	۱۵۱
۷۹. اعلام و اظهار محبت کردن	۱۵۵
۸۰. تعاملات خوب، خوش رفتاری و حق رفیق در سفر	۱۵۶
۸۱. ارتباطات و نامه نوشتن به همدیگر	۱۵۸
۸۲. ارتباطات و سلام کردن به یکدیگر	۱۵۹
۸۳. چه کسی در سلام پیشی بگیرد	۱۶۳
۸۴. سلام کردن به زن ها	۱۶۵
۸۵. سلام کردن به ملیت های مختلف	۱۶۵
۸۶. ارتباطات، مصافحه و دست دادن به برادران	۱۷۰
۸۹. مذاکره و گفتگوی مفید، بین برادران	۱۸۳
۹۰. ایجاد سرور و شادی، بین برادران مؤمن	۱۸۸
۹۱. مناعت طبع و عزّت نفس	۱۹۵

- ۱۹۸ ۹۲. روا کردن حاجت برادر مؤمن
- ۲۰۶ ۹۳. گرمی داشتن افراد کریم و بزرگوار
- ۲۰۷ ۹۴. تجلیل و گرمی داشت بزرگان و سال مندان
- ۲۰۸ ۹۵. برطرف کردن گرفتاری از برادران مؤمن
- ۲۱۲ ۹۶. تشکر از الطاف و شکرگزاری از نعمت ها
- ۲۲۲ ۹۶. اطعام مؤمنین و رسیدگی به فقراء
- ۲۲۹ احادیث اهل بیت(علیهم السلام)
- ۲۳۷ ۹۸. اصلاح فیما بین در جامعه اسلامی
- ۲۴۰ ارتباط آیات با یکدیگر
- ۲۴۴ نکته ها
- ۲۴۴ ۱. شرایط قتال اهل بغی (بغاه)
- ۲۴۷ ۲. اهمیت اخوت اسلامی
- ۲۵۱ سخنان در گوشه
- ۲۵۵ محکمه صلح خانوادگی
- ۲۵۸ احادیث اهل بیت(علیهم السلام)
- ۲۶۱ ۹۹. نگهداشتن راز و حفظ اسرار دیگران
- ۲۷۱ ۱۰۰. ارتباط سازنده و فریادرسی از مسلمین
- ۲۷۴ قتل بدون حق، منازعه با ربوبیت رب العالمین است
- ۲۷۶ اشکال
- ۲۸۱ بحث روایی
- ۲۸۵ روایات عجیب و بی اعتبار در مورد داستان پسران آدم(علیه السلام)
- ۲۹۰ روایاتی در بیان مراد از این که کشتن یک نفر همانند کشتن همه مردم است
- ۲۹۳ بحث علمی و یک تطبیق
- ۲۹۸ روایاتی از ائمه معصومین(علیهم السلام)
- ۳۰۱ ۱۰۱. اهتمام به امور مسلمین و خیر خواهی برای آن ها
- ۳۰۴ ۱۰۲. عطسه و ابراز محبت

۳۱۳ ----- فهرست منابع و مآخذ

۳۱۸ ----- درباره مرکز

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و
اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد 12

مشخصات کتاب

سرشناسه: فرخ فال، احمد، 1337 -

عنوان و نام پدیدآور: دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل
بیت عصمت و طهارت علیهم السلام / احمد فرخ فال.

مشخصات نشر: قم: ذکر، 1400.

مشخصات ظاهری: 20 ج.

شابک: دوره : 978-6319-622-28-7 ؛ ج. 1 : 978-6319-622-27-0 ؛ ج. 2 : 978-6319-622-29-4 ؛ ج. 3 : 978-6319-622-30-0 ؛ ج. 4 : 978-6319-622-31-7 ؛ ج. 5 : 978-6319-622-32-4 ؛ ج. 6 : 978-6319-622-33-1 ؛ ج. 7 : 978-6319-622-34-8 ؛ ج. 8 : 978-6319-622-35-5 ؛ ج. 9 : 978-6319-622-36-2 ؛ ج. 10 : 978-6319-622-37-9 ؛ ج. 11 : 978-6319-622-38-6 ؛ ج. 12 : 978-6319-622-39-3 ؛ ج. 13 : 978-6319-622-40-9 ؛ ج. 14 : 978-6319-622-41-6 ؛ ج. 15 : 978-6319-622-42-3 ؛ ج. 16 : 978-6319-622-43-0 ؛ ج. 17 : 978-6319-622-44-7 ؛ ج. 18 : 978-6319-622-45-4 ؛ ج. 19 : 978-6319-622-46-1 ؛ ج. 20 : 978-6319-622-47-8

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: ج. 2 - 20 (چاپ اول: 1400) (فیا).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. 1 و 2. ارتباطات الهی و عالم هستی. - ج. 3. ارتباطات و تعاملات انبیاء علیهم السلام. - ج. 4 - 6. ارتباطات و تعاملات
انبیاء، ائمه و اولیاء علیهم السلام. - ج. 7 و 8. ارتباطات و تعاملات انسان با خداوند متعال. - ج. 9. ارتباطات و تعاملات زن و شوهر. -
ج. 10. ارتباطات و تعاملات والدین و فرزندان. - ج. 11 و 12. ارتباطات و تعاملات بین مردم. - ج. 13. ارتباطات و تعاملات مومنین و
منافقین. - ج. 14. ارتباطات و تعاملات مسلمان ها و مذاهب. - ج. 15. ارتباطات و تعاملات مذاهب و امام اسلامی. - ج. 16. ارتباطات
و تعاملات مسلمان ها و کفار. - ج. 17. ارتباطات و تعاملات حکومت اسلامی و مردم. - ج. 18 و 19. ارتباطات و تعاملات بین
حکومت ها. - ج. 20. تعاملات در حکومت حضرت مهدی (عج).

موضوع: ارتباط -- جنبه های مذهبی -- اسلام

ارتباط -- جنبه های قرآنی

Communication -- Qur'anic teaching

ارتباط -- احادیث

Communication -- Hadiths

ارتباط بین اشخاص -- جنبه های مذهبی -- اسلام

Interpersonal communication -- Religious aspects -- Islam

ارتباط بین اشخاص -- جنبه های قرآنی

Interpersonal communication -- Qur'anic teaching

ارتباط بین اشخاص -- احادیث

Interpersonal communication -- Hadiths

رده بندی کنگره: BP11/6

رده بندی دیویی: 297/045

شماره کتابشناسی ملی: 7595511

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات

خدا، انسان و جهان

از دیدگاه قرآن، پیامبر (صلی الله علیه و اله) و اهل بیت علیهم السلام

جلد دوازدهم: ارتباطات و تعاملات بین مردم

تألیف: احمد فرخ فال

ص: 3

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات

جلد دوازدهم: ارتباطات و تعاملات بین مردم

احمد فرخ فال

انتشارات ذکری/قم/1400 ش

شابک این جلد: 978-622-6319-38-6

شابک دوره: 978-622-6319-28-7

ادرس مرکز پخش: قم خیابان معلم انتشارات مرکز مدیریت حوزه های علمیه

تلفن مرکز پخش 025-37735547

ص: 4

فهرست مطالب

فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی

- بخش پنجم: تعاملات با خویشاوندان، برادران و خواهران ۱۱
۵۱. احترام به افراد و مسخره نکردن دیگران ۱۱
۵۲. استهزاء، بدگمانی، غیبت، تجسس، و القاب زشت ممنوع! ۱۵
۵۳. با کرامت و بزرگواری از کنار لغو بگذریم ۱۸
۵۴. ارتباط، تعامل، همبستگی و یکپارچگی ۲۲
۵۵. اعتراف دانشمندان، بر نقش اسلام در وحدت جامعه ۴۰
۵۶. نقش اتحاد، در بقای ملت ها ۴۲
۵۷. تأثیرگذاری امر به معروف و نهی از منکر در جامعه ۴۳



۵۸. حقوق برادران دینی بر یکدیگر..... ۵۵
۵۹. چشم‌پوشی و گذشت در امور یکدیگر..... ۶۵
۶۰. تعاملات میهمان و میزبان و حقوق آن‌ها..... ۶۶
۶۱. میهمانی عزت‌مند، سه روز است..... ۶۷
۶۲. ممانعت از کار کردن میهمان و کراهت آن..... ۶۷
۶۳. میهمان روزی خود را بدون منت می‌آورد..... ۶۸
۶۴. لزوم تعامل پسندیده و اکرام به میهمان..... ۶۹
۶۵. مطلوبیت غذا خوردن، با میهمان..... ۶۹
۶۶. مهرورزی، احسان و ایثار، با یکدیگر..... ۷۰
۶۷. انفاق مایه رشد آدمی است..... ۹۰
۶۸. انفاق مهم‌ترین راه حل مشکل فاصله طبقاتی..... ۹۳
۶۹. چه انفاقی با ارزش ترست؟..... ۹۵
۷۰. ده دستور در مورد انفاق..... ۹۸
۷۱. ارتباط، تعامل و دیدار با برادران..... ۱۰۷
۷۲. مذاکرات در مجالس امانت است..... ۱۱۳
۷۳. نجوا، صحبت درگوش، شیطنت و توطئه، ممنوع..... ۱۱۴

۱۲۳.....	۷۴. احترام به پیش‌کسوتان در مجالس.....
۱۳۳.....	۷۵. الگوی عمل به آیه صدقه و نجوی.....
۱۳۴.....	۷۶. فلسفه تشریح و نسخ حکم صدقه قبل از نجوی.....
۱۳۸.....	۷۷. کیفیت نشستن در مجالس.....
۱۴۱.....	۷۸. شوخی، خنده و قهقهه در مجالس و محافل.....
۱۴۵.....	۷۹. اعلام و اظهار محبت کردن.....
۱۴۶.....	۸۰. تعاملات خوب، خوش رفتاری و حق رفیق در سفر.....
۱۴۸.....	۸۱. ارتباطات و نامه نوشتن به همدیگر.....
۱۴۹.....	۸۲. ارتباطات و سلام کردن به یکدیگر.....
۱۵۳.....	۸۳. چه کسی در سلام پیشی بگیرد.....
۱۵۵.....	۸۴. سلام کردن به زن‌ها.....
۱۵۵.....	۸۵. سلام کردن به ملیت‌های مختلف.....
۱۶۰.....	۸۶. ارتباطات، مصافحه و دست دادن به برادران.....
۱۶۹.....	۸۷. تعامل، معانقه و در آغوش گرفتن یکدیگر.....
۱۷۱.....	۸۸. بوسیدن برادران دینی، از روی محبت.....
۱۷۳.....	۸۹. مذاکره و گفتگوی مفید، بین برادران.....



۹۰. ایجاد سرور و شادی، بین برادران مؤمن..... ۱۷۸
۹۱. مناعت طبع و عزّت نفس..... ۱۸۵
۹۲. روا کردن حاجت برادر مؤمن..... ۱۸۸
۹۳. گرمی داشتن افراد کریم و بزرگوار..... ۱۹۶
۹۴. تجلیل و گرمی داشت بزرگان و سال مندان..... ۱۹۷
۹۵. برطرف کردن گرفتاری از برادران مؤمن..... ۱۹۸
۹۶. تشکر از الطاف و شکرگزاری از نعمت‌ها..... ۲۰۲
۹۶. اطعام مؤمنین و رسیدگی به فقراء..... ۲۱۲
۹۷. نصیحت و خیر خواهی نسبت به مؤمنین..... ۲۲۶
۹۸. اصلاح فیما بین در جامعه اسلامی..... ۲۲۷
۹۹. نگهداشتن راز و حفظ اسرار دیگران..... ۲۵۱
۱۰۰. ارتباط سازنده و فریادرسی از مسلمین..... ۲۶۱
۱۰۱. اهتمام به امور مسلمین و خیر خواهی برای آن‌ها..... ۲۹۱
۱۰۲. عطسه و ابراز محبت..... ۲۹۴
- فهرست منابع و مآخذ..... ۳۰۳**

فصل دوم: تعاملات انسانی

بخش پنجم: تعاملات با خویشاوندان و برادران و خواهران نسبی، سببی، و دینی.

اشاره

ص: 9

بخش پنجم: تعاملات با خویشاوندان و برادران و خواهران نسبی، سببی، و دینی.

51. احترام به افراد و مسخره نکردن دیگران

قرآن کریم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بُسُّ الْأَسْمِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ (1)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آن ها از این ها بهتر باشند؛ و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند؛ و یکدیگر را مورد طعن و عیب جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید؛ و آن ها که توبه نکنند، ظالم و ستم گرند!»

ص: 11

پس از آن که خداوند دستور به اصلاح ذات البین داده از تفرقه نهی فرمود، به دنبال آن از کارهایی مانند مسخره نمودن، آزار مستمندان و مساکین نهی کرده می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ»؛ خلیل گوید: قوم به مردان گفته می شود نه زنان، زیرا این مردان هستند که در انجام امور بعضی از آنان بر دیگران قائم هستند، زهیر شاعر عرب گفته است:

و ما أدری و لست أخال أدری

أقوم آل حصن أم نساء

یعنی: نمی دانم و فکر نمی کنم که عاقبت هم بدانم، آیا آل حصن مردانند یا زنان. (1)

بنا بر این معنی آیه این است که مردانی مردان دیگر را مسخره نکنند.

و سخریه به معنی استهزاء است، مجاهد گوید یعنی: هیچ گاه ثروت مندی حق ندارد بینوایی را به خاطر فقرش مسخره کند، و چه بسا آن فقیری که در ظاهر حال به نظر پست جلوه می کند در پیش گاه خداوند از آن ثروت مندی که به ظاهر شریف جلوه می کند منزلت و مقام بیش تری دارا باشد، اما اگر مؤمنی فرد کافری را مسخره کرده تحقیر نمود گنه کار نیست.

ابن زید گوید: این آیه مسلمانان را نهی کرده است که مؤمنین کسانی را که دارای فسق علنی هستند مسخره نکنند که چه بسا شخص مسخره شده از نظر عقیده در پیش گاه خداوند از شخص مسخره کننده بهتر باشد، یا این که در باطن اسلام آورده باشد.

ص: 12

1- . شاهد در شعر بر این است که قوم در مقابل نساء قرار داده شده.

«عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ، وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ»؛ یعنی به یکدیگر ناسزا نگوئید، همان گونه می فرماید و لا تقتلوا أنفسکم، زیرا مؤمنین مانند يك نفر هستند، که هر گاه برادرش را بکشد مانند آن است که خودش را کشته است، این تفسیر از ابن عباس و قتاده نقل شده است.

«لمز» عبارت است از عیب جوئی روبرو، و همز عبارت است از عیب جوئی پشت سر.

بعضی گفته اند: لمز عبارت است از عیب جوئی با زبان چشم و اشاره، و همز جز به وسیلهٔ زبان نخواهد بود.

ضحاک گفته است یعنی: یکدیگر را لعنت نکنید.

«وَلَا تَنَابُزُوا بِالْأَلْقَابِ»؛ القاب جمع لقب است، و آن عبارت است از اسمی غیر از نام انسان، بعضی گفته اند لقب اسمی است که انسان به آن نامیده نشده است، و هر وقت با آن اسم نامیده شود بدش می آید، و چنان چه لقب بگونه ای باشد که انسان از آن بدش نیاید اشکالی ندارد مانند لقب فقیه، قاضی و...

از قتاده و عکرمه نقل شده است که تنابز به لقب عبارت است از این که افراد به یکدیگر بگویند: ای کافر! ای فاسق! ای منافق!

از حسن نقل شده است یهودیان و مسیحیان که مسلمان می شدند، پس از اسلام آوردنشان بعضی از مسلمانان به آنان می گفتند: ای یهودی! ای مسیحی! که از طرف پیامبر (صلی الله علیه و اله) نهی شدند. از ابن عباس نقل شده است که تنابز به لقب آن است که انسان گناهی

انجام داده و توبه کرده است آن گاه به خاطر گناهی که توبه کرده است او را سرزنش بزنند.

ابن عباس گوید: صفتیه دختر حی بن اخطب خدمت پیامبر آمده گریه می کرد، حضرت به او فرمود: چرا گریه می کنی؟ صفتیه گفت: عایشه مرا سرزنش می زند و می گوید: یهودیه و دختر زن و مردی یهودی، حضرت به او فرمود: چرا تو نیز، در پاسخ او نگفتی: پدرم هارون، عمویم موسی، همسر محمد (صلی الله علیه و اله) است؟ به دنبال این جریان این آیه نازل شد.

«بئسَ الاِسمُ الفُسُوقُ بَعْدَ الْاِيْمَانِ»؛ از حسن و دیگران نقل شده است فسوق پس از ایمان آن است که به کسی که ایمان آورده است بگویند: ای یهودی! ای مسیحی! بنا بر این معنی آیه این طور است: بد است آن چه که آن را به نام فسوق می نامید، یعنی کفر پس از ایمان.

بعضی گفته اند: یعنی بد چیزی به دست آوردن اسم فسوق با غیبت مسلمین و عیب جویی آنان، و این معنی دلالت ندارد بر این که «اسم» ایمان و فسق جمع نمی شوند، زیرا این مانند آن است که گفته شود: «بئس الحال الفسوق بعد الشیب» و معنایش آن است که بد حالی است گناه کاری با پیری و «بئس الاسم الفسوق مع الايمان» و به ظاهر معنی آن خواهد شد که آن فسوق و گناهانی که پس از ایمان است بد اسمی است، و آن کفر است.

«وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ»؛ یعنی: هر کس از عیب جویی دیگران و گناهان، توبه نکند و به اطاعت از فرمان الهی بازگشت نکند.

«فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ به خودشان ظلم می کنند که عملی انجام می دهند و با آن مستحق عذاب الهی می شوند. (1)

52. استهزاء، بدگمانی، غیبت، تجسس، و القاب زشت ممنوع!

از آن جا که قرآن مجید در این سوره به ساختن جامعه اسلامی بر اساس معیارهای اخلاقی پرداخته، پس از بحث در باره وظائف مسلمانان در مورد نزاع و مخاصمه گروه های مختلف اسلامی در آیات مورد بحث به شرح قسمتی از ریشه های این اختلافات پرداخته تا با قطع آن ها اختلافات نیز بر چیده شود، و درگیری و نزاع پایان گیرد.

در هر يك از دو آیه فوق به سه قسمت از اموری که می تواند جرقه ای برای روشن کردن آتش جنگ و اختلاف باشد با تعبیراتی صریح و گویا پرداخته. نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کند»؛ «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا قَوْمًا مِنْ قَوْمٍ».

چه این که «شاید آن ها که مورد سخریه قرار گرفته اند از این ها بهتر باشند»؛ «عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ».

«هم چنین هیچ گروهی از زنان نباید زنان دیگری را مورد سخریه قرار دهند، چرا که ممکن است آن ها از این ها بهتر باشند»؛ «وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ».

در این جا مخاطب مؤمنانند، اعم از مردان و زنان، قرآن به همه هشدار می دهد که از این عمل زشت بپرهیزند، چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه همان

ص: 15

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 23، ص: 216.

حس خود برترینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگ های خونین در طول تاریخ بوده.

و این «خود برترینی» بیش تر از ارزش های ظاهری و مادی سرچشمه می گیرد مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروت مندتر، زیباتر، یا از قبیله ای سرشناستر می شمرد، و احیاناً این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است او را وادار به سخریه می کند، در حالی که معیار ارزش در پیش گاه خداوند تقوا است، و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.

هیچ کس نمی تواند بگوید: من در پیش گاه خدا از فلان کس برترم، و به همین دلیل تحقیر دیگران و خود را برتر شمردن یکی از بدترین کارها، و زشت ترین عیوب اخلاقی است که بازتاب آن در تمام زندگی انسان ها ممکن است آشکار شود.

سپس در دومین مرحله می فرماید: «و یکدیگر را مورد طعن و عیب جویی قرار ندهید»؛ «و لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ»؛ «لا تلمزوا» از ماده «لمز» بر وزن «طنز» به معنی عیب جویی و طعنه زدن است، و بعضی فرق میان «همز» و «لمز» را چنین گفته اند که «لمز» شمردن عیوب افراد است در حضور آن ها، و «همز» ذکر عیوب در غیاب آن ها است، و نیز گفته اند که «لمز» عیب جویی با چشم و اشاره است، در حالی که «همز» عیب جویی با زبان است.

جالب این که قرآن در این آیه با تعبیر «انفسکم» به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می دارد که همه مؤمنان به منزله نفس واحدی هستند و اگر از دیگری عیب جویی کنید در واقع از خودتان عیب جویی کرده اید!

و بالآخره در مرحله سوم می افزاید: «و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید»؛ «و لَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ».

بسیاری از افراد بی بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند، و از این طریق آن ها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند، و یا احیاناً از آنان انتقام گیرند، و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده باز هم لقبی که بازگو کننده وضع سابق باشد بر او بگذارند.

اسلام صریحاً از این عمل زشت نهی می کند، و هر اسم و لقبی را که کوچک ترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است ممنوع شمرده.

در حدیثی آمده است که روزی «صفیه» دختر «حیی بن اخطب» (همان زن یهودی که بعد از ماجرای فتح خیبر مسلمان شد و به همسری پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و اله) در آمد) روزی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و اله) آمد در حالی که اشک می ریخت، پیامبر (صلی الله علیه و اله) از ماجرا پرسید، گفت: عایشه مرا سرزنش می کند و می گوید:

«ای یهودی زاده!» پیامبر (صلی الله علیه و اله) فرمود: چرا نگفتی پدرم هارون است، و عمویم موسی، و همسرم محمد (صلی الله علیه و اله)؟ و در این جا بود که این آیه نازل شد (1).

به همین جهت در پایان آیه می افزاید: «بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان آوردن نام کفر بگذارند»؛ «بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ».

بعضی در تفسیر این جمله احتمال دیگری داده اند و آن این که خداوند مؤمنان را نهی می کند از این که بعد از ایمان به خاطر عیب جویی مردم نام فسق را بر خود پذیرند.

ص: 17

ولی تفسیر اول با توجه به صدر آیه و شأن نزولی که ذکر شد مناسبتر به نظر می رسد.

و در پایان آیه برای تأکید بیش تر می فرماید: «و آن ها که توبه نکنند و از این اعمال دست بردارند ظالم و ستم گردند»؛ «وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ».

چه ظلمی از این بدتر که انسان با سخنان نیش دار، و تحقیر و عیب جویی، قلب مردم با ایمان را که مرکز عشق خدا است بیازارد، و شخصیت و آبروی آن ها را که سرمایه بزرگ زندگی آنان است از بین ببرد.

گفتیم: در هر يك از دو آیه مورد بحث سه حکم اسلامی در زمینه مسائل اخلاق اجتماعی مطرح شده، احکام سه گانه آیه اول به ترتیب: عدم سخریه، و ترك عیب جویی، و تناوب به القاب بود، و احکام سه گانه آیه دوم به ترتیب: اجتناب از گمان بد، تجسس و غیبت است. (1)

53. با کرامت و بزرگواری از کنار لغو بگذریم

قرآن می فرماید:

«وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»؛ (2)

«و کسانی که شهادت به باطل نمی دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی کنند)؛ و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می گذرند.»

ص: 18

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 22، ص: 179.

2- . فرقان / 72.

«وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»؛ صاحب مجمع البیان گفته: کلمه «زور» در اصل، به معنای جلوه دادن باطل به صورت حق است. و بنا به گفته وی این کلمه به وجهی شامل دروغ و هر لهُو باطلی از قبیل:

غنا و دریدگی و ناسزا نیز می شود (1). و نیز صاحب مجمع البیان در معنای کلمه «کراما» گفته است: معنای این که بگوییم فلانی از فلان عمل زشت تکرم دارد این است که: از چنین عملی منزّه است، و نفس خویش را از آلودگی به امثال آن منزّه می دارد (2).

پس این که فرمود: «وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» اگر مراد از زور، دروغ باشد، کلمه مذکور قائم مقام مفعول مطلق می باشد و تقدیر کلام چنین می شود که: بندگان رحمان آن هایی هستند که شهادت به زور نمی دهند، و اگر مراد از زور لهُو باطل از قبیل غناء و امثال آن باشد، کلمه زور مفعول به خواهد بود، و معنایش این است که: بندگان رحمان کسانی هستند که در مجالس باطل حاضر نمی شوند. از میان این دو احتمال، ذیل آیه با احتمال دومی مناسب تر است.

«وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»؛ کلمه «لغو» به معنای هر عمل و گفتاری است که مورد اعتنا نباشد، و هیچ فایده ای که غرض عقلا بر آن تعلق گیرد نداشته باشد، و به طوری که گفته اند: شامل تمامی گناهان می شود. و مراد از «مرور به لغو» گذر کردن به اهل لغو است در حالی که سرگرم لغو باشند.

ص: 19

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 7، ص: 181.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 7، ص: 181.

و معنای آیه این است که: بندگان رحمان چون به اهل لغو می گذرند و آنان را سرگرم لغو می بینند، از ایشان روی می گردانند، و خود را پاک تر و منزّه تر از آن می دانند که در جمع ایشان در آیند، و با ایشان اختلاط و هم نشینی کنند.

پاداش عبادالرحمان (بندگان ویژه خدا)

در تعقیب آیات گذشته که بخشی از ویژگی های «عبادالرحمان» را بازگو کرد آیات مورد بحث بقیه این اوصاف را شرح می دهد.

نهمین صفت برجسته آنان احترام و حفظ حقوق دیگران است «آن ها کسانی هستند که هرگز شهادت به باطل نمی دهند»؛ «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ».

مفسران بزرگ این آیه را دو گونه تفسیر کرده اند:

بعضی همان گونه که در بالا گفتیم، شهادت «زور» را به معنی «شهادت به باطل» دانسته، زیرا «زور» در لغت به معنی تمایل و انحراف است، و از آن جا که دروغ و باطل و ظلم از امور انحرافی است، به آن «زور» گفته می شود.

این تعبیر (شهادت زور) در کتاب شهادت در فقه ما به همین عنوان مطرح است، و در روایات متعددی نیز از آن نهی شده، هر چند در آن روایات، استدلالی به آیه فوق ندیدیم.

تفسیر دیگر این که: منظور از «شهود» همان «حضور» است، یعنی بندگان خاص خداوند در مجالس باطل، حضور پیدا نمی کنند.

و در بعضی از روایات که از طرق ائمه اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است به مجلس «غناء» تفسیر شده، همان مجالسی که در آن ها خوانندگی لهوی توأم با نواختن آلات موسیقی یا بدون آن انجام می گیرد.

بدون شك منظور از این گونه روایات این نیست که مفهوم وسیع «زور» را محدود به «غنا» کند، بلکه غنا یکی از مصادیق روشن آن است، و سایر مجالس لهو و لعب و شرب خمر و دروغ و غیبت و امثال آن را نیز در بر می گیرد.

این احتمال نیز دور به نظر نمی رسد که هر دو تفسیر در معنی آیه جمع باشد و به این ترتیب عباد الرحمن و بندگان خاص خدا نه شهادت به دروغ می دهند، و نه در مجالس لهو و باطل و گناه حضور می یابند، چرا که حضور در این مجالس علاوه بر امضای گناه، مقدمه آلودگی قلب و روح است.

سپس در ذیل آیه به همین صفت برجسته آنان که داشتن هدف مثبت در زندگی است اشاره کرده می گوید: «آن ها هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از کنار آن می گذرند»؛ «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا».

در حقیقت آن ها نه در مجلس باطل حضور پیدا می کنند و نه آلوده لغو و بیهودگی می شوند.

و با توجه به این که «لغو» شامل هر کاری که هدف عاقلانه ای در آن نباشد می گردد، نشان می دهد که آن ها در زندگی همیشه هدف معقول و مفید و سازنده ای را تعقیب می کنند، و از بیهوده گرایان و بیهوده کاران متنفرند، و اگر این گونه کارها در مسیر زندگی آنان قرار گیرد، چنان از کنار آن می گذرند که بی اعتنایی آن ها خود دلیل عدم رضای باطنیشان به این اعمال است، و آن چنان بزرگوارند که هرگز محیط های آلوده در آنان اثر نمی گذارد، و رنگ نمی پذیرند.

بدون شك بی اعتنایی به این صحنه ها در صورتی است که راهی برای مبارزه

با فساد و نهی از منکر، بهتر از آن نداشته باشند، و گرنه بدون شك آن ها می ایستند و وظیفه خود را تا آخرین مرحله انجام می دهند. (1)

54. ارتباط، تعامل، همبستگی و یکپارچگی

قرآن می فرماید:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ* وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ (2)

«و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اسلام، و هر گونه وسیله وحدت]، چنگ زنید، و پراکنده نشوید! و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل های شما، الفت ایجاد کرد، و به برکت نعمت او، برادر شدید! و شما بر لب حفره ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد؛ این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد؛ شاید پذیرای هدایت شوید. و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند؛ (آن هم) پس از آن که نشانه های روشن (پروردگار) به آنان رسید! و آن ها عذاب عظیمی دارند.»

تفسیر

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ خدای تعالی در آیات قبل یعنی آیه «وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ...»

ص: 22

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 15، ص: 165.

2- . آل عمران / 103 و 105.

فرموده بود که تمسك به آیات خدا و رسول او (و یا تمسك به كتاب و سنت) تمسك به خدا است و شخص متمسك و معتصم در امان است، و هدایتش ضمانت شده است. کسی که دست به دامن رسول شود، دست به دامن كتاب شده است چون همین كتاب است که در آن آمده: «و ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا...» (1).

مراد از اعتصام همگانی به «حبل الله» در «و اعتصموا بحبل الله جميعاً...»

اینک در این آیه، اعتصام مذکور و سفارش شده در آن آیه را، مبدل کرد به اعتصام به حبل الله. در نتیجه فهماند که اعتصام به خدا و رسولی که قبلاً گفتیم، اعتصام به حبل الله است. یعنی آن رابط و واسطه ای که بین عبد و رب را به هم وصل می کند، و آسمان را به زمین مرتبط می سازد. چون گفتیم که اعتصام به خدا و رسول، اعتصام به كتاب خدا است که عبارت است از وحیی که از آسمان به زمین می رسد. و اگر خواستی، می توانی این طور بگویی: حبل الله همان قرآن و رسول خدا (صلی الله علیه و اله) است. چون قبلاً هم توجه فرمودی که برگشت همه این ها به يك چیز است.

و قرآن کریم، هر چند که جز به حق تقوا و اسلام ثابت دعوت نمی کند، لیکن غرض این آیه غیر از آن غرضی است که آیه قبلی یعنی: «اتقوا الله حق تقاته...» داشت، آن آیه متعرض حکم تك تك افراد بود که مراقب باشند حق تقوا را به دست آورده، جز با اسلام نمیرند، ولی این آیه متعرض حکم جماعت مجتمع است. دلیلش این است که می فرماید: «جميعاً» و نیز می فرماید: «ولا تفرقوا».

ص: 23

1- «آن چه رسول می گوید، انجام دهید، و هر نهی که می کند اطاعت کنید.» (حشر / 7)

پس این دو آیه همان طور که فرد را بر تمسک به کتاب و سنت سفارش می کنند به مجتمع اسلام می نیز دستور می دهند که به کتاب و سنت معتصم شوند.

«وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصَّصَّ بِحَبْتُمْ نِعْمَتِهِ اِخْوَانًا»؛ جمله «اذ كنتم» بیان است برای کلمه «نعمته» و جمله بعدی که می فرماید: «وَ كُنْتُمْ عَلٰی شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا» عطف است به همین جمله.

و این که خدای تعالی امر می کند به یادآوری این نعمت، اساسش رسم و عادت است که قرآن کریم دارد و آن این است که تعلیمات خود را با ذکر علل و اسباب بیان نموده و از این راه، خلق را به سوی خیر و هدایت دعوت می کند، بدون این که مردم را وادار به تقلید کورکورانه بسازد، و حاشا از تعلیم الهی که بشر را به سوی سعادتش یعنی به سوی علم نافع و عمل صالح هدایت نموده، حیرت، تقلید و ظلمت جهل را هم تجویز نماید، ولی لازم است که مسأله بر اهل علم و تدبیر مشتبه نشود (و بدانند که ممنوعیت تقلید در تشخیص راه سعادت، منافاتی با تسلیم شدن برای خدا ندارد. به این معنا که مورد هر يك غير مورد دیگری است، آن جا که تقلید ممنوع است، مسائل مربوط به اصول و معارف اصولی دین است. و آن جا که جای تسلیم است، مسائل فروع و احکام عملی است.

نهی از اطاعت و تقلید کورکورانه و بدون دلیل

دأب و رسم قرآن بر ذکر علل و اسباب تعلیماتش می باشد و از اطاعت و تقلید کورکورانه و بدون دلیل نهی می کند:

پس خدای تعالی در عین این که حقیقت سعادت بشر را به او تعلیم می دهد،

علت آن را هم بیان می کند تا کورکورانه نپذیرفته باشد، بلکه بفهمد که حقایق دینی، همه به هم ارتباط دارد. و همه از ناحیه منبع توحید افاضه شده است. در عین حال تسلیم شدن در برابر خدای تعالی را هم واجب می داند، چون رب العالمین است، و اعتصام به حبل او اعتصام به حبل رب العالمین است. هم چنان که در آخر آیات می فرماید: «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ... وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ».

و سخن کوتاه این که، خدای تعالی بندگان را امر فرموده که هیچ سخنی را نپذیرند و هیچ امری را اطاعت نکنند، مگر بعد از آن که وجه آن سخن و فلسفه آن اطاعت را فهمیده باشند و آن گاه از این دستور کلی، دو مورد را استثناء نموده، دستور داده که نسبت به خود او تسلیم مطلق باشند و همین دستور خود را هم توجیه می فرماید به این که خدای تعالی تنها کسی است که مالک علی الاطلاق ایشان است. پس ایشان حق ندارند بخواهند، مگر چیزی را که او خواسته باشد، تنها باید کاری را بکنند که خدا از ایشان خواسته، و خلاصه به تصرفات خدا در ایشان تن در دهند.

مورد دوم این که، به ایشان امر فرموده که آن چه را رسول او ابلاغ می کند، به طور مطلق اطاعت کنند و همین دستور را نیز این طور توجیه می فرماید، که چون رسول خدا (صلی الله علیه و اله) از پیش خود چیزی نمی گوید، و دستوری نمی دهد، آن چه می گوید ابلاغ دستورات خداست پس در حقیقت این دو مورد هم استثنا نشده، چون خود این دو دستور و یا به عبارت دیگر آن دو اطاعت بی چون و چرا را هم توجیه کرده و برایش دلیل آورد.

آن گاه با بندگان خود در باره حقایق معارف سخن می گوید، و طرق سعادت

را شرح می دهد. و باز همین را به وجهی عام توجیه می فرماید، تا بندگانش به روابط معارف و طرق سعادت راه یابند، و از این راه، هم اصل توحید را محقق سازند و هم به این ادب الهی مؤدب شده، بر طریقه تفکر صحیح مسلط شوند، و راه درست حرف زدن را بشناسند و در نتیجه به وسیله علم زنده شده، از قید و بند تقلید رها و آزاد شوند، و نتیجه این آزادی و آزاداندیشی این است که اگر وجه و فلسفه هر يك از معارف ثابته دینی و یا ملحقات و متعلقات آن را بفهمند، آن را أخذ می کنند و اما اگر نفهمند فوری و عجولانه آن را رد نموده به امید فهمیدن فلسفه اش به بحث و تدبر می پردازند و وقتی برایشان ثابت شد بدون رد و اعتراض آن را می پذیرند.

و این معنا غیر از آن است که کسی بگوید: اساس دین بر این است که انسان هیچ مطلب بی دلیلی را از احدی حتی از خدا و رسولش قبول نکند، برای این که این گفتار، سفیهانه ترین نظر، و بدترین گفتار است و برگشتش به این است که خدای تعالی از بندگانش خواسته باشد که بعد از آن که دارای دلیل شدند، باز دلیل بخواهند، و در جستجوی آن باشند، چون ربوبیت و ملک خدای تعالی اصل و مهم ترین دلیل است، بر این که خلق باید تسلیم او باشند، و حکم او را در خود نافذ دارند، هم چنان که رسالت رسول دلیل قاطع است بر این که آن چه آن جناب می گوید، از پیش خدای تعالی می گوید. (دقت فرمائید) و یا برگشتش به این است که ربوبیت خدای تعالی را در آن چه به خاطر ربوبیتش تصرف می کند لغو بدانند. و این هم چیزی جز تناقض نیست.

و حاصل کلام این است که: مسلک و مرام اسلامی و طریق نبوی جز به علم و اجتناب از تقلید دعوت نمی کند، و این هایی که پیروی از کتاب و سنت را

تقلید دانسته، از آن انتقاد می کنند، خود مقلدند، و همین گفته خود را بدون دلیل از دیگران پذیرفته اند.

و شاید وجه این که اعتصام به حبل اللّٰه و متفرق نشدن را نعمت خدا خوانده، و فرمود:

«اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»؛ اشاره به همین معنایی باشد که ما خاطرنشان ساختیم یعنی خواسته باشد بفرماید، اگر شما را به اعتصام و عدم تفرقه می خوانیم بی دلیل نیست. دلیل بر این که شما را بدان دعوت کرده ایم، همین است که خود به چشم خود ثمرات اتحاد و اجتماع و تلخی عداوت و حلاوت محبت و الفت و برادری را چشیدید و در اثر تفرقه در لبه پرتگاه آتش رفتید و در اثر اتحاد و الفت از آتش نجات یافتید، و اگر ما این دلیل را به رخ شما می کشیم، نه از این باب است که بر خود واجب می دانیم هر چه می گوئیم، دلیلش را هم ذکر بکنیم و اگر ذکر نکنیم دلیل بر این است که گفتارمان حق نبوده، نه، گفتار ما همیشه حق است، چه دلیلش را هم ذکر بکنیم و چه نکنیم، بلکه از این باب است که بدانید این تمسک به حبل اللّٰه و اتحاد شما نعمتی است از ناحیه ما و در نتیجه متوجه شوید که تمامی دستوراتی که ما به شما می دهیم، همه اش مثل این دستور به نفع شما است و سعادت و راحت و رستگاری شما را تأمین می کند.

خدای تعالی در آیه شریفه، دو دلیل بر لزوم اعتصام به حبل اللّٰه و عدم تفرقه آورده یکی در جمله «إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً...» و دوم در جمله «وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ...» دلیل اول مبتنی است بر اصل تجربه، و این که خود شما در سابق با

یکدیگر دشمن بودید، و تلخی های دشمنی را چشیدید، و خدا شما را از آن نجات داد، و دلیل دوم مبتنی است بر بیانی عقلی که به زودی خواهد آمد.

و اگر در جمله «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا...» دوباره کلمه «نعمت» را ذکر کرد، برای این بود که به امتثالی اشاره کرده باشد که جمله «اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ...» بر آن دلالت داشت و مراد از «نعمت» همان الفتی است که نام برد پس مراد به اخوتی هم که این نعمت آن را محقق ساخته نیز همان تالف قلوب است. پس اخوت در این جا حقیقتی ادعایی است نه واقعی، چون برادری واقعی عبارت است از شرکت دو نفر یا بیش تر در پدر و مادر واحد (و یا پدر واحد یا مادر واحد).

و نیز ممکن است اشاره باشد به اخوتی که در آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»⁽¹⁾ که حقیقتی است اعتباری، زیرا در این آیه، خدای تعالی برادری را در میان مؤمنین تشریح کرده و آثار و حقوق مهمی بر آن مترتب کرده است.

«وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا...»؛ شفای «حفره»، به معنای لبه آن است، البته لب های که هر کس قدم بر آن بگذارد، مشرف بر سقوط در آن شود. و مراد از کلمه «من النار» یا آتش آخرت است و یا آتش جنگ.

اگر منظور آتش آخرت باشد، در این صورت منظور از شفای حفره آن این خواهد بود که شما کافر بودید، و بین شما و افتادن در آتش دوزخ، بیش از یک قدم فاصله نبود و آن یک قدم همان مردن شما بود که از سیاهی چشم آدمی به سفیدی آن به آدمی نزدیک تر است و خدای تعالی شما را با ایمان آوردنتان نجات داد.

و اگر مراد از آن "آتش" جنگ باشد، منظور این خواهد بود که حال آنان را

ص: 28

1- «به درستی که مؤمنان برادر یکدیگرند.» (حجرات / 10)

در مجتمع فاسدشان بیان نموده، بفرماید شما قبل از ایمان آوردنتان در لبه آتش جنگ هایی قرار داشتید که هر لحظه ممکن بود برپا گردد.

و این تعبیر یعنی آتش خواندن جنگ، استعمالی شایع دارد. البته استعمالی مجازی و به طور استعاره.

پس در این صورت، مقصود این است که بفرماید: مجتمعی که با اجتماع دل هایی مختلف و هدف هایی گوناگون و هوا و هوس های مختلف تشکیل شود. با در نظر گرفتن این که راهنمای چنین مجتمعی واحد نیست، تا به هدفی واحد سوقش دهد، بلکه راهنماها به خاطر اختلاف امیال شخصی و تحکیمات بیهوده فردی متعدد است. و به سوی هدف های مختلف دعوت می کند و شدیدترین خلاف و اختلاف را پدید می آورد. خلاف و اختلاف کارشان را به تنازع می کشاند، و دائماً به قتال و بانزال و فناء و زوال تهدیدشان می کند. و این همان آتشی است که در حفره جهالت می افتد، و همه چیز را می سوزاند. و کسی که در آن حفره بیفتد، مخلص و راه نجاتی ندارد.

معلوم می شود قبل از نزول این آیه، طایفه ای از مسلمانان بعد از کفرشان ایمان آورده بودند، طایفه ای خاص بوده اند که در خطاب این آیات، از سایر طوائف نزدیک تر بوده اند چون در طول زندگی قبل از اسلامشان لحظه ای فارغ از دلواپسی نبودند، دلواپسی از جنگ ها و مقاتلاتی که هر آن تهدیدشان می کرده. نه امنیتی داشته اند و نه راحتی و فراغت و اصلاً به حقیقت امنیت عمومی (امنیتی که تمام جامعه و جمیع جهاتش را فراگیرد، آبرو و مال و عرض و جان و سایر شئون زندگی عمومی را تأمین کند) پی نبرده و طعم آن را نچشیده بودند.

و بعد از آن که دسته جمعی به حبل خدا متمسک شدند و آثار سعادت زندگی برایشان نمودار شده، چیزی از حلاوت نعمت های الهی را چشیدند، آن وقت فهمیدند که تذکرات الهی راست بوده، و خدای تعالی چه نعمت و چه سعادت لذیذی به ایشان ارزانی داشته است. پس خطاب در این آیات، در نفوس چنین مردمی جای گیرتر و مؤثرتر از نفوس اقوام دیگر است.

و به همین جهت مبنای کلام و اساس دعوت بر مشاهده و دریافت قرار گرفته، نه صرف فرض و تئوری. چون هیچوقت بیان اثر عیان و تجربه را کاربرد فرض و تئوری ندارد. و به همین جهت بود که تحذیر آینده یعنی در آیه «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا...» به حال پیشینیان اشاره کرد. چون مال حال آنان را همه دیده بودند، تجربه ای بود برای مؤمنین. پس این مؤمنین باید از سرانجام کار آنان عبرت گیرند و راهی را که آن ها رفتند نروند تا به سرنوشت آنان مبتلا نگردند.

آن گاه آنان را به خصوصیتی که در این بیان هست، تنبه داده، می فرماید: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ».

امر به معروف و نهی از منکر، از لوازم و واجبات اجتماع معتصم به «حبل الله»

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...»؛ تجربه قطعی دلالت می کند بر این که معلوماتی که انسان در زندگی برای خود تهیه می کند و معلوم است که از میان معلومات ذخیره نمی کند مگر آن چه را که برایش سودمند باشد، از هر طریقی که باشد و به هر نحوی که ذخیره کرده باشد، وقتی متوجه آن معلومات نباشد و با عمل به آن معلومات و تمرین عملی دائمی به یاد

آن‌ها نباشد، به تدریج از یادش می‌رود و به‌بوته فراموشی سپرده می‌شود. و در این‌همه شکی نداریم که عمل در همه شئون دایره مدار علم است هر زمان که علم قوی باشد عمل قوت می‌گیرد. و هر زمان علم ضعیف باشد عمل هم ضعیف می‌گردد. هر زمان که علم یک علم صالحی باشد، عمل هم صالح می‌شود، و هر زمان که علم فاسد باشد عمل هم فاسد می‌گردد. خدای تعالی هم حال علم و عمل را در آیه زیر، به زمین و روئیدنی‌های آن مثل زده و فرموده: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا...»؛ (1) و نیز شکی نداریم در این‌که علم و عمل، اثری متقابل در یکدیگر دارند.

قوی‌ترین داعی به عمل علم است و وقتی عمل واقع شد و اثرش به چشم دیده شد، بهترین معلمی است که همان علم را به آدمی می‌آموزد.

و همه این‌ها که گفته شد، انگیزه شده است در این‌که مجتمع صالحی که علمی نافع و عملی صالح دارد، علم و تمدن خود را با تمام نیرو حفظ کند. و افراد آن مجتمع، اگر فردی را ببینند که از آن علم تخلف کرد، او را به سوی آن علم برگردانند، و شخص منحرف از طریق خیر و معروف را به حال خود واگذار نکنند، و نگذارند آن فرد در پرتگاه منکر سقوط نموده، در مهلکه شر و فساد بیفتد، بلکه هر یک از افراد آن مجتمع به شخص منحرف برخورد نماید، او را از انحراف نهی کند.

و این همان دعوت به فراگیری و تشخیص معروف از منکر و امر به معروف و

ص: 31

1- «سرزمین پاک روئیدنی‌هایش به اذن پروردگارش می‌روید و سرزمین ناپاک جز خاشاک نمی‌رویند.» (اعراف / 58)

نهی از منکر است و این همان است که خدای تعالی در این آیه شریفه خاطر نشان ساخته و می فرماید:

«يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ و از این جا روشن می شود که چرا از خیر و شر تعبیر به معروف و منکر نمود. چون زمینه گفتار و مضمون آیه قبلی بود که، می فرمود: «همگی به حبل الله چنگ بزنید و متفرق نشوید...» و معلوم است که چنین مجمع که همه افرادش چنگ به حبل الله دارند، معروف در آن خیر، و منکر در آن شر است و ممکن نیست به عکس این باشد و به فرض هم که این نکته در نظر نبوده باشد، قطعاً وجه این که خیر و شر را معروف و منکر خوانده، این است که به حسب نظر دین، خیر معروف و شر منکر است، نه به حسب عمل خارجی.

و اما این که فرمود: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ» بعضی از مفسرین گفته اند: کلمه «من» برای تبعیض است، چون امر به معروف و نهی از منکر - و به کلی دعوت به سوی خیر - از واجبات کفایی است و مثل نماز و روزه واجب عینی نیست و قهراً وقتی در هر جامعه ای عده ای این کار را بکنند، تکلیف از سایرین ساقط می شود.

ولی بعضی گفته اند: این کلمه بیانیه است. و مراد از آیه شریفه این است که: «شما با این اجتماع صالح (و متمسک به حبل الله) که دارید، باید امتی باشید که به سوی خیر دعوت می کنند».

در نتیجه جریان این کلام همانند این است که بگوئیم: «و لیکن لی منك

صدیق»(1) که منظورمان از این سخن این است که تو باید دوست من باشی. و ظاهراً منظور این مفسر از بیانیه بودن «من» این است که این کلمه، نشو به ابتدایی باشد.

و آن چه سزاوار است گفته شود این است که بحث و بگو مگو در این که کلمه «من» تبعیضی است و یا بیانیه، بحثی بی فایده است و به نتیجه ای منتهی نمی شود. برای این که دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر از اموری است که اگر واجب باشد طبعاً واجب کفایی خواهد بود. چون بعد از آن که فرضاً یکی از افراد اجتماع این امور را انجام داد، دیگر معنا ندارد که بر سایر افراد اجتماع نیز واجب باشد که همان کار را انجام دهند.

پس اگر فرض کنیم، امتی هست که روی هم افرادش داعی به سوی خیر و امر به معروف و نهی از منکرند، قهراً معنایش این خواهد بود که در این امت افرادی هستند که به این وظیفه قیام می کنند.

پس مسأله در هر حال قائم به بعضی افراد جامعه است، نه به همه آن ها و خطابی که این وظیفه را تشریح می کند، اگر متوجه همان بعضی باشد که هیچ، و اگر متوجه کل جامعه باشد، باز هم به اعتبار بعض است.

و به عبارتی دیگر، بازخواست و عقاب در تخلف این وظیفه، متوجه تک تک افراد است، ولی پاداش و اجرش از آن کسی است که وظیفه را انجام داده باشد. و به همین جهت است که می بینیم دنبال جمله فرمود: «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

پس ظاهر همین است که به قول آن مفسر، کلمه «من» تبعیضی است، و در محاورات خود ما نیز اگر در مثل چنین ترکیبی و چنین کلامی، کلمه «من» به کار

ص: 33

1- . باید که من از ناحیه تو دوستی داشته باشم.

رفته باشد، ظاهرش همین است که برای تبعیض باشد مگر آن که دلیلی در کلام باشد، و دلالت کند بر این که معنای دیگری از این کلمه منظور است.

این را هم باید دانست که موضوعات سه گانه، یعنی دعوت به خیر، و امر به معروف، و نهی از منکر، بحث های تفسیری بس طولانی و عمیق دارد که ان شاء الله در موارد دیگری که مناسب باشد متعرض آن ها و هم چنین بحث هایی علمی و نفسی و اجتماعی مربوط به آن می شویم.

نهی از تفرقه و اختلاف در آراء و عقائد

«و لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ...»؛ بعید نیست که جمله «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ» متعلق باشد فقط به جمله «و اختلفوا» و در این صورت مراد از «اختلاف»، تفرق از حیث اعتقاد و مراد از «تفرق» اختلاف و تشتت از حیث بدن ها است. و اگر تفرق را جلوتر از اختلاف ذکر فرمود، برای این بود که تفرقه و جدایی بدن ها از یکدیگر، مقدمه جدایی عقاید است، چون وقتی يك قوم به هم نزدیک و مجتمع و مربوط باشند، عقایدشان به یکدیگر متصل و در آخر از راه تماس و تأثیر متقابل متحد می شود. و اختلاف عقیدتی در بینشان رخنه نمی کند. بر عکس وقتی افراد از یکدیگر جدا و بریده باشند، همین اختلاف و جدایی بدن ها باعث اختلاف مشربها و مسلکها می شود و به تدریج هر چند نفری دارای افکار و آرای مستقل و جدای از افکار و آرای دیگران می شوند و تفرقه و جدایی باطنی هم پیدا نموده شق عصای وحدتشان می شود. پس کأنه خدای تعالی خواسته است بفرماید: «شما مسلمانان مثل آن امت ها نباشید که در آغاز

بدنهای شان از یکدیگر جدا شد و از جماعت خارج شدند و در آخر این جدایی از اجتماع، سبب شد که آراء و عقائدشان هم مختلف گردد.

و می بینیم که خدای تعالی این اختلاف را در مواردی از کلامش به بغی نسبت داده مثلاً فرموده: «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ»؛ (1) با این که مسأله ظهور اختلاف در آراء و عقائد، امری ضروری است و جلوگیری افراد از آن ممکن نیست، چون درک و فهم افراد مختلف است، لیکن همان طور که این بروز اختلاف ضروری است، برطرف شدن آن هم به وسیله اجتماع ضروری است. و اجتماع بدن ها با یکدیگر به خوبی می تواند این اختلاف را برطرف سازد. پس رفع اختلاف امری است ممکن و مقدور- البته مقدور به واسطه-.

و خلاصه اگر جامعه مستقیماً نتواند اختلاف را برطرف سازد، با يك واسطه می تواند.

و آن هم این است که بدن ها را به هم متصل و مرتبط سازد، پس با این حال، اگر امتی نخواهد این کار را بکند امتی باغی و ستم گر است. و خودش به دست خود اختلاف راه انداخته و در آخر هلاکت را برای خود فراهم کرده است.

و قرآن کریم به همین جهت دعوت به اتحاد را بسیار تأکید نموده و نهی از اختلاف را به نهایت رسانده و این نیست مگر به خاطر این که تفرس و ژرف نگری می کرده، و می دانسته که این امت مانند امت هایی که قبل از ایشان بودند و، بلکه بیش از آنان دست خوش اختلاف می شوند.

ص: 35

1- «اگر بعد از آمدن آیاتی بین و روشن باز هم اختلاف کردند، برای آن دشمنی هایی بود که با یکدیگر داشتند.» (بقره / 213)

و ما مکرر خاطر نشان ساخته ایم که از دأب قرآن می فهمیم هر گاه در تحذیر و هشدار دادن از خطری و نهی از نزدیک شدن به آن بسیار تأکید می کند، نشانه این است که این خطر پیش می آید، و یا مثلاً این عملی که بسیار از آن نهی فرموده ارتکاب خواهد شد و مسأله وقوع اختلاف در امت اسلام را رسول خدا(صلی الله علیه و اله) هم خبر داد، و فرمود: چیزی نمی گذرد که اختلاف به طور نامحسوس و آرام آرام در امتش رخنه می کند و در آخر امتش را به صورت فرقه هایی گوناگون در می آورد و امتش مختلف می شوند، آن طوری که یهود و نصارا مختلف شدند، که ان شاء الله روایت آن جناب در این باب در بحث روایتی خواهد آمد.

جریان حوادث هم این پیش گویی قرآن و پیامبر(صلی الله علیه و اله) را تصدیق کرد، چیزی از رحلت رسول خدا(صلی الله علیه و اله) نگذشت که امت اسلام قطعه قطعه شد و به مذاهبی گوناگون منشعب گشت، هر مذهبی صاحب مذهب دیگر را تکفیر کرد و این بدبختی از زمان صحابه آن حضرت تا امروز ادامه دارد و هر زمانی که شخصی خیرخواه برخاست تا اختلاف بین این مذاهب را از بین ببرد، به جای از بین بردن اختلاف، و یک مذهب کردن دو مذهب، مذهب سومی به وجود آمد.

و آن چه که بحث ما با تجزیه و تحلیل ما را بدان رهنمون می شود، این است که همه این اختلاف هایی که در اسلام پدید آمد همه به منافقین منتهی می گردد، همان منافقینی که قرآن کریم خشن ترین و کوبنده ترین بیان را در باره آنان دارد و مکر و توطئه آنان را عظیم می شمارد.

چون اگر خواننده عزیز بیاناتی را که قرآن کریم در سوره بقره و توبه و احزاب و منافقین و سایر سوره ها در باره منافقین دارد، به دقت مورد مطالعه قرار دهد لحنی

عجیب خواهد دید. تازه این لحن منافقین در عهد رسول خدا (صلی الله علیه و اله) است که هنوز وحی قطع نشده بود. (و اگر دست از پا خطا می کردند و حتی در درون خانه های شان توطئه ای می چیدند، بلافاصله خبرش به وسیله وحی به رسول خدا (صلی الله علیه و اله) و به وسیله آن جناب به عموم مسلمانان می رسید. آن وقت چطور شد که بعد از درگذشت رسول خدا (صلی الله علیه و اله) دیگر هیچ سخنی از منافقین در میان نیامد. و ناگهان سر و صدایشان خوابید (آیا هیچ عاقلی احتمال می دهد که با رفتن آن جناب نفاق تمام شد و منافقین هم از بین رفتند؟!)) به هر حال بعد از رحلت آن جناب بسیار زود مردم متفرق شدند و مذاهب گوناگون بین آن ها جدایی و دوری افکند. و حکومتها مردم را در بند تحکم و استبداد خود کشیدند و سعادت حیاتشان را به شقاوت، و هدایتشان را مبدل به ضلالت و غی نمودند (و الله المستعان).

در این جا بد نیست تذکر دهم که استاد علامه اعلی الله مقامه را عادت چنین بود که هر وقت سخن از ناملايمات و گرفتاري های مسلمین به میان می آمد، این کلمه را تکرار می فرمود: «و الله المستعان» (1).

دعوت به سوی اتحاد

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ در این آیه بحث نهایی که همان «مسئله اتحاد و مبارزه با هر گونه تفرقه» باشد مطرح شده و می فرماید: همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید، و از هم پراکنده نشوید.

در باره این که منظور از «بِحَبْلِ اللَّهِ» (ریسمان الهی) چیست؟ مفسران

ص: 37

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 3، ص: 573.

احتمالات مختلفی ذکر کرده اند، بعضی می گویند منظور از آن قرآن است، و بعضی می گویند اسلام، و بعضی دیگر گفته اند منظور خاندان پیامبر و ائمه معصومین هستند.

در روایاتی که از پیامبر (صلی الله علیه و اله) و ائمه اهل بیت نقل شده نیز همین تعبیرات گوناگون دیده می شود، مثلاً در تفسیر «دُرالمثور» از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله) و در کتاب «معانی الاخبار» از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: «بِحَبْلِ اللَّهِ» قرآن است، و در تفسیر «عیاشی» از امام باقر (علیه السلام) که فرمود: ریسمان الهی، آل محمد (علیهم السلام) می باشند، که مردم مأمور به تمسک به آن هستند.

ولی نه این احادیث و نه آن تفسیرها، هیچ کدام با یکدیگر اختلاف ندارند، زیرا منظور از ریسمان الهی هر گونه وسیله ارتباط با ذات پاک خداوند است، خواه این وسیله، اسلام باشد، یا قرآن، یا پیامبر و اهل بیت او، و به عبارت دیگر تمام آن چه گفته شد، در مفهوم وسیع «ارتباط با خدا» که از معنی «بِحَبْلِ اللَّهِ» استفاده می شود، جمع است.

تعبیر به «بِحَبْلِ اللَّهِ» برای چیست؟

نکته جالب این که تعبیر از این امور به حبل الله در واقع اشاره به يك حقیقت است، که انسان در شرائط عادی و بدون داشتن مربی و راهنما، در قعر دره طبیعت، و چاه تاریک غرائز سرکش، و جهل و نادانی باقی خواهد ماند. و برای نجات از این دره و برآمدن از این چاه نیاز به رشته و ریسمان محکمی دارد که به آن چنگ بزند و بیرون

آید، این رشته محکم همان ارتباط با خدا از طریق قرآن و آورنده قرآن و جانشینان واقعی او می باشد، که مردم را از سطوح پائین و پست بالا برده و به آسمان تکامل معنوی و مادی می رسانند.

دشمنان دیروز و برادران امروز

«وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا»؛ سپس قرآن بنعمت بزرگ اتحاد و برادری اشاره کرده و مسلمانان را بتفکر در وضع اندوهبار گذشته، و مقایسه آن "پراکندگی" با این "وحدت" دعوت می کند، و می گوید: «فراموش نکنید که در گذشته چگونه با هم دشمن بودید، ولی خداوند در پرتو اسلام و ایمان دل های شما را به هم مربوط ساخت، و شما دشمنان دیروز، برادران امروز شدید» و جالب توجه این که کلمه «نعمت» را دو بار در این جمله تکرار کرده و به این طریق اهمیت موهبت اتفاق و برادری را گوش زد می کند.

نکته دیگر این که مسئله تألیف قلوب مؤمنان را به خود نسبت داده، می گوید:

خدا در میان دل های شما الفت ایجاد کرد و با این تعبیر، اشاره به يك معجزه اجتماعی اسلام شده، زیرا اگر سابقه دشمنی و عداوت پیشین عرب را درست دقت کنیم که چگونه کینه های ریشه دار در طول سال های متمادی در دل های آن ها انباشته شده بود، و چگونه يك موضوع جزئی و ساده کافی بود آتش جنگ خونینی در میان آن ها بیفروزد مخصوصاً با توجه به این که مردم نادان و بی سواد و نیمه وحشی معمولاً افرادی لجوج و انعطاف ناپذیرند، و به آسانی حاضر به فراموش کردن کوچک ترین مسائل گذشته نیستند، در این صورت اهمیت این «معجزه بزرگ اجتماعی» اسلام آشکار می شود، و ثابت می گردد که از طرق عادی و معمولی

امکان پذیر نبود که در طی چند سال، از چنان ملت پراکنده و کینه توز و نادان و بی خبر، ملتی واحد و متحد و برادر بسازند.

55. اعتراف دانشمندان، بر نقش اسلام در وحدت جامعه

اهمیت موضوع فوق (وحدت و برادری در میان قبائل کینه توز عرب) از نظر دانشمندان و مورخان حتی دانشمندان و مورخان غیر مسلمان مخفی نمانده و همگی با اعجاب فراوان از آن یاد کرده اند، به عنوان نمونه:

«جان دیون پورت» دانشمند معروف انگلیسی می نویسد:

... محمد يك نفر عرب ساده، قبائل پراکنده كوچك و برهنه و گرسنه کشور خودش را مبدل به- يك جامعه فشرده و با انضباط نمود و در میان ملل روی زمین آن ها را با صفات و اخلاق تازه ای معرفی کرد، و در کم تر از سی سال، این طرز و روش امپراطور قسطنطنیه را مغلوب کرد، و سلاطین ایران را از بین برد. سوریه و بین النهرین و مصر را تسخیر کرد و دامنه فتوحاتش را از اقیانوس اطلس تا کرانه دریای خزر و تارود سیحون بسط داد.⁽¹⁾

«توماس کارل» می گوید:

خداوند عرب را به وسیله اسلام از تاریکی ها به سوی روشناییها هدایت فرمود، از ملت خموش و راکدی که نه صدایی از آن می آمد و نه حرکتی محسوس بود، ملتی به وجود آورد که از گم نامی به سوی شهرت، از سستی به سوی بیداری، از پستی به سوی فراز، و از عجز و ناتوانی به سوی نیرومندی سوق داده شده، نورشان از چهار

ص: 40

1- . جان، دیون پورت، عذر تقصیر به پیش گاه محمد(صلی الله علیه و اله) و قرآن، مترجم: سید غلامرضا سعیدی، ص: 77.

سوی جهان می تایید. از اعلان اسلام يك قرن بیش تر نگذشته بود که مسلمانان يك پا در هندوستان و پای دیگری در اندلس نهادند و بالآخره در همین مدت کوتاه اسلام بر نصف دنیا نورافشانی می کرد.⁽¹⁾

«دکتر گوستاولوبون» به این حقیقت این چنین اعتراف کرده است:

.. تا زمان این حادثه حیرت انگیز یعنی «اسلام» که دفعتهاً نژاد عرب را به لباس جهانگیری و خلاق معانی بهما نشان داد، هیچ يك از قسمت های عربستان نه جزء تاریخ تمدن شمرده می شد و نه از حیث علم یا مذهب نشانی از آن بود.⁽²⁾

«نهر» دانشمند و سیاست مدار فقید هندی در این باره می نویسد:

سرگذشت عرب و داستان این که چگونه بسرعت در آسیا و اروپا و افریقا توسعه یافتند و فرهنگ و تمدن عالی و بزرگی را به وجود آوردند یکی از شگفتی های تاریخ بشری می باشد، نیرو و فکر تازه ای که عرب ها را بیدار ساخت و ایشان را از اعتماد بنفس و قدرت سرشار ساخت «اسلام» بود...⁽³⁾

«وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا»؛ «شفا» در اصل لغت به کناره چاه و یا خندق و مانند آن گویند، و شاید اطلاق «شفه» بر «لب» نیز به همین مناسبت باشد، و هم چنین استعمال این کلمه در بهبودی از بیماری نیز به خاطر آن است که انسان در کناره «سلامت و تندرستی» قرار می گیرد.

در جمله بالا خداوند می گوید: شما در گذشته در لبه گودالی از آتش بودید که هر آن ممکن بود در آن سقوط کنید و همه چیز شما خاکستر گردد!، اما خداوند شما

ص: 41

1- . صواف، محمد محمود، نقشه های استعمار در راه مبارزه با اسلام، ص: 38.

2- . گوستاو لوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، مترجم: فخر گیلانی.

3- . نهر، جواهر لعل، نگاهی به تاریخ جهان، ج 1، ص: 317.

را نجات داد و از این پرتگاه به نقطه امن و امانی که همان نقطه «برادری و محبت» بود رهنمون ساخت.

در این که منظور از «نار» در آیه آتش دوزخ است یا آتش های این جهان در میان مفسران گفتگو شده است، ولی با توجه به مجموع آیه چنین به نظر می رسد که نار کنایه از جنگ ها و نزاعهایی بوده که هر لحظه در دوران جاهلیت به بهانه ای در میان اعراب شعله ور می شد، قرآن مجید به این جمله اوضاع خطرناک عصر جاهلیت را منعکس می سازد که هر لحظه خطر جنگ و خونریزی آن ها را تهدید می کرد و خداوند در پرتو نور اسلام آن ها را از آن وضع نجات داد و مسلماً با نجات یافتن از وضع خطرناک گذشته از آتش سوزان دوزخ نیز نجات یافتند.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»؛ در پایان آیه برای تأکید بیش تر می گوید: «خداوند این چنین آیات خود را روشن می سازد تا هدایت شوید». بنا بر این هدف نهایی هدایت و نجات شما است و چون پای منافع و سرنوشت شما در میان است باید به آن چه گفته شد اهمیت فراوان دهید.

56. نقش اتحاد، در بقای ملت ها

با تمام گفتگوهایی که در باره اثر اعجاز آمیز اتحاد در پیشرفت اهداف اجتماعی و سربلندی اجتماعات گفته شده است، می توان گفت هنوز اثر واقعی آن شناخته نشده است.

امروز سدهای عظیمی در نقاط مختلف جهان برپا شده که مبدأ تولید بزرگ ترین نیروهای صنعتی است و سرزمین های وسیعی را زیر پوشش آبیاری و روشنایی خود قرار داده است، اگر درست فکر کنیم می بینیم این قدرت عظیم

چیزی جز نتیجه به هم پیوستن قدرت های ناچیز دانه های باران نیست و آن گاه به اهمیت اتحاد و کوشش های دسته جمعی انسان ها واقف می شویم.

در احادیث فراوانی که از پیامبر و پیشوایان بزرگ اسلام به ما رسیده بلزوم و اهمیت این موضوع با عبارات مختلفی اشاره شده است:

در يك مورد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله) می فرماید:

«المؤمن للمؤمن كالبنیان یسید بعضه بعضا؛ افراد با ایمان نسبت به یکدیگر همانند اجزای يك ساختمانند که هر جزئی از آن جزء دیگر را محکم نگاه می دارد.»

و نیز فرمود:

«المؤمنون كالنفس الواحدة؛ مؤمنان هم چون يك روحند.»

و در جای دیگری می فرماید:

«مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم كمثل الجسد الواحد اذا اشتكى بعضه تداعى سائرہ بالسهر و الحمى؛ مثل افراد با ایمان در دوستی و نیکی به یکدیگر هم چون اعضای يك پیکر است که چون بعضی از آن رنجور شود و به درد آید اعضای دیگر را قرار و آرامش نخواهد بود.»⁽¹⁾

57. تأثیرگذاری امر به معروف و نهی از منکر در جامعه

قرآن کریم می فرماید:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (104) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمْ

ص: 43

1- . ابو الفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان، ج 2، ص: 450.

الْبَيِّنَاتُ وَ أَوْلِيكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ (1) «باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آن‌ها رستگارانند. و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند (آن‌هم) پس از آن که نشانه‌های روشن (پروردگار) به آنان رسید، و آن‌ها عذاب عظیمی دارند.»

تفسیر

دعوت به حق و مبارزه با فساد

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ «امت» در اصل از ماده «ام» به معنی هر چیزی است که اشیاء دیگری به آن بضمیمه گردد و به همین جهت «امت» به جماعتی که جنبه وحدتی در میان آن‌ها باشد گفته می‌شود خواه وحدت از نظر زمان یا از نظر مکان و یا از نظر هدف و مرام باشد، بنا بر این به اشخاص متفرق و پراکنده «امت» گفته نمی‌شود.

به دنبال آیات پیشین که مسئله اخوت و اتحاد را توصیف می‌کرد در این آیه اشاره به مسأله «امر به معروف» و «نهی از منکر» شده که در حقیقت به منزله یک پوشش اجتماعی برای محافظت جمعیت است، زیرا اگر مسئله امر به معروف و نهی از منکر در میان نباشد عوامل مختلفی که دشمن بقای «وحدت اجتماعی» هستند، هم چون موربانه از درون، ریشه‌های اجتماع را می‌خورند، و آن را از هم

ص: 44

متلاشی می سازند، بنا بر این حفظ وحدت اجتماعی بدون نظارت عمومی ممکن نیست!

در آیه فوق دستور داده شده که همواره در میان مسلمانان باید امتی باشند که این دو وظیفه بزرگ اجتماعی را انجام دهند: مردم را به نیکی ها دعوت کنند، و از بدی ها باز دارند. و در پایان آیه تصریح می کند که فلاح و رستگاری تنها از این راه ممکن است.

سؤال

در این جا این سؤال پیش می آید که ظاهر «منکم امة» این است که این امت بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد، نه همه آن ها را، و به این ترتیب وظیفه امر به معروف و نهی از منکر جنبه عمومی نخواهد داشت، بلکه وظیفه طایفه خاصی است، اگر چه انتخاب و تربیت این جمعیت، وظیفه همه مردم است، و به عبارت دیگر این دو وظیفه واجب کفایی است نه عینی، با این که از دیگر آیات قرآن بر می آید که این دو وظیفه جنبه عمومی دارد، و به عبارت دیگر واجب عینی است نه واجب کفایی، مثلاً در چند آیه بعد از این آیه می خوانیم: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ «شما بهترین امتی بودید که به سود مردم مبعوث شدید، چه این که امر به معروف و نهی از منکر می کنید» و در سوره «العصر» می فرماید: «همه مردم در زیانند جز آنان که ایمان و عمل صالح دارند و دعوت به حق و توصیه به صبر و استقامت می کنند» طبق این آیات و مانند آن ها این دو وظیفه اختصاص به دسته معینی ندارد.

ص: 45

دقت در مجموع این آیات پاسخ سؤال را روشن می سازد، زیرا چنین استفاده می شود که «امر به معروف و نهی از منکر» دو مرحله دارد: یکی «مرحله فردی» که هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد، و دیگری «مرحله دسته جمعی» که امتی موظفند برای پایان دادن به نابسامانی های اجتماع دست به دست هم بدهند و با یکدیگر تشریک مساعی کنند.

قسمت اول وظیفه عموم مردم است، و چون جنبه فردی دارد طبعاً شعاع آن محدود بتوانایی فرد است، اما قسمت دوم شکل واجب کفایی به خود می گیرد و چون جنبه دسته جمعی دارد و شعاع قدرت آن وسیع و طبعاً از شئون حکومت اسلامی محسوب می شود. این دو شکل از مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق، از شاهکارهای قوانین اسلامی محسوب می گردد، و مسئله تقسیم کار را در سازمان حکومت اسلامی و لزوم تشکیل يك گروه نظارت بر وضع اجتماعی و سازمانهای حکومت مشخص می سازد.

سابق بر این در ممالک اسلامی (و امروز در پاره ای از کشورهای اسلامی، مانند حجاز) با الهام از آیه فوق تشکیلاتی مخصوص مبارزه با فساد و دعوت به- انجام مسئولیت های اجتماعی به نام اداره حسبه و مأموران آن به نام «محتسب» و یا «آمرین به معروف» وجود داشته است که مأمور بودند با هم کاری یکدیگر با هر گونه فساد و زشت کاری در میان مردم، و یا هر گونه ظلم و فساد در دستگاه حکومت مبارزه کنند، و هم چنین مردم را به کارهای نیک و پسندیده تشویق نمایند.

بنا بر این وجود این جمعیت با آن قدرت وسیع، هیچ گونه منافاتی با عمومی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر در شعاع فرد و با قدرت محدود ندارد.

ذکر چند نکته

از آن جا که این بحث از مباحث مهم قرآن مجید است، و در آیات فراوانی به آن اشاره شده، لازم است نکاتی را در این جا یادآور شویم:

1. «معروف» و «منکر» چیست؟

«معروف» در لغت به معنی شناخته شده (از ماده عرف) و «منکر» به معنی «ناشناس» (از ماده انکار) است. و به این ترتیب کارهای نیک، اموری شناخته شده، و کارهای زشت و ناپسند، اموری ناشناس معرفی شده اند. چه این که فطرت پاک انسانی با دسته اول آشنا و با دوم ناآشنا است!

2. آیا امر به معروف يك وظیفه عقلی است یا تعبدی؟

جمعی از دانشمندان اسلامی معتقدند که وجوب این دو وظیفه تنها با دلیل نقلی ثابت شده، و عقل فرمان نمی دهد که انسان دیگری را از کار بدی که زیانش تنها متوجه خود او است باز دارد.

ولی با توجه به پیوندهای اجتماعی و این که هیچ کار بدی در اجتماع انسانی در نقطه خاصی محدود نمی شود، بلکه هر چه باشد همانند آتشی ممکن است به نقاط دیگر سرایت کند، عقلی بودن این دو وظیفه مشخص می شود.

به عبارت دیگر: در اجتماع چیزی به عنوان «ضرر فردی» وجود ندارد، و هر زیان فردی امکان این را دارد که به صورت يك «زیان اجتماعی» درآید، و به- همین

دلیل منطق و عقل به افراد اجتماع اجازه می دهد که در پاك ننگه داشتن محیط زیست خود از هر گونه تلاش و کوششی خود داری نکنند.

اتفاقاً در بعضی از احادیث به این موضوع اشاره شده است. از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله) چنین نقل شده که فرمود: «يك فرد گنه کار، در میان مردم همانند کسی است که با جمعی سوار کشتی شود، و به هنگامی که در وسط دریا قرار گیرد تبری برداشته و به سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است پردازد، و هر گاه به او اعتراض کنند، در جواب بگوید من در سهم خود تصرف می کنم! اگر دیگران او را از این عمل خطرناك باز ندارند، طولی نمی کشد که آب دریا به داخل کشتی نفوذ کرده و يك باره همگی در دریا غرق می شوند».

پیامبر (صلی الله علیه و اله) با این مثال جالب منطقی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را مجسم ساخته، و حق نظارت فرد بر اجتماع را يك حق طبیعی که ناشی از پیوند سرنوشت هاست، می داند.

3. اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

علاوه بر آیات فراوان قرآن مجید احادیث زیادی در منابع معتبر اسلامی نیز در باره اهمیت این دو وظیفه بزرگ اجتماعی وارد شده است که در آن ها به خطرات و عواقب شومی که بر اثر ترك این دو وظیفه در جامعه به وجود می آید اشاره گردیده، به عنوان نمونه:

1. امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

ص: 48

«ان الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فريضة عظيمة بها تقام الفرائض و تامين المذاهب و تحل المكاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و ينتصف من الاعداء و يستقيم الامر؛ امر به معروف و نهی از منکر دو فريضة بزرگ الهی است که بقیه فرائض با آن ها برپا می شوند، و به وسیله این دو، راه ها امن می گردد، و کسب و کار مردم حلال می شود، حقوق افراد تأمین می گردد، و در سایه آن زمین ها آباد، و از دشمنان انتقام گرفته می شود، و در پرتو آن همه کارها رو برآه می گردد.» (1)

2. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله) می فرماید:

«من امر بالمعروف و نهی عن المنكر فهو خليفة الله في ارضه و خليفة رسول الله و خليفة كتابه؛ کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند جانشین خداوند در زمین، و جانشین پیامبر و کتاب او است.» (2)

از این حدیث بخوبی استفاده می شود که این فريضة بزرگ قبل از هر چیز يك برنامه الهی است و بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی همه جزء این برنامه است.

3. مردی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و اله) آمد در حالی که حضرت بر فراز منبر نشسته بود و پرسید: «من خير الناس؛ از همه مردم بهتر کیست؟» آن حضرت (صلی الله علیه و اله) فرمود:

«أمرهم بالمعروف و انہامهم عن المنكر و اتقاهم لله و ارضاهم؛ آن کس که از همه بیش تر امر به معروف و نهی از منکر کند و آن کس که از همه پرهیزگارتر باشد و در راه خشنودی خدا از همه بیش تر گام بردارد.» (3)

4. در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) نقل شده که فرمود: «باید امر به

ص: 49

1- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 11، ص: 395، ح 6.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه فوق.

3- . همان.

معروف و نهی از منکر کنید و گر نه خداوند ستم‌گری را بر شما مسلط می‌کند که نه به پیران احترام می‌گذارد، و نه بخوردسالان رحم می‌کند، نیکان و صالحان شما دعا می‌کنند، ولی مستجاب نمی‌شود و از خداوند یاری می‌طلبند اما خدا به آن‌ها کمک نمی‌کند و حتی توبه می‌کنند و خدا از گناهان‌شان در نمی‌گذرد.»(1)

این‌ها همه واکنش طبیعی اعمال جمعیتی است که این وظیفه بزرگ اجتماعی را تعطیل کنند، زیرا بدون نظارت عمومی، جریان امور از دست نیکان خارج می‌شود، و بدان میدان اجتماع را تسخیر می‌کنند، و این که در حدیث فوق می‌فرماید حتی توبه آن‌ها قبول نمی‌شود به خاطر آن است که توبه با ادامه سکوت آن‌ها در برابر مفساد مفهوم صحیحی ندارد مگر این که در برنامه خود تجدید نظر کنند.

5. علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«و ما اعمال البر كلها و الجهاد فی سبیل اللّٰه عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کفشة فی بحر لجمی؛ تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر دریای پهناور!»(2)

این همه تأکیدات به خاطر آن است که این دو وظیفه بزرگ در حقیقت ضامن اجرای بقیه وظائف فردی و اجتماعی است، و در حکم روح و جان آن‌ها محسوب می‌شود، و با تعطیل آن‌ها تمام احکام و اصول اخلاقی ارزش خود را از دست خواهد داد.

ص: 50

1- . همان.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 374.

4. آیا امر به معروف موجب سلب آزادی است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت با این که به طور مسلم زندگانی دسته جمعی برای افراد بشر فوائد و برکات فراوانی دارد و حتی این نوع مزایا انسان را وادار به- زندگانی اجتماعی کرده است، ولی در مقابل آن محدودیت هایی نیز برای او بیار می آورد، و چون در برابر فوائد بی شمار زندگی دسته جمعی ضرر این نوع محدودیت ها جزئی و ناچیز است لذا بشر از روز اول تن به زندگی اجتماعی داده و محدودیت ها را پذیرفته است، و از آن جا که در زندگی اجتماعی سرنوشت افراد به هم مربوط است، و به اصطلاح افراد اجتماع در سرنوشت یکدیگر اثر دارند حق نظارت در اعمال دیگران حق طبیعی و خاصیت زندگی دسته جمعی است، چنان چه این مطلب به طرز جالبی در حدیثی که سابقاً از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) نقل کردیم آمده است. بنا بر این انجام این فریضه نه تنها با آزادی های فردی مخالف نیست، بلکه وظیفه ای است که افراد در مقابل یکدیگر دارند.

5. آیا امر به معروف تولید هرج و مرج نمی کند؟

سؤال دیگری که در این جا مطرح می شود این است که: هر گاه بنا شود که همه مردم در وضع اجتماع دخالت کرده و بر اعمال یکدیگر نظارت کنند، تولید هرج و مرج و برخوردهای مختلف در جامعه می گردد، و با مسئله تقسیم وظائف و مسئولیت ها در اجتماع مخالف است.

در پاسخ این سؤال باید گفت: از بحث های گذشته این حقیقت روشن شد که امر به معروف و نهی از منکر دارای دو مرحله است، مرحله نخست که جنبه عمومی دارد، شعاع آن محدود است، و از تذکر و اندرز دادن و اعتراض و انتقاد نمودن

و مانند آن تجاوز نمی کند، مسلماً يك اجتماع زنده باید تمام نفراش در برابر مفاسد دارای چنین مسئولیتی باشند.

ولی مرحله دوم که مخصوص جمعیت معینی است و از شئون حکومت اسلامی محسوب می شود، قدرت بسیار وسیعی دارد، به این معنی که اگر نیاز به شدت عمل و حتی قصاص و اجرای حدود باشد این جمعیت اختیار دارند که زیر نظر حاکم شرع و متصدیان حکومت اسلامی انجام وظیفه کنند.

بنا بر این با توجه به مراحل مختلف امر به معروف و نهی از منکر، و حدود و مقررات هر يك، نه تنها هرج و مرجی در اجتماع تولید نمی شود، بلکه اجتماع از صورت يك جامعه مرده و فاقد تحرك بیرون آمده به يك جامعه زنده تبدیل می گردد.

6. امر به معروف از خشونت جدا است؟

در پایان این بحث تذکر این نکته نیز لازم است که باید در انجام این فریضه الهی و دعوت به سوی حق و مبارزه با فساد، دل سوزی و حسن نیت و پاکی هدف را فراموش نکرد، و جز در موارد ضرورت از راه های مسالمت آمیز وارد شد، نباید انجام این وظیفه را مساوی با خشونت گرفت.

ولی متأسفانه بعضی افراد به هنگام انجام این وظیفه، در غیر مورد ضرورت، از راه خشونت آمیز وارد می شوند، و گاهی متوسل به الفاظ زشت و زننده می گردند، و لذا می بینیم این نوع امر به معروف ها نه تنها اثر خوبی از خود نمی گذارد، بلکه گاهی نتیجه معکوس هم می دهد، در حالی که روش پیامبر (صلی الله علیه و اله) و سیره ائمه هدی (علیهم السلام) نشان می دهد که آن ها به هنگام اجرای این دو وظیفه آن ها را با نهایت

لطف و محبت می آمیختند، و به همین دلیل سرسخت ترین افراد به زودی در برابر آن ها تسلیم می شدند.

در تفسیر «المنار» در ذیل آیه چنین می خوانیم: جوانی به خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا آیا به من اجازه می دهی زنا کنم؟! با گفتن این سخن فریاد مردم بلند شد و از گوشه و کنار به او اعتراض کردند، ولی پیامبر با خونسردی و ملایمت فرمود: نزدیک بیا، جوان نزدیک آمد، و در برابر پیامبر نشست، حضرت با محبت از او پرسید آیا دوست داری با مادر تو چنین کنند؟

گفت: نه فدایت شوم، فرمود: همین طور مردم راضی نیستند با مادرانشان چنین شود، آیا دوست داری با دختر تو چنین کنند؟ گفت نه فدایت شوم، فرمود:

همین طور مردم در باره دخترانشان راضی نیستند، بگو بینم آیا برای خواهرت می پسندی؟! جوان مجدداً انکار کرد (و از سؤال خود به کلی پشیمان شد) پیامبر سپس دست بر سینه او گذاشت و در حق او دعا کرد و فرمود: «خدایا قلب او را پاک گردان و گناه او را ببخش و دامان او را از آلودگی به بی عفتی نگاه دار». از آن به بعد منفورترین کار در نزد این جوان زنا بود!... این بود نتیجه ملایمت و محبت در نهی از منکر.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اِخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ»؛ در این آیه مجدداً بحث در پیرامون مسئله اتحاد و پرهیز از تفرقه و نفاق است، این آیه مسلمانان را از این که همانند اقوام پیشین، هم چون یهود و نصاری، راه تفرقه و اختلاف را پیش گیرند و عذاب عظیم برای خود بخرند بر حذر می دارد، و در حقیقت آن ها را

به مطالعه تاریخ پیشینیان، و سرنوشت دردناک آن‌ها پس از اختلاف و تفرقه دعوت می‌کند.

اصرار و تأکید قرآن مجید در این آیات، در باره اجتناب از تفرقه و نفاق، اشاره به این است که این حادثه در آینده در اجتماع آن‌ها وقوع خواهد یافت، زیرا هر کجا قرآن در ترساندن از چیزی زیاد اصرار نموده اشاره به وقوع و پیدایش آن می‌باشد.

پیامبر اسلام نیز این پیش‌بینی را قبلاً کرد و صریحاً به مسلمانان خبر داد که: «قوم یهود بعد از موسی 71 فرقه شدند و مسیحیان 72 فرقه و امت من بعد از من 73 فرقه خواهند شد.»⁽¹⁾

ظاهراً عدد 70 اشاره به کثرت است و به اصطلاح «عدد تکثیری» است نه «شمارشی» یعنی در میان یهود یک طایفه بر حق بودند و «طوائف زیادی» بر باطل، در میان مسیحیان طوائف باطل فزونی گرفتند و حق هم چنان در یک طایفه بود، و در میان مسلمانان اختلافات باز هم فزونی خواهد گرفت.

و طبق آن چه قرآن مجید اشاره کرده و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله) نیز خبر داده بود مسلمانان بعد از وفات او از طریق مستقیم که یک راه بیش نبود منحرف شدند در عقاید مذهبی و حتی در خود دین پراکنده گشتند و به تکفیر یکدیگر پرداختند، تا آن جا که در میان آنان گاه شمشیر، و گاه سب و لعن حکومت می‌کرد، کار بجایی کشید که بعضی از مسلمانان جان و مال همدیگر را حلال میدانستند و حتی به

ص: 54

1- . این روایت به طرق مختلف از شیعه و سنی نقل شده است؛ به طریق شیعه در کتاب‌های: خصال، معانی، احتجاج، امالی صدوق، اصل سلیم بن قیس، و تفسیر عیاشی، وارد شده است و به طرق اهل تسنن نیز در کتاب‌های در المنثور، و جامع الاصول، و ملل و نحل نقل شده است.

قدری میان مسلمانان عداوت و دشمنی ایجاد شده بود که بعضی حاضر می شدند به کفار بیبوندند و با برادران دینی خود جنگ کنند!

بدین ترتیب اتحاد و وحدت که رمز موفقیت مسلمانان پیشین بود به نفاق و اختلاف مبدل گشت، در نتیجه زندگی سعادت‌مندانه آنان به يك زندگی شقاوت بار تبدیل شد، و عظمت دیرین خود را از دست دادند.

«أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ کسانی که با بودن ادله روشن در دین اختلاف کنند بعذاب عظیم و دردناکی گرفتار می گردند.

بی شک نتیجه فوری اختلاف و نفاق ذلت و خواری است و سر ذلت و خواری هر ملت را در اختلاف و نفاق آنان باید جستجو کرد، جامعه ای که اساس قدرت و ارکان همبستگی های آن با تیشه های تفرقه در هم کوبیده شود، سرزمین آنان برای همیشه جولان گاه بیگانگان و قلمرو حکومت استعمارگران خواهد بود، راستی چه عذاب بزرگی است! اما عذاب آخرت آن چنان که خدا در قرآن بیان کرده است فوق العاده از این عذاب هم شدیدتر خواهد بود و در انتظار تفرقه اندازان و اختلاف گرایان است. (1)

58. حقوق برادران دینی بر یکدیگر

در کتاب شریف «اصول کافی» این روایات ذکر شده است: (2)

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ أَنْ يُشْبِعَ جُوعَتَهُ وَيُؤَارِيَ عَوْرَتَهُ وَيُفَرِّجَ عَنْهُ

ص: 55

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 3، ص: 29.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 169 الی 175.

كُرْبَتَهُ وَيَقْضِي دَيْنَهُ فَإِذَا مَاتَ خَلَفَهُ فِي أَهْلِهِ وَوُلْدِهِ؛ از حق مؤمن بر برادر مؤمنش این ست که گرسنگی او را سیر کند و عورتش را بپوشاند و از گرفتاری اش نجات بخشد و بدهی اش را پردازد و چون بمیرد نسبت به خانواده و فرزندان از او جانشینی کند.»

معلى بن خنيس گوید: به امام صادق (عليه السلام) عرض کردم: حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ فرمود:

«لَهُ سَبْعُ حُقُوقٍ وَاجِبَاتٍ مَا مِنْهُمْ حَقٌّ إِلَّا وَهُوَ عَلَيْهِ وَاجِبٌ إِنْ ضَيَّعَ مِنْهَا شَيْئاً خَرَجَ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِ مِنْ نَصِيبٍ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا هِيَ قَالَ يَا مُعَلَّى إِنِّي عَلَيْكَ شَفِيقٌ أَخَافُ أَنْ تُضَيِّعَ وَلَا تَحْفَظَ وَ تَعْلَمَ وَلَا تَعْمَلَ قَالَ قُلْتُ لَهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ قَالَ أَيْسَرُ حَقٍّ مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَ الْحَقُّ الثَّانِي أَنْ تَجْتَنِبَ سَخَطَهُ وَ تَتَّبِعَ مَرْضَاتَهُ وَ تُطِيعَ أَمْرَهُ وَ الْحَقُّ الثَّلَاثُ أَنْ تُعِينَهُ بِنَفْسِكَ وَ مَالِكَ وَ لِسَانِكَ وَ يَدِكَ وَ رِجْلِكَ وَ الْحَقُّ الرَّابِعُ أَنْ تَكُونَ عَيْنَهُ وَ دَلِيلَهُ وَ مِرَاتَهُ وَ الْحَقُّ الْخَامِسُ أَنْ لَا تُشْبِعَ وَ يَجُوعَ وَ لَا تَرَوَى وَ يَظْمَأُ وَ لَا تَلْبَسَ وَ يَعْرِى وَ الْحَقُّ السَّادِسُ أَنْ يَكُونَ لَكَ خَادِمٌ وَ لَيْسَ لِأَخِيكَ خَادِمٌ فَوَاجِبٌ أَنْ تَبْعَثَ خَادِمَكَ فَيَغْسِلَ ثِيَابَهُ وَ يَصْنَعَ طَعَامَهُ وَ يَمْهَدَ فِرَاشَهُ وَ الْحَقُّ السَّابِعُ أَنْ تُبْرِقَ مَسَمَهُ وَ تُجِيبَ دَعْوَتَهُ وَ تَعُودَ مَرِيضَهُ وَ تَشْهَدَ جَنَازَتَهُ وَ إِذَا عَلِمْتَ أَنْ لَهُ حَاجَةً تُبَادِرُهُ إِلَى قَضَائِهَا وَ لَا تُلْجِئُهُ أَنْ يَسْأَلَكَهَا وَ لَكِنْ تُبَادِرُهُ مُبَادِرَةً فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَدَّ لَتْ وَ لَا يَتَكَ بِوَلَايَتِهِ وَ وَلَا يَتَهُ بِوَلَايَتِكَ؛ برای او هفت حق واجب است که همه آن ها بر عهده برادرش واجب است و اگر برخی از آن ها را تباه و ضایع کند، از ولایت و اطاعت خدا بیرون رود، و خدا از او بهره (اطاعت و بندگی) ندارد. عرض کردم قربانت، آن ها چیست؟ فرمود: ای معلى بن خنيس، من بر تو نگرانم و می ترسم ضایع گذاری و مراعات نکنی و بدانی و عمل نمائی. عرض کردم: نیروئی جز از خدا نیست.

فرمود: آسان ترین آن حقوق این ست که: (اول:): آن چه برای خود دوست داری برای او هم دوست داشته باشی و آن چه برای خود نپسندی، بر او نیز نپسندی و حق دوم آن که از آن چه ناخرسند دارد دوری کنی و خوشنودی او را پیروی نموده فرمانش بری. و حق سوم آن که با جان و مال و زبان و دست و پای خویش او را یاری کنی. و حق چهارم آن که چشم و راهنما و آئینه او باشی. و حق پنجم آن که تو سیر نباشی و او گرسنه یا سیر آب باشی و او تشنه یا پوشیده باشی و او برهنه. و حق ششم آن که اگر تو خدمت گزار داری و برادرت ندارد. واجب است خدمت گزارت را بفرستی که جامه هایش را بشوید و غذایش را درست کند و بسترش را مرتب نماید. و حق هفتم آن که سوگندش را تصدیق کنی و دعوتش را بپذیری و در بیماری اش از او عیادت کنی و بر جنازه اش حاضر شوی و چون بدانی حاجتی دارد، در انجام آن سبقت گیری و او را مجبور نسازی که از تو بخواهد، بلکه خودت پیش دستی کنی، چون چنین کردی دوستی خود را به دوستی او پیوسته ای و درستی او را به دوستی خود.»

و نیز فرمود:

«حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يَشْبَعُ وَيَجُوعُ أَخُوهُ وَلَا يَرْوِي وَيَعْطَشُ أَخُوهُ وَلَا يَكْتَسِي وَيَعْرِى أَخُوهُ فَمَا أَعْظَمَ حَقَّ الْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَقَالَ أَحَبُّ لِأَخِيكَ الْمُسْلِمِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَإِذَا احْتَجَّتْ فَسَلُّهُ وَإِنْ سَأَلَكَ فَأَعْطِهِ لَا تَمَلَّهُ خَيْرًا وَلَا يَمَلُّهُ لَكَ (1) كُنْ لَهُ ظَهْرًا فَإِنَّهُ لَكَ ظَهْرٌ إِذَا غَابَ فَأَحْفَظْهُ فِي غَيْبَتِهِ وَإِذَا شَهِدَ فَرُزَّهُ وَأَجِلَّهُ وَ

ص: 57

1- . الظاهر أنه من أَمَلِيته بمعنى تركته و آخرته و الاملاء (فرو گذاشتن و مهلت دادن و درازا کشیدن مدت). و لآمه ياء و أمآ الاملال بمعنى (ملول کردن) فبعيد. و قال الفيض (ره) في الوافي: لعل المراد بقوله «لا تمله خيرا و لا يمل لك» لا تسأمه من جهة اكثارك الخير و لا يسأم هو من جهة اكثاره الخير لك. يقال مللته و مللت منه إذا سأمه. انتهى.

أَكْرَمُهُ فَإِنَّهُ مَمْلُوكٌ وَأَنْتَ مِنْهُ فَإِنْ كَانَ عَلَيْكَ عَاتِبًا فَلَا تُفَارِقُهُ حَتَّى تَسْأَلَ سِدِّ مَيْحَتَهُ (1) وَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ فَأَحْمَدِ لِلَّهِ وَإِنْ ابْتُلِيَ فَأَعْضُدْهُ وَإِنْ تُمَحَّلَ لَهُ فَأَعِنُّهُ (2) وَإِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ أَفَّ انْقَطَعَ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْوَلَايَةِ وَإِذَا قَالَ أَنْتَ عَدُوِّي كَفَرَ أَحَدُهُمَا فَإِذَا انْتَهَمَهُ انْمَاثَ الْإِيمَانَ فِي قَلْبِهِ (3) كَمَا يَنْمِثُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ وَقَالَ بَلْغَنِي أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَزْهَرُ نُورُهُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تَزْهَرُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَقَالَ إِنَّ الْمَوْمِنَ وَلِيُّ اللَّهِ يُعِينُهُ (4) وَيَصْنَعُ لَهُ وَلَا يَقُولُ عَلَيْهِ إِلَّا الْحَقَّ وَلَا يَخَافُ غَيْرَهُ؛ حَقَّ مُسْلِمَانِ بَرَّ مُسْلِمَانِ أَيْنَ سَتَ كَهْ أَوْ سِيرَ نَبَاشِدٍ وَ بَرَادِرِشِ گِرْسَنَهْ وَ أَوْ سِيرَابِ وَ بَرَادِرِشِ تَشَنَهْ وَ أَوْ پُوشِيدَهْ وَ بَرَادِرِشِ بَرَهَنَهْ، پس چه بزرگست حق مسلمان بر برادر مسلمانش و فرمود: برای برادر مسلمانان بخواه آن چه برای خود خواهی و چون محتاج گشتی از او کمک بخواه و اگر او از تو خواست عطایش کن و نسبت به هیچ خیری نباید از او ملول شوی و نه او از تو ملول شود، تو پشتیبان او باش که او پشتیبان تو است. چون غائب شود، در غیبتش او را نگهدار باش و چون حاضر شود از او دیدار کن و تجلیل و احترامش نما که او از توست و تو از اوئی، و چون از تو بدش آید از او دوری مکن تا از او گذشت و کرم خواهی [تا کینه را از دلش بزدائی] و اگر به او خیری رسد، خدا را شکر کن و اگر بلائی به او رسد، بازویش بگیر و اگر برایش نیرنگی سازند، یاری اش کن.

ص: 58

- 1- . أي بالعفو عن التقصير و مساهلته بالتجاوز لئلا يستقر في قلبه فيوجب التنافر و التباغض و في بعض النسخ «تسل سخيمته». و السل انتزاعك الشيء و اخراجه في رفق و السخيمة: الحقد أي تستخرج حقدك و غضبه برفق.
- 2- . «تمحل له» أي كيد. يقال: رجل محلل أي ذو كيد و محل بفلان إذا سعى به إلى السلطان و المحال بالكسر الكيد. و في القاموس «تمحل» وقع في شدة.
- 3- . أي يذاب. مثل الشيء - أميثة و أموثة فانمات إذا دفته في الماء.
- 4- . أي: الله يعين المؤمن «و يصنع له» أي يكفي مهماته. «و لا يقول عليه» أي لا يقول المؤمن على الله. «الا الحق» أي الا ما علم أنه حق.

و چون مردی به برادرش «اف» بگوید، رشته دوستی میان آن‌ها بریده شود، و چون بگوید تو دشمن منی، یکی از آن دو کافر شوند، و چون متهمش سازد ایمان در دلش آب شود مانند نمک در میان آب. راوی گوید: و به من رسیده است که آن حضرت فرمود: نور مؤمن برای اهل آسمان مانند ستارگان آسمان برای اهل زمین میدرخشد، و فرموده است: مؤمن دوست خداست، خدا یاری اش کند و برایش بسازد و مؤمن جز حق بر خدا نگوید و از غیر او نترسد.»

ابو المأمون حارثی گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمود:

«إِنَّ مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ الْمَوَدَّةَ لَهُ فِي صَدْرِهِ وَالْمُؤَاَسَاةَ لَهُ فِي مَالِهِ وَالْخَلْفَ لَهُ فِي أَهْلِهِ وَالتُّصَرَّةَ لَهُ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ وَإِنْ كَانَ نَافِلَةً فِي الْمُسْلِمِينَ وَكَانَ غَائِباً أَخَذَ لَهُ بِنَصِيْبِهِ وَإِذَا مَاتَ الرَّيَاةَ إِلَى قَبْرِهِ وَأَنْ لَا يَظْلَمَهُ وَأَنْ لَا يَعْشَهُ وَأَنْ لَا يَخُونَهُ وَأَنْ لَا يَخُدُّهُ وَأَنْ لَا يُكْذِبُهُ وَأَنْ لَا يَقُولَ لَهُ أُفُّ وَإِذَا قَالَ لَهُ أُفُّ فَلَيْسَ بَيْنَهُمَا وَلَايَةٌ وَإِذَا قَالَ لَهُ أَنْتَ عَدُوِّي فَقَدْ كَفَرَا أَحَدُهُمَا وَإِذَا اتَّهَمَهُ الْإِيْمَانُ فِي قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاطُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ؛ از جمله حق مؤمن بر مؤمن دوستی قلبی اوست و مواسات مالی و این که به جای او از خانواده اش سرپرستی کند، و علیه ستم گرش از او یاری کند و چون در میان مسلمین نصیبی داشته و غائب باشد، نصیب او را برایش دریافت کند، و چون بمیرد از گورش زیارت کند و به او ستم نکند و با او غش نکند و خیانت نرزد و رهایش نکند و تکذیبش ننماید و به او اف نگوید و چون به او اف گوید: دوستی میان آن‌ها نباشد و چون به او گوید: تو دشمن منی یکی از آن دو کافر شود، و چون متهمش سازد ایمان در دلش آب شود، هم چون نمک در آب.»

ابان بن تغلب گوید: با امام صادق (علیه السلام) طواف می کردم: مردی از اصحاب به

من برخورد و درخواست کرد همراه او بروم که حاجتی دارد، او به من اشاره کرد و من کراحت داشتم امام صادق(علیه السلام) را رها کنم و با او بروم، باز در میان طواف به من اشاره کرد و امام صادق(علیه السلام) او را دید، به من فرمود:

«يَا أَبَانَ إِيَّاكَ يُرِيدُ هَذَا قُلْتَ نَعَمْ قَالَ فَمَنْ هُوَ قُلْتَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ هُوَ عَلِيٌّ مِثْلَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ (1) قُلْتَ نَعَمْ قَالَ فَاذْهَبْ إِلَيْهِ قُلْتَ فَاقْطَعْ الطَّوْفَ قَالَ نَعَمْ قُلْتَ وَإِنْ كَانَ طَوَافُ الْفَرِيضَةِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَذَهَبْتُ مَعَهُ ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْدُ فَسَأَلْتُهُ فَقُلْتُ أَخْبِرْنِي عَنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ فَقَالَ يَا أَبَانَ دَعَهُ لَا تَرُدَّهُ قُلْتَ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ فَلَمْ أَرُلْ أَرُدُّدُّ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَبَانَ تَقَاسِمُهُ شَطْرَ مَالِكَ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ فَرَأَى مَا دَخَلَنِي فَقَالَ يَا أَبَانَ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ ذَكَرَ الْمُؤَثِّرِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ قُلْتَ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ أَمَا إِذَا أَنْتَ قَاسَمْتَهُ فَلَمْ تُؤْثِرْهُ بَعْدُ إِنَّمَا أَنْتَ وَهُوَ سَوَاءٌ إِنَّمَا تُوْثِرُهُ إِذَا أَنْتَ أَعْطَيْتَهُ مِنَ النَّصْفِ الْآخَرَ؛ ای ابان این تو را می خواهی؟ عرض کردم: آری. فرمود: او کیست؟ گفتم: مردی از اصحاب ماست، فرمود: او مذهب و عقیده تو را دارد؟ عرض کردم: آری. نزدش برو، عرض کردم: طواف را بشکنم؟ فرمود: آری. گفتم: اگر چه طواف واجب باشد؟ فرمود: آری، ابان گوید: همراه او رفتم و سپس خدمت حضرت رسیدم و پرسیدم حق مؤمن را بر مؤمن به من خبر ده، فرمود: ای ابان این موضوع را کنار گذار و طلب مکن، عرض کردم: چرا، قربانت گردم، سپس همواره تکرار کردم و به او اصرار نمودم تا فرمود: ای ابان نیم مالت را به او می دهی، سپس به من نگریست و چون دید که چه حالی به من دست داد فرمود: ای ابان، مگر نمی دانی که خدای عزّ و جلّ کسانی را که دیگران را بر خود ترجیح داده اند یاد فرموده؟ (آن جا که فرموده است: وَ يُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ)

ص: 60

1- . أي من التشيع و يدلّ على جواز قطع طواف الفريضة لقضاء حاجة المؤمن كما ذكره الاصحاب.

عرض کردم: چرا قربانت. فرمود: آگاه باش که چون تو نیمی از مالت را به او دهی او را بر خود ترجیح نداده ای، بلکه تو و او برابر شده اید، ترجیح او بر تو زمانی است که از نصف دیگر به او دهی.»

عیسی بن ابی منصور گوید: من و ابن ابی یعفور و عبد الله بن طلحه خدمت امام صادق (علیه السلام) بودیم، حضرت بدون پرسش ما ابتدا کرد و فرمود:

«يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) سِتُّ خِصَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَتْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ وَ عَنْ يَمِينِ اللَّهِ فَقَالَ ابْنُ أَبِي يَعْفُورٍ وَ مَا هُنَّ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ يُحِبُّ الْمَرْءُ الْمُسْلِمَ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِأَعَزَّ أَهْلُهُ وَ يَكْرَهُ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ لِأَخِيهِ مَا يَكْرَهُ لِأَعَزَّ أَهْلِهِ وَ يُنَاصِحُهُ الْوَلَايَةَ فَتَقَبَّلَكَ ابْنُ أَبِي يَعْفُورٍ وَ قَالَ كَيْفَ يُنَاصِحُهُ الْوَلَايَةَ قَالَ يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ إِذَا كَانَ مِنْهُ بِتِلْكَ الْمَنْزِلَةِ بَتَّهُ هَمَّهُ فَفَرِحَ لِفَرَحِهِ إِنْ هُوَ فَرِحَ وَ حَزَنَ لِحُزْنِهِ إِنْ هُوَ حَزَنَ وَ إِنْ كَانَ عِنْدَهُ مَا يُفَرِّجُ عَنْهُ فَرَّجَ عَنْهُ وَ إِلَّا دَعَا اللَّهَ لَهُ قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) ثَلَاثٌ لَكُمْ وَ ثَلَاثٌ لَنَا أَنْ تَعْرِفُوا فَضْلَنَا وَ أَنْ تَطْنُوا عَقِبَنَا وَ أَنْ تَنْتَظِرُوا عَاقِبَتَنَا فَمَنْ كَانَ هَكَذَا كَانَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ فَيَسْتَضِيءُ بِنُورِهِمْ مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ عَنْ يَمِينِ اللَّهِ فَلَوْ أَنَّهُمْ يَرَاهُمْ مِنْ دُونِهِمْ لَمْ يَهْنُتْهُمْ الْعَيْشُ مِمَّا يَرَوْنَ مِنْ فَضْلِهِمْ فَقَالَ ابْنُ أَبِي يَعْفُورٍ وَ مَا لَهُمْ لَا يَرَوْنَ وَ هُمْ عَنْ يَمِينِ اللَّهِ فَقَالَ يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ إِنَّهُمْ مَحْجُوبُونَ بِنُورِ اللَّهِ أَمَا بَلَغَكَ الْحَدِيثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) كَانَ يَقُولُ إِنَّ لِلَّهِ خَلْقًا عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ عَنْ يَمِينِ اللَّهِ وَ جُوهُهُمْ أَبْيَضُ مِنَ التَّلَاحِجِ وَ أَضْوَاءُ مِنَ الشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ يَسْأَلُ السَّائِلُ مَا هُوَ لِأَهْلِ هَؤُلَاءِ فَقَالَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تَحَابُّوا فِي جَلَالِ اللَّهِ؛ إِي ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ! رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) فرمود: شش خصلت است که در هر کس باشد، در برابر خدا و در جانب راست او باشد، ابن ابی یعفور گفت: آن ها چیست قربانت کردم؟ فرمود: مرد مسلمان برای برادرش

دوست داشته باشد آن چه را برای عزیزترین خاندانش می خواهد. و ناخوش داشته باشد برای برادرش آن چه را برای عزیزترین خاندانش ناخوش دارد و با او دوستی خالص و صمیمانه داشته باشد. ابن ابی یعفر گریست و عرض کرد: چگونه با او دوستی خالص داشته باشد؟ فرمود: ای پسر ابی یعفر! چون با او به این درجه از دوستی باشد، آن چه در دل دارد برایش توضیح می دهد. پس اگر او مسرور باشد این هم مسرور می شود و اگر اندوهگین باشد، اندوهگین شود پس اگر بتواند به او گشایشی دهد، گشایش می دهد و گرنه برایش دعا می کند. سپس امام صادق (علیه السلام) فرمود: سه چیز از آن شماسست (و آن دوستی و ناخوشی و مناصحتی است که ذکر شد) و سه چیز از آن ما و آن شناختن شما فضیلت ما است و گام برداشتن دنبال ما و منتظر بودن عاقبت ما (که فرج و گشایش مسلمین در آن ست).

پس هر کس چنین باشد در پیش گاه خدای عزّ و جلّ قرار گیرد و کسانی که در درجه پائین تر باشند از نور آن ها پرتو گیرند و اما کسانی که در جانب راست (رحمت) خدایند (و این ها همان کسانی که در پیش گاه خدایند یا دسته دیگری باشند مانند آن ها) اگر کسانی که در درجه پائین تر هستند ایشان را به بینند، خوشی زندگی بر آن ها گوارا و تلخ گردد. به جهت فضیلتی که برای آن ها می بینند.

ابن ابی یعفر گفت: با آن که در جانب راست خدایند چگونه نمی بینند؟ [دیده نمی شوند]؟ فرمود ای پسر ابی یعفر! آن ها بنور خدا پوشیده شده اند، مگر این حدیث به تو نرسیده که رسول خدا (صلی الله علیه و اله) می فرماید: برای خدا مخلوقی است در جانب راست عرش در برابر خدا و جانب راست او که رخسارشان از برف سپیدتر و از خورشید فروزان تابان تر است، کسی که می پرسد: این ها کیانند؟ در پاسخ گفته می شود: این ها کسانی هستند که در جلال

خدا با يك ديگر دوستی کرده اند (يعنی دوستی آن ها با يك ديگر به جهت عظمت و احترام خدا بوده، نه به جهت اغراض دنیوی).»

محمد بن عجلان گوید: خدمت امام صادق (علیه السلام) بودم که مردی در آمد و سلام کرد، حضرت از او پرسید برادرانت که از آن ها جدا شدی چگونه بودند؟ او ستایش نیکو کرد و ترکیه نمود و مدح بسیار حضرت به او فرمود:

«كَيْفَ عِيَادَةُ أَغْنِيَائِهِمْ عَلَى فُقَرَائِهِمْ فَقَالَ قَلِيلَةٌ قَالَ وَكَيْفَ مُشَاهَدَةُ أَغْنِيَائِهِمْ لِفُقَرَائِهِمْ قَالَ قَلِيلَةٌ قَالَ فَكَيْفَ صِلَةُ أَغْنِيَائِهِمْ لِفُقَرَائِهِمْ فِي ذَاتِ أَيَدِيهِمْ فَقَالَ إِنَّكَ لَتَذْكُرُ أَخْلَاقًا قَلَّ مَا هِيَ فِيْمَنْ عِدْنَا قَالَ فَقَالَ فَكَيْفَ تَزْعُمُ هَؤُلَاءِ أَنَّهُمْ شِيعَةٌ ثَرَوْتِ مَنْدَانِ مِنْ فُقَرَاءِ كَيْفَ عِيَادَتِ كُنْتُمْ؟ عَرَضَ كَرْدٌ: أَنْدَكُ. فَرَمُودٌ: دِيدَارٌ وَ أَحْوَالِ پَرَسِي ثَرَوْتِ مَنْدَانِشَانِ مِنْ فُقَرَاءِ كَيْفَ عَرَضَ كَرْدٌ: أَنْدَكُ، فَرَمُودٌ: دَسْتِ گِيرِي وَ مَالِ دَادَنِ تَوَانِ گِرَانِشَانِ بِي نَوِيَانِ كَيْفَ عَرَضَ كَرْدٌ: شِمَا اخْلَاقِ وَ صِفَاتِي رَا ذَكَرَ مِي كُنِي كِه دَر مِيَانِ مَرْدَمِ مَا كَمِيَابِ اسْتِ فَرَمُودٌ: پَسِ كَيْفَ عَرَضَ كَرْدٌ: هَا خُودِ رَا شِيعَه مِي دَانْدُ؟»

ابو اسماعيل گوید: به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: قربانت کردم، نزد ما شیعه بسیار است فرمود:

«فَهَلْ يَعْطِفُ الْغَنِيُّ عَلَى الْفَقِيرِ وَ هَلْ يَتَجَاوَزُ الْمُحْسِنُ عَنِ الْمُسِيءِ وَ يَتَوَاسُونَ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ لَيْسَ هَؤُلَاءِ شِيعَةً الشَّيْعَةُ مَنْ يَفْعَلُ هَذَا؛ أَيَا تَوَانِ گِر بَفَقِيرِ تَوْجِهَ مِي كُنْدِ، وَ أَيَا نِيكُوكَارِ از بَد كَرْدَارِ دَر مِي گِذَرْدِ وَ بَا يَكِ دِيگَرِ مَوَاسَاتِ مِي كُنْدُ؟ عَرَضَ كَرْدَمُ: نِه، فَرَمُودٌ: آن هَا شِيعَه نِيَسْتَنْدِ. شِيعَه كَسِي اسْتِ كِه چنان كُنْدِ.»

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«يَقُولُ عَظْمَا أَصْحَابِكُمْ وَ قَرَّوَهُمْ وَ لَا يَتَجَهَّمُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ لَا تَصَاوَرُوا وَ لَا

تَحَاسَدُوا وَإِيَّاكُمْ وَ الْبُخْلَ كُونُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ؛ اصحاب خود را بزرگ دارید و احترام کنید و به یکدیگر رو ترش نکنید. زیان نزنید و رشک نبرید و از بخل بپرهیزید تا از بندگان مخلص خدا باشید.»

امام باقر(علیه السلام) به سعید بن حسن فرمود: آیا یکی از شما نزد برادرش می آید و دست در کیسه او می کند و هر چه احتیاج دارد بر می دارد و او جلوگیرش نمی شود؟ عرض کردم: چنین کاری در میان ما سراغ ندارم. امام(علیه السلام) فرمود:

«فَلَا شَيْءَ إِذَا قُلْتَ فَالْهَلَاكُ إِذَا فَقَالَ إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يُعْطُوا أَحْلَامَهُمْ بَعْدُ؛ پس چیزی نیست، عرض کردم: پس هلاکت است (یعنی معذب شوند؟) فرمود هنوز عقول آن مردم کامل نشده (و آداب دینی خود را فرا نگرفته اند).»

معلی بن خنیس گوید: از امام صادق(علیه السلام) در باره حق مؤمن پرسیدم فرمود:

«سَبْعُونَ حَقًّا لَا أُخْبِرُكَ إِلَّا بِسَبْعَةٍ فَإِنِّي عَلَيْكَ مُشْفِقٌ أَحْشَى أَلَّا تَحْتَمِلَ فَقُلْتُ بَلَى إِن شَاءَ اللَّهُ فَقَالَ لَا تَشْبَعُ وَ يَجُوعُ وَ لَا تَكْتَسِي وَ يَعْرِى وَ تَكُونُ دَلِيلَهُ وَ قَمِيصَهُ الَّذِي يَلْبَسُهُ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ وَ تُحِبُّ لَهُ وَ تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ إِن كَانَتْ لَكَ جَارِيَةٌ بَعَثْتَهَا لِتَمَهَّدَ فِرَاشَهُ وَ نَسَّ عَى فِي حَوَائِجِهِ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَ صَدَمْتَ وَ لَا يَتَّكَ بِوَلَايَتِنَا وَ لَا يَتَّنَا بِوَلَايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ هفتاد حق است که جز هفت حق را به تو نمی گویم، زیرا به تو مهربانم و می ترسم تحمل نکنی، عرض کردم: چرا ان شاء الله، فرمود: تو سیر نباشی و او گرسنه، و پوشیده نباشی و او برهنه و راهنمای او باشی و پیراهنی که میپوشد و زبان گویای او باشی و برای او بخواهی آن چه را برای خود خواهی و اگر کنیزی داری او را بفرستی تا فرش و بسترش را مرتب کند و در شب و روز، در حوائج او کوشا باشد پس چون چنین کردی ولایت خود را به ولایت ما رسانده ای و ولایت ما را به ولایت خدای عز و جل.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَخْذُلُهُ وَلَا يَخُونُهُ وَبِحَقِّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْإِجْتِهَادُ فِي التَّوَّاصُلِ وَالتَّعَاوُنُ عَلَيَا التَّعَاطُفِ وَالْمُؤَاسَاةَ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ وَتَعَاوُفٌ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «رُحَمَاءَ بَيْنَكُمْ» مُتَرَاحِمِينَ مُعْتَمِينَ لِمَا غَابَ عَنْكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ مَعَشَرُ الْأَنْصَارِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)؛ مسلمان برادر مسلمان ست، به او ستم نکند و او را وانگذارد و نسبت به او خیانت نکند، و بر مسلمانان سزاوار است در پیوستگی با یک دیگر کوشش کنند و در کمک کردن بر مهربانی دو جانبه و مواسات با نیازمندان و عطف با یک دیگر تا چنان باشید که خدای عزّ و جلّ به شما دستور فرموده که: با یک دیگر مهر ورزند. با یک دیگر مهربانند و نسبت به امری که مربوط بآنهاست و فوت شده اندوهگین باشد، بر همان روشی که گروه انصار در زمان رسول خدا(صلی الله علیه و اله) بودند.»

رسول خدا(صلی الله علیه و اله) فرمود:

«حَقُّ عَلَى الْمُسْلِمِ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَنْ يُعْلِمَ إِخْوَانَهُ وَحَقُّ عَلَى إِخْوَانِهِ إِذَا قَدِمَ أَنْ يَأْتُوهُ؛ بر مسلمان است که چون آهنگ مسافرتی کند، برادرانش را آگاه سازد و بر برادران او است که چون برگشت به دیدن او آیند.»

59. چشم پوشی و گذشت در امور یکدیگر

در کتاب شریف «اصول کافی» روایاتی پیرامون «چشم پوشی» و «گذشت» از اهل بیت(علیهم السلام) ذکر شده که برخی از آن ها عبارتند از: (1)

ص: 65

ثعلبة بن میمون از مردی که نامش را برده حدیث کند که گفت: مردمی نزد حضرت صادق(علیه السلام) بودند و حضرت برای آن‌ها حدیث می‌کرد، در این میان مردی از آن‌ها نام مردی را ببدی یاد کرد و گله او را به حضرت صادق(علیه السلام) نمود، حضرت به او فرمود:

«وَأَنْتَى لَكَ بِأَخِيكَ كُلِّهِ وَأَيُّ الرَّجَالِ الْمُهَذَّبِ؛ کجا برایت برادری تمام عیار به دست آید، و کدام مردی است که مهذب و پاک از همه عیوب باشد.»

ابو بصیر گوید: حضرت صادق(علیه السلام) فرمود:

«لَا تُقَاتِسِ النَّاسَ فَتَبْقَى بِلَا صَدِيقٍ؛ از درون مردم کاوش و جستجو مکن که بی رفیق و دوست بمانی.»

شرح: چون عموم مردم این‌گونه هستند که خواه و ناخواه نقطه ضعفی در آن‌ها هست، و آن کس که خالی از هرگونه عیبی باشد به طور عموم در میان مردم نیست، و در نتیجه کاوش بعیوب مردم آگاه شوی و آن کس که تو خواهی بدون عیب و نقص باشد پیدا نخواهی کرد، پس بهتر آن که به همان حسن ظاهر اکتفا شود و در صدد جستجو از باطن مردمان نباشی و گر نه ناچار بی رفیق خواهی ماند.

60. تعاملات میهمان و میزبان و حقوق آن‌ها

کسی که وارد بر انسان می‌شود میهمان است؛ پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه و اله) در این باره فرمود:

«إِذَا دَخَلَ رَجُلٌ بَلَدَهُ فَهُوَ ضَيْفٌ عَلَى مَنْ بِهَا مِنْ إِخْوَانِهِ وَأَهْلِ دِينِهِ حَتَّى يَرْحَلَ عَنْهُمْ؛ هرگاه فردی به شهری وارد شود، پس او بر برادران دینی خود در آن شهر، میهمان است تا هنگامی که وی از آن شهر کوچ کند.»

ص: 66

61. میهمانی عزت مند، سه روز است

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و اله) فرمودند:

«الضَّيْفُ يُلْطَفُ لِثَلَاثِينَ فَإِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ الثَّلَاثَةِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ يَأْكُلُ مَا أَدْرَكَ؛ میهمان تا دو شب مورد لطف و پذیرائی قرار گیرد و در شب سوم، وی هم چون اعضای خانواده هر چه می خواهد بخورد، کنایه از این که تکلفی بر میزبان نباشد.»

62. ممانعت از کار کردن میهمان و کراهت آن

ابن ابی یعفر می گوید خدمت امام صادق (علیه السلام) بودم که میهمان آن حضرت خواست در انجام بعضی از کارهای منزل، اقدام کند که حضرت مانع شدند و فرمودند: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و اله) عَنْ أَنْ يُسْتَعْدَمَ الضَّيْفُ؛ پیامبر (صلی الله علیه و اله) نهی فرمودند از این که میهمان، کار منزل را انجام دهد.»

روایت است که میهمانی بر امام رضا (علیه السلام) وارد شد و تا پاسی از شب آن فرد در خدمت امام (علیه السلام) بود تا این که چراغ روشنائی دچار تغییری شد و آن میهمان خواست که مشکل چراغ را برطرف کند، که امام (علیه السلام) نگذاشتند و خود اقدام فرمودند و این موضوع دو مرتبه تکرار شد، سپس امام فرمودند:

«إِنَّا قَوْمٌ لَا نَسْتَعْدِمُ أَضْيَافَنَا؛ ما قومی هستیم که حاضر نمی شویم میهمان خود را به کار بگیریم.»

63. میهمان روزی خود را بدون منت می آورد

پیامبر(صلی الله علیه و اله) فرمودند:

«إِنَّ الضَّيْفَ إِذَا جَاءَ فَنَزَلَ بِالْقَوْمِ جَاءَ بِرِزْقِهِ مَعَهُ مِنَ السَّمَاءِ فَإِذَا أَكَلَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ بِنُزُولِهِ عَلَيْهِمْ؛ میهمان وقتی وارد می شود، همراه خود از آسمان رزق خود را می آورد، و پس از غذا خوردن میهمان، خداوند میزبان را به سبب ورود آن میهمان، می بخشد.»

آن حضرت در جای دیگری فرمودند:

«مَا مِنْ ضَيْفٍ حَلَّ بِقَوْمٍ إِلَّا وَرِزْقُهُ فِي حَجْرِهِ؛ هیچ میهمانی وارد بر قومی نمی شود الا این که رزقش همراه او می باشد.»

محمدبن قیس می گوید نزد امام صادق(علیه السلام) بودم که اصحاب یادی از قومی کردند، پس من گفتم به خدا قسم که من صبحانه و شام نخوردم الا این که دو نفر یا سه نفر یا کمتر یا بیشتر از این قوم بامن هم غذا بودند.

امام(علیه السلام) فرمودند:

«فَصَلِّ لَهُمْ عَلَيْكَ أَكْثَرَ مِنْ فَضْلِكَ عَلَيْهِمْ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ كَيْفَ ذَا وَ أَنَا أُطْعِمُهُمْ طَعَامِي وَ أَنْفِقُ عَلَيْهِمْ مِنْ مَالِي وَ يَخْدُمُهُمْ خَادِمِي فَقَالَ إِذَا دَخَلُوا عَلَيْكَ دَخَلُوا مِنَ اللَّهِ عِزًّا وَ جَلًّا بِالرِّزْقِ الْكَثِيرِ وَ إِذَا خَرَجُوا خَرَجُوا بِالْمَغْفِرَةِ لَكَ؛ فضیلت آن ها بر تو بیش تر از فضیلت تو بر آن هاست، به حضرت عرض کردم فدای شما شوم چطور این گونه است؟ در حالی که من به آن ها طعام دادم و انفاق کردم و خادمم به آن ها خدمت نمود،

حضرت فرمودند: چون آن‌ها از جانب خدا با رزق کثیر نزد تو آمدند و در بازگشت، برای تو ارمغان مغفرت داشتند.»

64. لزوم تعامل پسندیده و اکرام به میهمان

امام صادق(علیه السلام) فرمودند:

«مِمَّا عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) فَاطِمَةَ (عليه السلام) أَنْ قَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ؛ از چیزهایی که پیامبر(صلى الله عليه و اله) به فاطمه(س) یاد دادند این بود که فرمودند ای فاطمه، کسی که ایمان به خدا داشته باشد حتماً میهمان را اکرام می‌کند.»

پیامبر(صلى الله عليه و اله) فرمودند:

«إِنَّ مِنْ حَقِّ الضَّيْفِ أَنْ يُكْرَمَ وَأَنْ يُعَدَّ لَهُ الْخِلَالُ؛ حق میهمان بر میزبان این است که اکرام شود و برای او خلال آماده کنند.»

65. مطلوبیت غذا خوردن، با میهمان

امام صادق(علیه السلام) فرمودند:

«كَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) إِذَا أَكَلَ مَعَ الْقَوْمِ أَوَّلَ مَنْ يَضَعُ يَدَهُ مَعَ الْقَوْمِ وَ آخِرَ مَنْ يَرْفَعُهَا إِلَى أَنْ يَأْكُلَ الْقَوْمُ؛ پیامبر همواره در کنار دیگران بر سر سفره غذا، اولین کسی بود که شروع می‌کرد و آخرین کسی بود که دست از غذا خوردن می‌کشید تا بدین وسیله دیگران راحت تر غذا میل کنند.»

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که پیامبر (صلی الله علیه و اله) فرمودند:

«إِنَّ مِنْ حَقِّ الدَّخْلِ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ أَنْ يَمْشُوا مَعَهُ هُنَيْدَةً إِذَا دَخَلَ وَإِذَا خَرَجَ وَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ فِي بَيْتِهِ فَهُوَ أَمِيرٌ عَلَيْهِ حَتَّى يَخْرُجَ؛ (1) حق کسی که (به عنوان میهمان) در خانه ای وارد می شود این ست که صاحب خانه او را استقبال و هنگام خارج شدن، او را بدرغه کند، و نیز پیامبر فرمودند: واو هم چون امیر است در خانه تا هنگامی که از خانه خارج شود، و البته همه این فرمایشات کنایه از لزوم احترام به برادر مومن و میهمان است.»

66. مهرورزی، احسان و ایثار، با یکدیگر

قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ (2) «خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد؛ و از فحشا و منکر و ستم، نهی می کند؛ خداوند به شما اندرز می دهد، شاید متذکر شوید!»

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ (3)

«همان ها که در توان گری و تنگ دستی، انفاق می کنند؛ و خشم خود را فرو می برند؛ و از خطای مردم درمی گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.»

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَى

ص: 70

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 659.

2- . نحل / 90.

3- . آل عمران / 134.

وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ»؛ (1)

«و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید؛ و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید؛ و به مردم نیک بگویید؛ نماز را برپا دارید؛ و زکات بدهید. سپس (با این که پیمان بسته بودید) همه شما- جز عده کمی- سرپیچی کردید؛ و (از وفای به پیمان خود) روی گردان شدید.»

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»؛ (2)

«نیکی، (تنها) این نیست که (به هنگام نماز،) روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب کنید؛ (و تمام گفتگوی شما، در باره قبله و تغییر آن باشد؛ و همه وقت خود را مصروف آن سازید)؛ بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا، و روز رستاخیز، و فرشتگان، و کتاب (آسمانی)، و پیامبران، ایمان آورده؛ و مال (خود) را، با همه علاقه ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می کند؛ نماز را برپا می دارد و زکات را می پردازد؛ و (هم چنین) کسانی که به عهد خود- به هنگامی که عهد بستند- وفا می کنند؛ و در برابر محرومیت ها و بیماری ها و

ص: 71

1- . بقره / 83.

2- . بقره / 177.

در میدان جنگ، استقامت به خرج می دهند؛ این ها کسانی هستند که راست می گویند؛ و (گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است؛) و این ها هستند پرهیزکاران!»

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبَعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ (1)

«کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند؛ که در هر خوشه، یکصد دانه باشد؛ و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند؛ و خدا (از نظر قدرت و رحمت،) وسیع، و (به همه چیز) داناست. کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس به دنبال انفاقی که کرده اند، منت نمی گذارند و آزاری نمی رسانند، پاداش آن ها نزد پروردگارش (محفوظ) است؛ و نه ترسی دارند، و نه غمگین می شوند.»

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فُجُورًا»؛ (2) «و خدا را پرستید! و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید! و به پدر و مادر، نیکی کنید؛ هم چنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان، و همسایه نزدیک، و همسایه دور، و دوست و هم نشین، و واماندگان در سفر، و بردگانی که مالک آن ها هستید، زیرا خداوند، کسی را که متکبر و فخر فروش است، (و از ادای حقوق دیگران سرباز می زند،) دوست نمی دارد.»

ص: 72

1- . بقره / 261 و 262.

2- . نساء / 36.

جامع ترین برنامه اجتماعی

در تعقیب آیه گذشته که قرآن را بیان گر همه چیز می شمرد، در این آیات نمونه ای از جامع ترین تعلیمات اسلام در زمینه مسائل اجتماعی، و انسانی و اخلاقی بیان شده است.

در نخستین آیه به شش اصل مهم که سه اصل، جنبه مثبت و مأمور به، و سه اصل جنبه منفی و منهی عنه دارد، دیده می شود.

در آغاز می گوید: «خداوند فرمان به عدل و احسان می دهد و (هم چنین) بخشش به نزدیکان»؛ «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى».

چه قانونی از «عدل» وسیع تر و گیراتر و جامع تر تصور می شود؟ عدل همان قانونی است که تمام نظام هستی بر محور آن می گردد، آسمان ها و زمین و همه موجودات با عدالت بر پا هستند (بالعدل قامت السموات و الارض).

جامعه انسانی که گوشه کوچکی از این عالم پهناور است نیز نمی تواند از این قانون عالم شمول، بر کنار باشد، و بدون عدل به حیات سالم خود ادامه دهد.

می دانیم عدل به معنی واقعی کلمه آن ست که هر چیزی در جای خود باشد، بنا بر این هر گونه انحراف، افراط، تفریط، تجاوز از حد، تجاوز به حقوق دیگران بر خلاف اصل عدل است.

يك انسان سالم کسی است که تمام دستگاه های بدن او هر يك کار خودش را بدون کم و زیاد انجام دهد، اما به محض این که يك یا چند دستگاه در انجام

وظیفه کوتاهی کرد یا در مسیر تجاوز گام نهاد، فوراً آثار اختلال در تمام بدن نمایان می شود، و بیماری حتمی است.

کل جامعه انسانی نیز همانند بدن يك انسان است، که بدون رعایت اصل عدالت بیمار خواهد بود.

اما از آن جا که عدالت با همه قدرت و شکوه و تأثیر عمیقش در مواقع بحرانی و استثنایی به تنهایی کارساز نیست، بلافاصله دستور به احسان را پشت سر آن می آورد.

به تعبیر روشن تر در طول زندگی انسان ها مواقع حساسی پیش می آید که حل مشکلات به کمک اصل عدالت به تنهایی امکان پذیر نیست، بلکه نیاز به ایثار و گذشت و فداکاری دارد، که با استفاده از اصل «احسان» باید تحقق یابد.

فی المثل دشمن گذاری به جامعه ای حمله کرده است، و یا طوفان و سیل و زلزله، بخشی از کشوری را ویران نموده، اگر مردم در چنین شرائطی بخواهند در انتظار آن بنشینند که مثلاً مالیات های عادلانه و سایر قوانین عادی، مشکل را حل کند، امکان پذیر نیست، این جاست که باید همه کسانی که دارای امکانات بیش تر از نظر نیروی فکری و جسمانی و مالی هستند، دست به فداکاری بزنند، و تا آن جا که در قدرت دارند، ایثار کنند، و گرنه دشمن جبار ممکن است کل جامعه آن ها را از بین ببرد و یا حوادث دردناک طبیعی، جمع کثیری را به کلی فلج کند.

اتفاقاً این دو اصل در سازمان بدن يك انسان نیز به طور طبیعی حکومت می کند، در حال عادی تمام دستگاه های بدن نسبت به یکدیگر خدمت متقابل

دارند و هر عضوی برای کل بدن کار می کند و از خدمات اعضای دیگر نیز بهره مند است (این همان اصل عدالت است).

ولی گاه عضوی مجروح می شود و توان متقابل را از دست می دهد، آیا ممکن است در این حال، بقیه اعضا او را به دست فراموشی بسپارند، به خاطر این که از کار افتاده است؟ آیا ممکن است دست از حمایت و تغذیه عضو مجروح بردارند؟ مسلماً نه (و این همان احسان است).

در کل جامعه انسانی نیز این دو حالت باید حاکم باشد و گرنه جامعه سالمی نیست.

در اخبار اسلامی و هم چنین گفتار مفسران در فرق میان این دو یعنی عدل و احسان بیانات مختلفی دیده می شود که شاید غالباً به آن چه در بالا گفتیم باز می گردد. در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: «العدل الانصاف، و الاحسان التفضل؛ عدل آن است که حق مردم را به آن ها برسانی، و احسان آن است که بر آن ها تفضل کنی.»⁽¹⁾ این همان است که در بالا اشاره شد.

بعضی گفته اند عدل، اداء واجبات و احسان انجام مستحبات است.

بعضی دیگر گفته اند عدل، توحید است، و احسان اداء واجبات (طبق این تفسیر عدل به اعتقاد اشاره می کند و احسان به عمل).

بعضی گفته اند عدالت، هماهنگی ظاهر و باطن است، و احسان آن است که باطن انسان از ظاهر او بهتر باشد.

ص: 75

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله 231.

بعضی دیگر عدالت را مربوط به جنبه های عملی دانسته اند و احسان را مربوط به گفتار:

ولی همان گونه که گفتیم بعضی از این تفسیرها با تفسیری که در بالا آوردیم هماهنگ است و بعضی دیگر نیز منافات با آن ندارد و قابل جمع:

اما مسأله نیکی به نزدیکان (إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى) در واقع بخشی از مسأله احسان است با این تفاوت که احسان در کل جامعه است و «وإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى» در خصوص خویشاوندان و بستگان که جامعه کوچک محسوب می شود، و با توجه به این که جامعه بزرگ از جامعه کوچک تر یعنی جامعه فامیلی ترکیب شده، هر گاه، این واحدهای کوچک تر از انسجام بیش تری برخوردار گردند، اثر آن در کل جامعه ظاهر می شود، و در واقع وظائف و مسئولیت ها به صورت صحیحی در میان مردم تقسیم می گردد، چرا که هر گروه در درجه اول به ضعفای بستگان خود می پردازد، و از این طریق همه این گونه اشخاص زیر پوشش حمایت نزدیکان خود قرار می گیرند.

در بعضی از احادیث اسلامی می خوانیم که منظور از ذی القربی، نزدیکان پیامبر یعنی امامان اهل بیتند، و منظور از «إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى»، اداء خمس می باشد.

این تفسیر هرگز نمی خواهد مفهوم آیه را محدود کند، بلکه هیچ مانعی ندارد آیه به مفهوم وسیعش باقی باشد و این قسمت نیز یکی از مصادیق روشن آن مفهوم عام محسوب گردد.

بلکه اگر ما «ذی القربی» را به معنی مطلق نزدیکان اعم از نزدیکان در فامیل و نسب و یا نزدیکان دیگر بدانیم، آیه مفهوم وسیع تری پیدا می کند که حتی همسایگان و دوستان و مانند آن را شامل می شود (هر چند معروف در معنی ذی

القربی، خویشاوندان است) مسأله کمک به جامعه های کوچک (یعنی بستگان و خویشاوندان) از آن نظر که از پشتوانه عاطفی نیرومندی برخوردار است، از ضمانت اجرایی بیش تری بهره مند خواهد بود.

بعد از تکمیل این سه اصل مثبت به سه اصل منفی و منهی می پردازد و می گوید: «خداوند از فحشاء و منکر و بغی، نهی می کند»؛ «وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ».

پیرامون این تعبيرات سه گانه «فحشاء»، «منکر» و «بغی» نیز مفسران سخن بسیار گفته اند، اما آن چه مناسبتر با معنی لغوی و قرینه مقابله این صفات با یکدیگر به نظر می رسد آن است که «فحشاء» اشاره به گناهان پنهانی «منکر» اشاره به گناهان آشکار، و بغی، هر گونه تجاوز از حق خویش و ظلم و خود برتری نسبت به دیگران است.

بعضی از مفسران (1) گفته اند: سرچشمه انحرافات اخلاقی، سه قوه است:

قوه شهوانی و غضبی و نیروی وهمی شیطانی.

اما قوه شهوانی، انسان را به لذت گیری هر چه بیش تر می خواند، و غرق در «فحشاء» و زشتی ها می کند.

قوه غضبیه، انسان را به انجام «منکرات» و آزار مردم وا می دارد.

اما قوه وهمیه شیطانیه، حس برتری طلبی و ریاست خواهی و انحصار جویی و «تجاوز به حقوق دیگران» را در انسان زنده می کند و او را به این اعمال وا می دارد.

خداوند با تعبيرهای سه گانه فوق نسبت به طغیان این غرائز، هشدار داده

ص: 77

1- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 20، ص: 104.

و با يك بيان جامع كه همه انحرافات اخلاقی را در بر می گیرد به راه حق، هدایت نموده است.

و در پایان آیه، به عنوان تأکید مجدد روی تمام این اصول ششگانه می فرماید: «خداوند به شما اندرز می دهد شاید متذکر شوید»؛ «يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

جامع ترین آیات خیر و شر

جاذبه محتوای این آیه و طرز بیان آن چنان است که در روایتی می خوانیم «عثمان بن مظعون» که از صحابه معروف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله) است می گوید:

من در آغاز، اسلام را تنها به طور ظاهری پذیرفته بودم نه با قلب و جان، دلیل آن هم این بود که پیامبر (صلی الله علیه و اله) کرارا پیشنهاد اسلام به من کرد و من هم از روی حیا پذیرفتم، این وضع هم چنان ادامه یافت تا این که روزی خدمتش بودم، دیدم سخت در اندیشه فرو رفته است ناگهان چشم خود را به طرف آسمان دوخت، گویی پیامی را دریافت می دارد، وقتی به حال عادی بازگشت از ماجرا پرسیدم، فرمود: آری هنگامی که با شما سخن می گفتم ناگهان جبرئیل را مشاهده کردم که این آیه را برای من آورد «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى...»؛ پیامبر (صلی الله علیه و اله) آیه را تا آخر برای من خواند، چنان محتوای آیه در قلب من اثر گذاشت که از همان ساعت اسلام در جان من نشست، من به سراغ ابو طالب عموی پیامبر (صلی الله علیه و اله) آمدم و جریان را به او خبر دادم، فرمود:

ای طایفه قریش از محمد ص پیروی کنید که هدایت خواهید شد، زیرا او شما را جز به مکارم اخلاق دعوت نمی کند، سپس به سراغ «ولید بن مغیره» (دانشمند معروف عرب و یکی از سران شرك) آمدم و همین آیه را بر او خواندم، او

گفت اگر این سخن از خود محمد ص است بسیار خوب گفته و اگر از پروردگار او است باز هم بسیار خوب است. (1)

در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و اله) این آیه را برای ولید بن مغیره خواند، ولید گفت: فرزند برادر (2) دو باره بخوان، پیامبر (صلی الله علیه و اله) تکرار کرد، ولید گفت: ان له لحلاوة، و ان علیه لطلاوة، و ان اعلاه لمثمر، و ان اسفله لمغدق، و ما هو قول البشر؛ شیرینی خاصی دارد و زیبایی و درخشندگی مخصوصی، شاخه هایش پر بار، و ریشه هایش پر برکت است، و این گفتار بشر نیست. (3)

در حدیث دیگر از پیامبر (صلی الله علیه و اله) می خوانیم:

«جماع التقوی فی قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ؛ مجموعه تقوا در این گفتار خدا است، که می فرماید: خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد.» (4)

از احادیث بالا و احادیث متعدد دیگر به خوبی استفاده می شود که آیه فوق به عنوان يك دستور العمل کلی اسلامی و یکی از مواد قانون اساسی اسلام و منشور جهانی آن، همواره مورد توجه مسلمانان بوده است، تا آن جا که طبق حدیثی، هر گاه امام باقر (علیه السلام) نماز جمعه می خواند آخرین سخنش در خطبه نماز همین آیه بود و به دنبال آن چنین دعا می کرد:

«اللهم اجعلنا ممن يَذَكَّرُ فَنَنْفَعَهُ الذِّكْرَى؛ خداوندا ما را از کسانی قرار ده که اندرزها را می شنوند و به حالشان مفید است.» سپس از منبر فرود می آمد (5).

ص: 79

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

2- . این تعبیر به خاطر آن است که ولید بن مغیره عموی ابو جهل و هر دو از قریش بودند.

3- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه.

4- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 3، ص: 78.

5- . همان.

احیای اصول سه گانه عدل و احسان و اِیتاءِ ذِي الْقُرْبَى و مبارزه با انحرافات سه گانه فحشاء و منکر و بغي در سطح جهانی، کافی است که دنیایی آباد و آرام و خالی از هر گونه بدبختی و فساد بسازد، و اگر از ابن مسعود صحابی معروف نقل شده که «این آیه جامع ترین آیات خیر و شر در قرآن است» به همین دلیل است.

محتوای آیه فوق ما را به یاد حدیث تکان دهنده ای از پیامبر (صلی الله علیه و اله) می اندازد که فرمود:

«صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسدا فسدت امتی؛ دو گروه از امت منند که اگر اصلاح شوند امت من اصلاح می شوند و اگر فاسد شوند امت من فاسد می شوند».

عرض کردند ای رسول خدا این دو گروه کیانند فرمود:

«الفقهاء و الامراء؛ دانشمندان و زمام داران!»

مرحوم «محدث قمی» در «سفینة البحار» بعد از نقل این حدیث، حدیث مناسب دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و اله) نقل می کند:

«قال تكلم النار يوم القيامة ثلاثة: امیرا، و قاریا، و ذا ثروة من المال، فيقول للامير يا من وهب الله له سلطانا فلم يعدل، فتزدرده كما تزدرد الطير حب السمسم، و تقول للقاري يا من تزين للناس و بارز الله بالمعاصي فتزدرده، و تقول للغني يا من وهب الله له دنيا كثيرة واسعة فيضا و سأله الحقير اليسير قرضا فابي الا بخلا فتزدرده؛ در روز رستاخیز آتش دوزخ با سه گروه سخن می گوید، زمام داران، دانشمندان و ثروت مندان: به زمام داران می گوید ای کسانی که خدا به شما قدرت داد اما اصول عدالت را به کار ن بستید، و در این هنگام آتش آن ها را می بلعد همان گونه که پرندگان دانه کنجد را!»

و به دانشمند می گوید ای کسی که ظاهر خود را برای مردم زیبا ساختی، اما به معصیت خدا پرداختی، سپس او را می بلعد. و به ثروت مند می گوید ای کسی که خداوند به تو امکانات وسیعی بخشید و از تو خواست مختصری از آن را انفاق کنی اما تو بخل کردی سپس او را نیز می بلعد.»(1)

شان نزول

مفسر بزرگ، طبرسی، در «مجمع البیان» در شان نزول نخستین آیه از آیات فوق چنین می گوید:

در آن هنگام که جمعیت مسلمانان کم، و دشمنان فراوان بودند، و امکان داشت بعضی از مؤمنان به خاطر همین تفاوت و احساس تنهایی، بیعت خود را با پیامبر (صلی الله علیه و اله) بشکنند و از حمایت او دست بردارند، آیه فوق نازل شد و به آن ها در این زمینه هشدار داد. (2)

سیمای پرهیزگاران

«الَّذِينَ يُتَّقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ...»؛ از آن جا که در آیه قبل وعده بهشت جاویدان به پرهیزگاران داده شده در این آیه پرهیزگاران را معرفی می کند و پنج صفت از اوصاف عالی و انسانی برای آن ها ذکر نموده است:

1. آن ها در همه حال انفاق می کنند چه موقعی که در راحتی و وسعتند و چه زمانی که در پریشانی و محرومیتند؛ «الَّذِينَ يُتَّقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ»، آن ها با این

ص: 81

1- . قمی، عباس، سفینه البحار، ج 1، ص: 30.

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 11، ص: 369.

عمل ثابت می کنند که روح کمک به دیگران و نیکوکاری در جان آن ها نفوذ کرده است و به همین دلیل تحت هر شرایطی اقدام به این کار می کنند، روشن است که انفاق در حال وسعت به تنهایی نشانه نفوذ کامل صفت عالی سخاوت در اعماق روح انسان نیست، اما آن ها که در همه حال اقدام به کمک و بخشش می کنند نشان می دهند که این صفت در آن ها ریشه دار است.

ممکن است گفته شود انسان در حال تنگ دستی چگونه می تواند انفاق کند؟

پاسخ این سؤال روشن است:، زیرا اولاً افراد تنگ دست نیز به مقدار توانایی می توانند در راه کمک به دیگران انفاق کنند، و ثانیاً انفاق منحصر به مال و ثروت نیست، بلکه هر گونه موهبت خدادادی را شامل می شود خواه مال و ثروت باشد یا علم و دانش یا مواهب دیگر، و به این ترتیب خداوند می خواهد روح گذشت و فداکاری و سخاوت را حتی در نفوس مستمندان جای دهد تا از رذائل اخلاقی فراوانی که از «بخل» سرچشمه می گیرد بر کنار بمانند.

آن ها که انفاق های کوچک را در راه خدا ناچیز می انگارند برای این است که هر يك از آن ها را جداگانه مورد مطالعه قرار می دهند، و گر نه اگر همین کمک های جزئی را در کنار هم قرار دهیم و مثلاً اهل يك مملکت اعم از فقیر و غنی هر کدام مبلغ ناچیزی برای کمک به بندگان خدا انفاق کنند و برای پیش برد اهداف اجتماعی مصرف نمایند کارهای بزرگی به وسیله آن می توانند انجام دهند، علاوه بر این اثر معنوی و اخلاقی انفاق بستگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و در هر حال عاید انفاق کننده می شود.

ص: 82

جالب توجه این که در این جا نخستین صفت برجسته پرهیزکاران "انفاق" ذکر شده، زیرا این آیات نقطه مقابل صفاتی را که در باره رباخواران و استثمارگران در آیات قبل ذکر شد، بیان می کند، به علاوه گذشت از مال و ثروت آن هم در حال خوشی و تنگ دستی روشن ترین نشانه مقام تقوا است.

2. آن ها بر خشم خود مسلطند؛ «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ»؛ «کظم» در لغت به معنی بستن سر مشکی است که از آب پر شده باشد، و به طور کنایه در مورد کسانی که از خشم و غضب پر می شوند و از اعمال آن خودداری می نمایند به کار می رود.

«غیظ» به معنی شدت غضب و حالت برافروختگی و هیجان فوق العاده روحی است، که بعد از مشاهده ناملازمات به انسان دست می دهد.

حالت خشم و غضب از خطرناک ترین حالات است و اگر جلوی آن رها شود، در شکل يك نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل اعصاب خود-نمایی می کند، و بسیاری از جنایات و تصمیم های خطرناکی که انسان يك عمر باید کفاره و جریمه آن را بپردازد در چنین حالی انجام می شود، و لذا در آیه فوق دومین صفت برجسته پرهیزکاران را فرو بردن خشم معرفی کرده است.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله) می فرماید: «من کظم غیظا و هو قادر علی انفاذه ملاء الله امنا و ایمانا؛ آن کس که خشم خود را فرو ببرد با این که قدرت بر اعمال آن دارد خداوند دل او را از آرامش و ایمان پر می کند»؛ این حدیث می رساند که فرو بردن خشم اثر فوق العاده ای در تکامل معنوی انسان و تقویت روح ایمان دارد.

3. آن ها از خطای مردم می گذرند؛ «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»؛ فرو بردن خشم بسیار خوب است اما به تنهایی کافی نیست، زیرا ممکن است کینه و عداوت را

از قلب انسان ریشه کن نکند، در این حال برای پایان دادن به- حالت عداوت باید «کظم غیظ» توأم با «عفو و بخشش» گردد، لذا به دنبال صفت عالی خویشتن داری و فرو بردن خشم، مسئله عفو و گذشت را بیان نموده، البته منظور گذشت و عفو از کسانی است که شایسته آنند نه دشمنان خون آشامی که گذشت و عفو باعث جرأت و جسارت بیش تر آن ها می شود.

4. آن ها نیکوکارند؛ «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ در این جا اشاره به مرحله عالی تر از عفو شده که هم چون یک سلسله مراتب تکاملی پشت سر هم قرار گرفته اند و آن این است که انسان نه تنها باید خشم خود را فرو برد و با عفو و گذشت کینه را از دل خود بشوید، بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آن جا که شایسته است) ریشه دشمنی را در دل طرف نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند به طوری که در آینده چنان صحنه ای تکرار نشود، به طور خلاصه نخست دستور به خویشتن داری در برابر خشم، و پس از آن دستور به شستن قلب خود، و سپس دستور به شستن قلب طرف می دهد.

در حدیثی که در کتب شیعه و اهل تسنن در ذیل آیه فوق نقل شده چنین می خوانیم که یکی از کنیزان امام علی بن الحسین (علیه السلام) به هنگامی که آب روی دست امام می ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت، امام (علیه السلام) از روی خشم سر بلند کرد کنیز بلافاصله گفت خداوند در قرآن می فرماید:

«وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ»؛ امام فرمود خشم خود را فرو بردم، عرض کرد: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»؛ فرمود: تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد، او مجدداً گفت: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم (1).

ص: 84

1- . جهت مطالعه بیش تر ر.ک: سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ذیل آیه مورد بحث.

این حدیث شاهد زنده ای است بر این که سه مرحله مزبور هر کدام مرحله ای عالی تر از مرحله قبل است.

5. آن ها اصرار بر گناه نمی کنند. (1)

ریشه و اساس همه نیکی ها

همان گونه که در تفسیر آیات تغییر قبله گذشت، نصارا به هنگام عبادت رو به سوی شرق و یهود رو به سوی غرب کرده، عبادات خود را انجام می دادند، اما خدا کعبه را برای مسلمین قبله قرار داد که در طرف جنوب بود و حد وسط میان آن دو محسوب می شد.

و نیز دیدیم که مخالفین اسلام از يك سو و تازه مسلمانان از سوی دیگر چه سر و صدایی پیرامون تغییر قبله به راه انداختند.

آیه فوق روی سخن را به این گروه ها کرده، می گوید: «نیکی تنها این نیست که به هنگام نماز صورت خود را به سوی شرق و غرب کنید و تمام وقت خود را صرف این مسأله نمائید»؛ «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ».

«بر» (بر وزن ضد) در اصل به معنی توسعه است، سپس در معنی نیکی ها و خوبی ها و احسان، به کار رفته است، زیرا این کارها در وجود انسان محدود نمی شود و گسترش می یابد و به دیگران می رسد و آن ها نیز بهره مند می شوند.

و «بر» (بر وزن نر) جنبه وصفی دارد و به معنی شخص نیکوکار است، در

ص: 85

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 3، ص: 97.

اصل به معنی بیابان و مکان وسیع می باشد، و از آن جا که نیکوکاران روحی وسیع و گسترده دارند این واژه بر آن ها اطلاق می شود. قرآن سپس به بیان مهم ترین اصول نیکی ها در ناحیه ایمان و اخلاق و عمل ضمن بیان شش عنوان پرداخته چنین می گوید: «بلکه نیکی (نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز آخر و فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند»؛ «و لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ».

در حقیقت این نخستین پایه همه نیکی ها و خوبی ها است: ایمان به مبدأ و معاد و برنامه های الهی، و پیامبران که مأمور ابلاغ و اجرای این برنامه ها بودند، و فرشتگانی که واسطه ابلاغ این دعوت محسوب می شدند، ایمان به اصولی که تمام وجود انسان را روشن می کند و انگیزه نیرومندی برای حرکت به سوی برنامه های سازنده و اعمال صالح است.

جالب این که نمی گوید «نیکوکار» کسانی هستند که...، بلکه می گوید «نیکی» کسانی هستند که...؛ این به خاطر آن است که در ادبیات عرب و هم چنین بعضی زبانهای دیگر هنگامی که می خواهند آخرین درجه تأکید را در چیزی بیان کنند آن را به صورت مصدری می آورند نه به صورت وصف، مثلاً گفته می شود علی (علیه السلام) عدل جهان انسانیت است، یعنی آن چنان عدالت پیشه است که گویی تمام وجودش در آن حل شده و سر تا پای او در عدالت غرق گشته است، به گونه ای که هر گاه به او نگاه کنی چیزی جز عدالت نمی بینی! و هم چنین در نقطه مقابل آن می گوئیم بنی امیه ذلت اسلام بودند گویی تمام وجودشان تبدیل به خواری شده بود.

بنا بر این از این تعبیر ایمان محکم و نیرومندی در سطح بالا استفاده می شود.

پس از ایمان به مسأله انفاق و ایثار و بخشش های مالی اشاره می کند و می گوید:

«مال خود را با تمام علاقه ای که به آن دارند به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان می دهند»؛ «وَأَتَى
الْمَالَ عَلَى حُبِّ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ».

بدون شك گذشتن از مال و ثروت برای همه کس کار آسانی نیست، مخصوصاً هنگامی که به مرحله ایثار برسد، چرا که حب آن تقریباً در همه دل ها است، و تعبیر علی حبه نیز اشاره به همین حقیقت است که آن ها در برابر این خواسته دل برای رضای خدا مقاومت می کنند.

جالب این که در این جا شش گروه از نیازمندان ذکر شده اند: در درجه اول بستگان و خویشاوندان آبرومند، و در درجه بعد یتیمان و مستمندان، سپس آن هایی که نیازشان کاملاً موقتی است مانند واماندگان در راه، بعد سائلان، اشاره به این که نیازمندان همه اهل سؤال نیستند، گاهی چنان خویشتن دارند که ظاهر آن ها هم چون اغنیا است در حالی که در باطن سخت محتاجند، چنان که قرآن در جای دیگر می گوید: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»؛⁽¹⁾

«افراد ناآگاه آن ها را به خاطر شدت خویشتن داری اغنیا تصور می کنند.» و سرانجام به بردگان اشاره می کند که نیاز به آزادی و استقلال دارند هر چند ظاهراً نیاز مادی آن ها به وسیله مالک شان تأمین گردد.

ص: 87

سومین اصل از اصول نیکی ها را بر پا داشتن نماز می شمرد و می گوید: «آن ها نماز را برپا می دارند»؛ «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ».

نمازی که اگر با شرائط و حدودش، و با اخلاص و خضوع، انجام گیرد، انسان را از هر گناه باز می دارد و به هر خیر و سعادت تشویق می کند.

چهارمین برنامه آن ها را اداء زکات و حقوق واجب مالی ذکر کرده می گوید: «آن ها زکات را می پردازند»؛ «وَأَتَى الزَّكَاةَ».

بسیارند افرادی که در پاره ای از موارد حاضرند به مستمندان کمک کنند اما در اداء حقوق واجب سهل انگار می باشند، و به عکس گروهی غیر از ادای حقوق واجب به هیچ گونه کمک دیگری تن در نمی دهند، حتی حاضر نیستند حتی يك دینار به نیازمندترین افراد بدهند، آیه فوق با ذکر «انفاق مستحبّ و ایشارگری» از يك سو، و «ادای حقوق واجب» از سوی دیگر، این هر دو گروه را از صف نیکوکاران واقعی خارج می سازد و نیکوکار را کسی می داند که در هر دو میدان انجام وظیفه کند.

و جالب این که در مورد انفاق های مستحبّ کلمه «عَلَى حُبِّهِ» (با این که ثروت محبوب آن ها است) را ذکر می کند، ولی در مورد زکات واجب نه، چرا که ادای حقوق واجب مالی يك وظیفه الهی و اجتماعی است و اصولاً نیازمندان - طبق منطق اسلام - در اموال ثروت مندان به نسبت معینی شریکند، پرداختن مال شریک نیازی به این تعبیر ندارد. پنجمین ویژگی آن ها را وفای به عهد می شمرد و می گوید: «کسانی هستند که به عهد خویش به هنگامی که پیمان می بندند وفا می کنند»؛ «وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا».

چرا که سرمایه زندگی اجتماعی اعتماد متقابل افراد جامعه است، و از جمله گناہانی که رشته اطمینان و اعتماد را پاره می کند و زیربنای روابط اجتماعی را سست می نماید ترك وفای به عهد است، به همین دلیل در روایات اسلامی چنین می خوانیم که مسلمانان موظفند سه برنامه را در مورد همه انجام دهند، خواه طرف مقابل، مسلمان باشد یا کافر، نیکوکار باشد یا بدکار، و آن سه عبارتند از: وفای به عهد، ادای امانت و احترام به پدر و مادر(1).

و بالاخره ششمین و آخرین برنامه این گروه نیکوکار را چنین شرح می دهد:

«کسانی هستند که در هنگام محرومیت و فقر، و به هنگام بیماری و درد، و هم چنین در موقع جنگ در برابر دشمن، صبر و استقامت به خرج می دهند، و در برابر این حوادث زانو نمی زنند»؛ «و الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ»؛ (2) و در پایان آیه به عنوان جمع بندی و تأکید بر شش صفت عالی گذشته می گوید: «این ها کسانی هستند که راست می گویند و این ها پرهیزگارانند»؛ «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ».

راست گویی آن ها از این جا روشن می شود که اعمال و رفتارشان از هر نظر با اعتقاد و ایمانشان هماهنگ است، و تقوا و پرهیزگاریشان از این جا معلوم می شود که آن ها هم وظیفه خود را در برابر «الله» و هم در برابر نیازمندان و محرومان و کل جامعه انسانی و هم در برابر خویشن خویش انجام می دهند.

جالب این که شش صفت برجسته فوق هم شامل اصول اعتقادی و اخلاقی و هم برنامه های عملی است.

ص: 89

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 129، ح 15.

2- . «باساء» از ماده «بؤس» به معنی فقر و «ضراء» به معنی درد و بیماری و «حین الباس» به معنی هنگام جنگ است (طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث).

در زمینه اصول اعتقادی تمام پایه های اصلی ذکر شده، و از میان برنامه های عملی به انفاق و نماز و زکات که سمبلی از رابطه خلق با خالق، و خلق با خلق است اشاره گردیده و از میان برنامه های اخلاقی تکیه بر وفای به عهد و استقامت و پایداری شده که ریشه همه صفات عالی اخلاقی را تشکیل می دهد. (1)

67. انفاق مایه رشد آدمی است

مسأله انفاق یکی از مهم ترین مسائلی است که اسلام روی آن تأکید دارد و قرآن مجید تأکید فراوان روی آن نموده است، که آیه فوق نخستین آیه از یک مجموعه آیات است که در سوره بقره پیرامون انفاق سخن می گوید و شاید ذکر آن ها پشت سر آیات مربوط به معاد از این نظر باشد که یکی از مهم ترین اسباب نجات در قیامت، انفاق و بخشش در راه خدا است.

بعضی نیز گفته اند: این آیات پیوندی دارد با آیات جهاد، و انفاق در راه جهاد که قبل از آیات مربوط به معاد و توحید، در همین سوره آمده بود.

نخست می فرماید: «مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند همانند بذری است که هفت خوشه برویاند»؛ «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ».

«و در هر خوشه ای یکصد دانه باشد» که مجموعاً از یک دانه هفتصد دانه بر می خیزد؛ «فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ».

تازه پاداش آن ها منحصر به این نیست، بلکه: «خداوند آن را برای هر کس

ص: 90

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 1، ص: 598.

بخواهد (و شایستگی در آن ها و انفاق آن ها را از نظر نیت و اخلاص و کیفیت و کمیت ببیند) دو یا چند برابر می کند؛ «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ».

و این همه پاداش از سوی خدا عجیب نیست، «چرا که او (از نظر رحمت و قدرت) وسیع و از همه چیز آگاه است»؛ «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

بعضی از مفسران گفته اند: منظور از انفاق در آیه فوق تنها انفاق در راه جهاد است، زیرا این آیه در واقع تأکیدی است بر آن چه در آیات گذشته قبل از داستان عزیر و ابراهیم و طالوت آمده بود، ولی حق این است که مفهوم آیه گسترده است و حتی پیوند آن با آیات گذشته نیز نمی تواند دلیل بر تخصیص این آیه و آیات آینده شود، زیرا فی سبیل الله مفهوم وسیعی دارد که هر مصرف نیکی را شامل می شود، به علاوه آیات آینده نشان می دهد که بحث انفاق در این جا مستقلاً دنبال می شود و در روایات اسلامی نیز به تعمیم معنی آیه نیز اشاره شده است (1).

نکته قابل توجه این که در این آیه کسانی که در راه خدا انفاق می کنند به دانه پر برکتی که در زمین مستعدی افشاندن شود تشبیه شده اند در حالی که قاعدتا باید عمل آن ها تشبیه به این دانه شود، نه خود اینها، و لذا بسیاری از مفسران گفته اند که در آیه محذوفی وجود دارد مانند کلمه «صدقات» قبل از «الذین»، یا کلمه «بأذن» قبل از «حبه» و مانند آن.

ولی هیچ گونه دلیلی بر حذف و تقدیر در آیه نیست و تشبیه افراد انفاق کننده به دانه های پر برکت تشبیه جالب و عمیقی است گویا قرآن می خواهد بگوید:

ص: 91

1- . مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» بعد از آن که گسترده بودن مفهوم آیه را شرح می دهد می گوید: و هو المروءی عن ابی عبد الله (علیه السلام)، از امام صادق (علیه السلام) نیز همین نقل شده است. (طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 1 و 2، ص:

عمل هر انسانی پرتوی از وجود او است، و هر قدر عمل گسترش یابد، وجود انسان در حقیقت توسعه یافته است.

به تعبیر دیگر، قرآن عمل انسان را از وجود او جدا نمی داند و هر دو را اشکال مختلفی از يك حقیقت می شمرد، بنا بر این هیچ گونه حذف و تقدیری در آیه نیست و اشاره به این است که انسان های نیکوکار در پرتو نیکی های شان نمو و رشد معنوی پیدا می کنند و این افراد هم چون بذره های پر ثمری هستند که به هر طرف ریشه و شاخه می گسترانند و همه جا را زیر بال و پر خود می گیرد.

کوتاه سخن این که: در مورد هر تشبیهی علاوه بر ادات تشبیه سه چیز لازم است، «مشبه» و «مشبه به» و «وجه تشبیه»، و در این جا «مشبه» انسان انفاق کننده است و «مشبه به» (بذره های پر برکت، و وجه تشبیه نمو و رشد آن است، و ما معتقدیم که انسان انفاق کننده در پرتو عملش رشد فوق العاده معنوی و اجتماعی پیدا می کند، و نیازی به هیچ گونه تقدیر نیست.

شبهه این معنی در آیه 265 همین سوره آمده است.

این نکته نیز در میان مفسران مورد بحث است که تعبیر به «أَنْبَتُ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ» که اشاره به دانه ای است که هفتصد دانه یا بیش تر، از آن به دست می آید، يك تشبیه فرضی است که وجود خارجی ندارد (زیرا در مورد دانه های گندم هرگز از يك دانه هفتصد دانه برنخاسته است) و یا منظور دانه هایی هم چون دانه های ارزن است، ولی جالب این که چند سال قبل که سال پر بارانی بود، در مطبوعات این خبر انتشار یافت که در بعضی از شهرهای جنوبی، در پاره ای از مزارع بوته های گندمی بسیار بلند و پر خوشه دیده شده، که در بعضی موارد

در يك بوته، حدود چهار هزار دانه گندم شمارش شده است، و این خود می رساند که تشبیه بالا، يك تشبیه کاملاً واقعی است نه خیالی.

جمله «يضاعف» از ماده «ضعف» (بر وزن شعر) به معنی دو برابر یا چند برابر است، و با توجه به آن چه در بالا اشاره شد که دانه هایی پیدا می شود که چند هزار دانه محصول می دهد، این تعبیر نیز يك تشبیه واقعی است.

68. انفاق مهم ترین راه حل مشکل فاصله طبقاتی

یکی از مشکلات بزرگ اجتماعی که همواره انسان دچار آن بوده و هم اکنون با تمام پیشرفتهای صنعتی و مادی که نصیب بشر شده نیز با آن مواجه است مشکل فاصله طبقاتی است به این معنی که فقر و بیچارگی و تهیدستی در يك طرف و تراکم اموال در طرف دیگر قرار گیرد. عده ای آن قدر ثروت بیندوزند که حساب اموالشان را نتوانند داشته باشند و عده دیگری از فقر و تهیدستی رنج برند، به طوری که تهیه لوازم ضروری زندگی از قبیل غذا و مسکن و لباس ساده برای آنان ممکن نباشد.

بدیهی است جامعه ای که قسمتی از آن بر پایه غناء و ثروت و بخش مهم دیگر آن بر فقر و گرسنگی بنا شود قابل دوام نبوده. و هرگز به سعادت واقعی نخواهد رسید. در چنین جامعه ای دلهره و اضطراب و نگرانی و بدبینی و بالاخره دشمنی و جنگ اجتناب ناپذیر است.

گر چه در گذشته این اختلاف در جوامع انسانی بوده است، ولی باید گفت متأسفانه در زمان ما این فاصله طبقاتی به مراتب بیش تر و خطرناک تر شده است، زیرا از يك سو، درهای كمك های انسانی و تعاون به معنیحقیقی، به روی مردم بسته شده و رباخواری که یکی از موجبات بزرگ فاصله طبقاتی است با شکل های

مختلف به روی آن‌ها باز است. پیدایش کمونیسم و مانند آن و خونریزی‌ها و جنگ‌های کوچک و بزرگ و وحشتناک که در قرن اخیر اتفاق افتاد و هنوز هم در گوشه و کنار جهان ادامه دارد و غالباً از ریشه اقتصادی مایه می‌گیرد و عکس العمل محرومیت اکثریت جوامع انسانی است، گواه این حقیقت است.

با این‌که دانشمندان و مکتب‌های اقتصادی جهان به فکر چاره و حل این مشکل بزرگ اجتماعی بوده‌اند و هر کدام راهی را انتخاب کرده‌اند، کمونیسم از راه الغای مالکیت فردی، و سرمایه‌داری از راه گرفتن مالیات‌های سنگین و تشکیل مؤسسات عام‌المنفعه (که به تشریفات بیش‌تر شبیه است تا به حل فاصله طبقاتی) به گمان خود به مبارزه با آن برخاسته‌اند، ولی حقیقت این است که هیچ‌کدام نتوانسته‌اند گام مؤثری در این راه بردارند، زیرا حل این مشکل با روح مادیگری که بر جهان حکومت می‌کند ممکن نیست.

با دقت در آیات قرآن مجید آشکار می‌شود که یکی از اهداف اسلام این است که اختلافات غیر عادلانه‌ای که در اثر بی‌عدالتیهای اجتماعی در میان طبقه غنی و ضعیف پیدا می‌شود از بین برود و سطح زندگی کسانی که نمی‌توانند نیازمندی‌های زندگی‌شان را بدون کمک دیگران رفع کنند بالا بیاورد و حد اقل لوازم زندگی را داشته باشند، اسلام برای رسیدن به این هدف برنامه وسیعی در نظر گرفته است - تحریم رباخواری به طور مطلق، و وجوب پرداخت مالیات‌های اسلامی از قبیل زکات و خمس و صدقات و مانند آن‌ها و تشویق به انفاق - وقف و قرض الحسنه و کمک‌های مختلف مالی قسمتی

از این برنامه را تشکیل می دهد، و از همه مهم تر زنده کردن روح ایمان و برادری انسانی در میان مسلمانان است.

69. چه انفاقی با ارزش ترست؟

قرآن کریم می فرماید:

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ (1)

«کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس به دنبال انفاقی که کرده اند، منت نمی گذارند و آزاری نمی رسانند، پاداش آن ها نزد پروردگارشان (محفوظ) است، و نه ترسی دارند، و نه غمگین می شوند.»

تفسیر

در آیه قبل اهمیت انفاق در راه خدا به طور کلی بیان شد، ولی در آیه مورد بحث بعضی از شرایط آن ذکر می شود. (ضمناً از تعبیرات این آیه به خوبی استفاده می شود که تنها انفاق در جهاد، منظور نیست).

می فرماید: «کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند سپس به دنبال انفاقی که کرده اند منت نمی گذارند و آزاری نمی رسانند پاداش آن ها، نزد پروردگارشان است»؛ «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»؛ (2) «علاوه بر این نه ترسی بر آن ها است و نه غمگین می شوند»؛ «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

ص: 95

1- . بقره / 262.

2- . «من» در لغت به معنی همان وزنه سنگین است، سپس به معنای نعمت مهمی بخشیدن است. که اگر جنبه عملی داشته باشد کاری بسیار خوب (و منت های خداوند از این قبیل است) و اگر جنبه لفظی و به رخ کشیدن داشته باشد، بسیار بد است و در آیه فوق منظور همین معنی است.

از این آیه به خوبی استفاده می شود که انفاق در راه خدا در صورتی در پیش گاه پروردگار مورد قبول واقع می شود که به دنبال آن منت و چیزی که موجب آزار ورنجش نیازمندان است نباشد.

بنا بر این کسانی که در راه خداوند بذل مال می کنند، ولی به دنبال آن منت می گذارند یا کاری که موجب آزار ورنجش است می کنند در حقیقت با این عمل ناپسند اجر و پاداش خود را از بین می برند.

آن چه در این آیه بیش تر جلب توجه می کند این است که قرآن در واقع سرمایه زندگی انسان را منحصر به سرمایه های مادی نمی داند، بلکه سرمایه های روانی و اجتماعی را نیز به حساب آورده است.

کسی که چیزی به دیگری می دهد و منتی بر او می گذارد و یا با آزار خود او را شکسته دل می سازد، در حقیقت چیزی به او نداده است، زیرا اگر سرمایه ای به او داده سرمایه ای هم از او گرفته است و چه بسا آن تحقیرها و شکست های روحی به مراتب بیش از مالی باشد که به او بخشیده است. بنا بر این اگر چنین اشخاصی اجر و پاداش نداشته باشند کاملاً طبیعی و عادلانه خواهد بود، بلکه می توان گفت چنین افراد در بسیاری از موارد بدهکارند نه طلب کار، زیرا آبروی انسان به مراتب برتر و بالاتر از ثروت و مال است.

نکته دیگر این که منت گذاردن و اذیت کردن در آیه با کلمه «ثم» که معمولاً برای فاصله بین دو حادثه (و به اصطلاح برای تراخی) است ذکر شده بنا بر این

معنی آیه چنین می شود کسانی که انفاق می کنند و بعدا منتهی نمی گذارند و آزاری نمی رسانند پاداش آن ها نزد پروردگار محفوظ است.

و این خود می رساند که منظور قرآن تنها این نیست که پرداخت انفاق مؤدبانه و محترمانه و خالی از منت باشد، بلکه در زمانهای بعد نیز نباید با یادآوری آن منتهی برگیرنده انفاق گذارده شود، و این نهایت دقت اسلام را در خدمات خالص انسانی می رساند.

باید توجه داشت که منت و آزاری که موجب عدم قبول انفاق می شود اختصاص به مستمندان ندارد، بلکه در کارهای عمومی و اجتماعی از قبیل جهاد در راه خدا و کارهای عام المنفعه که احتیاج به بذل مال دارد نیز رعایت این موضع لازم است.

جمله «لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» به انفاق کنندگان اطمینان می دهد که پاداششان نزد پروردگار محفوظ است تا با اطمینان خاطر در این راه گام بردارند، زیرا چیزی که نزد خدا است نه خطر نابودی دارد و نه نقصان، بلکه تعبیر «ربهم» (پروردگارشان) ممکن است اشاره به این باشد که خداوند آن ها را پرورش می دهد و بر آن می افزاید.

جمله «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»، اشاره به این است که آن ها هیچ نوع نگرانی نخواهند داشت، زیرا خوف، همان گونه که در سابق هم اشاره شد نسبت به امور آینده است، و حزن و اندوه، نسبت به امور گذشته، بنا بر این با توجه به این که پاداش انفاق کنندگان در پیش گاه خدا محفوظ است، نه از آینده خود در رستاخیز ترسی دارند و نه از آن چه در راه خدا بخشیده اند، اندوهی به دل راه می دهند.

بعضی نیز گفته اند آن ها ترسی از فقر و کینه و بخل و مغبون شدن ندارند و نه غمی از آن چه انفاق کرده اند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله) می خوانیم:

«من اسدی الی مؤمن معروفاً ثم آذاه بالكلام او من علیه فقد ابطال صدقته؛ کسی که به فرد با ایمانی نیکی عطا کند، سپس او را با سخنی آزار دهد، یا منتهی بر او بگذارد، به یقین انفاق خود را باطل کرده است.»⁽¹⁾

ولی آن ها که چنین نکرده اند، بیمی از باطل شدن انفاق ها به خود راه نمی دهند، اسلام در این زمینه به قدری دقیق است که بعضی از علماء پیشین گفته اند: «هر گاه انفاقی به کسی کنی و بدانی که سلام کردن تو به او، بر او سخت و گران است و یادآور خاطره بخشش، بر او سلام نکن»^{(2). (3)}

70. ده دستور در مورد انفاق

قرآن کریم می فرماید:

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً».

ص: 98

- 1- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 253، ح 1.
- 2- . ابو الفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان، ج 2، ص: 364.
- 3- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 2، ص: 313.

آیه فوق يك سلسله از حقوق اسلامی را اعم از حق خدا و حقوق بندگان و آداب معاشرت با مردم را بیان داشته است، و روی هم رفته، ده دستور از آن استفاده می شود:

1. «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»

نخست مردم را دعوت به عبادت و بندگی پروردگار و ترك شرك و بت پرستی که ریشه اصلی تمام برنامه های اسلامی است می کند، دعوت به توحید و یگانه پرستی روح را پاك، و نیت را خالص، و اراده را قوی، و تصمیم را برای انجام هر برنامه مفیدی محکم می سازد، و از آن جا که آیه بیان يك رشته از حقوق اسلام است، قبل از هر چیز اشاره به حق خداوند بر مردم کرده است و می گوید: «خدا را پرستید و هیچ چیز را شريك او قرار ندهید».

2. «وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»

سپس اشاره به حق پدر و مادر کرده و توصیه می کند که نسبت به آن ها نیکی کنید، حق پدر و مادر از مسائلی است که در قرآن مجید زیاد روی آن تکیه شده و کم تر موضوعی است که این قدر مورد تأکید واقع شده باشد، و در چهار مورد از قرآن، بعد از توحید قرار گرفته است [\(1\)](#).

از این تعبیرهای مکرر استفاده می شود که میان این دو ارتباط و پیوندی است و در حقیقت چنین است چون بزرگ ترین نعمت، نعمت هستی و حیات است که

ص: 99

1- . بقره / 83؛ انعام / 151؛ اسراء / 23 (علاوه بر آیه فوق).

در درجه اول از ناحیه خدا است، و در مراحل بعد به پدر و مادر ارتباط دارد، زیرا که فرزند، بخشی از وجود پدر و مادر است، بنا بر این ترك حقوق پدر و مادر، هم دوش شرك به- خدا است.

در باره حقوق پدر و مادر بحث های مشروحی داریم که در ذیل آیات مناسب در سوره اسراء و لقمان به خواست خدا خواهد آمد.

3. «وَيَذِي الْقُرْبَى»

سپس دستور به نیکی کردن نسبت به همه خویشاوندان می دهد و این موضوع نیز از مسائلی است که در قرآن تأکید فراوان در باره آن شده است، گاهی به عنوان «صله رحم»، و گاهی به عنوان «احسان و نیکی» به آن ها، در واقع اسلام می خواهد به این وسیله علاوه بر پیوند وسیعی که در میان تمام افراد بشر به وجود آورده، پیوندهای محکم تری در میان واحدهای کوچک تر و متشکلاتر، بنام "فامیل" و «خانواده» به وجود آورد تا در برابر مشکلات و حوادث یکدیگر را یاری دهند و از حقوق هم دفاع کنند.

4. «وَالْيَتَامَى»

سپس اشاره به حقوق «ایتام» کرده، و افراد با ایمان را توصیه به نیکی در حق آن ها می کند، زیرا در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون همیشه کودکان یتیمی وجود دارند که فراموش کردن آن ها نه فقط وضع آنان را به خطر می افکند، بلکه وضع اجتماع را نیز به خطر می اندازد، چون کودکان یتیم اگر بی سرپرست بمانند و یا

به اندازه کافی از محبت اشباع نشوند، افرادی هرزه، خطرناک و جنایتکار بار می آیند، بنا بر این نیکی در حق یتیمان هم نیکی به فرد است هم نیکی به اجتماع!

5. «وَالْمَسَاكِينِ»

بعد از آن حقوق مستمندان را یادآوری می کند چون در يك اجتماع سالم که عدالت در آن برقرار است نیز افرادی معلول و از کار افتاده و مانند آن وجود خواهند داشت که فراموش کردن آن ها بر خلاف تمام اصول انسانی است، و اگر فقر و محرومیت به خاطر انحراف از اصول عدالت اجتماعی دامن گیر افراد سالم گردد نیز باید با آن به مبارزه برخاست.

6. «وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى»

سپس توصیه به نیکی در حق همسایگان نزدیک می کند- در این که منظور از همسایه نزدیک چیست مفسران احتمالات مختلفی داده اند بعضی معنی آن را همسایگانی که جنبه خویشاوندی دارند دانسته اند، ولی این تفسیر با توجه به این که در جمله های سابق از همین آیه اشاره به حقوق خویشاوندان شده بعید به نظر می رسد، بلکه منظور همان نزدیکی مکانی است، زیرا همسایگان نزدیک تر حقوق و احترام بیش تری دارند، و یا این که منظور همسایگانی است که از نظر مذهبی و دینی با انسان نزدیک باشند.

7. «وَالْجَارِ الْجُنُبِ»

سپس در باره همسایگان دور سفارش می نماید و همان طور که گفتیم، منظور از آن دوری مکانی است-، زیرا طبق پاره ای از روایات تا چهل خانه از چهار

طرف همسایه محسوب می شوند(1) که در شهرهای کوچک تقریباً تمام شهر را در بر می گیرد، چون اگر خانه هر انسانی را مرکز دایره ای فرض کنیم که شعاع آن از هر طرف چهل خانه باشد، با يك محاسبه ساده در باره مساحت چنین دایره ای روشن می شود که مجموع خانه های اطراف آن را تقریباً پنج هزار خانه تشکیل می دهد که مسلماً شهرهای کوچک بیش از آن خانه ندارند.

جالب توجه این که قرآن در آیه فوق علاوه بر ذکر «همسایگان نزدیک»، تصریح به حق «همسایگان دور» کرده است، زیرا کلمه همسایه معمولاً مفهوم محدودی دارد، و تنها همسایگان نزدیک را در بر می گیرد لذا برای توجه دادن به وسعت مفهوم آن از نظر اسلام راهی جز این نبوده که نامی از همسایگان دور نیز صریحاً برده شود.

و نیز ممکن است منظور از همسایگان دور، همسایگان غیر مسلمان باشد، زیرا حق جوار (همسایگی) در اسلام منحصر به همسایگان مسلمان نیست و غیر مسلمانان را نیز شامل می شود. (مگر آن هایی که با مسلمانان سر جنگ داشته باشند).

«حق جوار» در اسلام به قدری اهمیت دارد که در وصایای معروف امیر مؤمنان (علیه السلام) می خوانیم:

«ما زال (رسول الله) یوصی بهم حتی ظننا انه سیورثهم؛ آن قدر پیامبر (صلی الله علیه و اله) در باره آن ها سفارش کرد، که ما فکر کردیم شاید دستور دهد همسایگان از یکدیگر ارث ببرند.» (این حدیث در منابع معروف اهل تسنن نیز آمده است، در تفسیر المنار و تفسیر قرطبی از بخاری نیز همین مضمون از پیامبر (صلی الله علیه و اله) نقل شده است). (2)

ص: 102

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 1، ص: 480.

2- مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 3 ص 379

در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و اله) نقل شده که در یکی از روزها سه بار فرمود:

«وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ؛ بِهِ خُذَا سَوْكَنْدَ چَیْنِیْنِ كَسِیْ اِیْمَانِ نَدَارْدُ...» یکی پرسید چه کسی؟! پیامبر (صلی الله علیه و اله) فرمود:

«الذی لَا یَاْمَنُ جَارُهُ بِوَأَثْقَه؛ كَسِیْ كَهْ هَمْسَایَهْ اَوْ اَزْ مَزَاْحَمَتِ اَوْ دَرِ اِمَانِ نِیْسَتِ!»⁽¹⁾

و باز در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و اله) فرمود:

«مَنْ كَانَ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَلَیْحَسُنَ اِلَیْ جَارِهِ؛ كَسِیْ كَهْ اِیْمَانِ بِهْ خُذَا وَ رَوْزِ رَسْتَاخِیْزِ دَارْدُ بَایْدُ بِهْ هَمْسَایْگَانِ خُودِ نِیْكَیْ كَنْدُ.»⁽²⁾

و از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

«حَسَنُ الْجَوَارِ یَعْمُرُ الدِّیَارَ وَ یَزِیْدُ فِی الْاَعْمَارِ؛ نِیْكَیْ كَرْدَنِ هَمْسَایْگَانِ بِهْ یَكْدِیْگَرِ، خَاْنَهْ هَا رَا اَبَادُ وَ عَمْرُهَا رَا طَوْلَانِیْ مِیْ كَنْدُ.»⁽³⁾

در جهان ماشینی که همسایگان کوچک ترین خبری از هم ندارند و گاه می شود دو همسایه حتی پس از گذشتن بیست سال نام یکدیگر را نمی دانند این دستور بزرگ اسلامی در خشندهی خاصی دارد، اسلام اهمیت فوق العاده ای برای مسائل عاطفی و تعاون انسانی قائل شده در حالی که در زندگی ماشینی عواطف روز-روز تحلیل می روند و جای خود را به سنگدلی می دهند.

8. «وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنَبِ»

سپس در باره کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند، توصیه می کند،

ص: 103

1- . قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج 3، ص: 1754.

2- . رضا، محمد رشید، المنار، ج 5، ص: 92.

3- . فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر صافی، ص: 120.

ولی باید توجه داشت که «صاحب‌بالجنب» معنایی وسیع‌تر از دوست و رفیق دارد و در واقع هر کسی را که به نوعی با انسان نشست و برخاست داشته باشد، در بر می‌گیرد خواه دوست دائمی باشد یا یک دوست موقت؛ همانند کسی که در اثناء سفر با انسان هم‌نشین می‌گردد، و اگر می‌بینیم در پاره‌ای از روایات «صاحب‌بالجنب» به رفیق سفر (رفیقك فی السفر) و یا کسی که به امید نفعی سراغ انسان می‌آید (المنقطع الیک یرجو نفعك) تفسیر شده، منظور اختصاص به آن‌ها نیست، بلکه بیان توسعه مفهوم این تعبیر است که همه این موارد را نیز در بر می‌گیرد، و به این ترتیب آیه یک دستور جامع و کلی برای حسن معاشرت نسبت به تمام کسانی که با انسان ارتباط دارند می‌باشد، اعم از دوستان واقعی، و هم‌کاران، و همسفران، و مراجعان، و شاگردان، و مشاوران، و خدمت‌گزاران.

و در پاره‌ای از روایات «صاحب‌بالجنب» به «همسر»، تفسیر شده است، چنان‌که نویسندگان المنار و تفسیر روح المعانی و قرطبی در ذیل آیه از علی (علیه السلام) همین معنی را نقل کرده‌اند، ولی بعید نیست که آن نیز بیان یکی از مصادیق آیه باشد.

9. «وَأَبْنِ السَّبِيلِ»

دسته دیگری که در این جا در باره آن‌ها سفارش شده، کسانی هستند که در سفر و بلاد غربت احتیاج پیدا می‌کنند و با این که ممکن است در شهر خود افراد متمکنی باشند، در سفر به علتی وامی‌مانند و تعبیر جالب «ابن السبیل» (فرزند راه) نیز از این نظر است که ما نسبت به آن‌ها هیچ‌گونه آشنایی نداریم تا بتوانیم آن‌ها را به قبیله یا فامیل یا شخصی نسبت دهیم، تنها به حکم این که مسافرانی هستند نیازمند، باید مورد حمایت قرار گیرند.

در آخرین مرحله توصیه به نیکی کردن نسبت به بردگان شده است، و در حقیقت آیه با حق خدا شروع شده و با حقوق بردگان ختم می گردد، زیرا این حقوق از یکدیگر جدا نیستند، و تنها این آیه نیست که در آن در باره بردگان توصیه شده، بلکه در آیات مختلف دیگر نیز در این زمینه بحث شده است. ضمناً اسلام برنامه دقیقی برای آزادی تدریجی بردگان تنظیم کرده که به «آزادی مطلق» آن ها می انجامد.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا»؛ در پایان آیه با این جمله که: «خداوند افراد متکبر و فخر فروش را دوست نمی دارد» هشدار می دهد که هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند و به خاطر تکبر از رعایت حقوق خویشاوندان و پدر و مادر و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل و دوستان سرباز زند محبوب خدا و مورد لطف او نیست و آن کس که مشمول لطف او نباشد، از هر خیر و سعادت محروم است.

گواه بر این معنی روایتی است که در ذیل این آیه وارد شده: یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و اله) می گوید: «در محضرش این آیه را خواندم، پیامبر (صلی الله علیه و اله) زشتی تکبر و نتایج سوء آن را برشمرد به حدی که من گریه کردم، فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفتم: من دوست دارم لباسم، جالب و زیبا باشد و می ترسم با همین عمل جزء متکبران باشم فرمود: نه تو اهل بهشتی و این ها علامت تکبر نیست، تکبر آن است که انسان در مقابل حق، خاضع نباشد و خود را بالاتر از مردم بداند و آن ها را تحقیر کند (و از ادای حقوق آن ها سرباز زند)».

خلاصه این که از جمله اخیر آیه برمی آید که سرچشمه اصلی شرک و پایمال

کردن حقوق مردم غالباً خودخواهی و تکبر است و ادای حقوق فوق مخصوصاً در مورد بردگان و یتیمان و مستمندان و مانند آن ها نیاز به روح تواضع و فروتنی دارد(1). (2)

در کتاب شریف «اصول کافی» این روایات آمده است: (3)

امام صادق(علیه السلام) به اصحابش می فرماید:

«اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا إِخْوَةً بَرَّةً مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ مُتَوَاصِلِينَ مُتَرَاحِمِينَ تَرَافُؤُوا وَ تَلَاقُوا وَ تَذَاكُرُوا أَمْرًا وَ أَحْيَاةً؛ از خدا پروا کنید و برادرانی خوش رفتار باشید، در راه خدا با هم دوستی کنید و پیوستگی داشته باشید و مهر ورزید، به دیدار و ملاقات يك دیگر روید و امر (ولایت) ما را مذاکره کنید و آن را زنده دارید.»

و نیز فرمود:

«تَوَاصَلُوا وَ تَبَاؤُوا وَ تَرَاحَمُوا وَ كُونُوا إِخْوَةً بَرَّةً كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛ با يك دیگر پیوستگی و خوش رفتاری و مهرورزی داشته باشید و برادرانی نیکوکار باشید چنان که خدای عزّ و جلّ دستورتان داده.»

و باز در جای دیگری فرمود:

«تَوَاصَلُوا وَ تَبَاؤُوا وَ تَرَاحَمُوا وَ تَعَاطَفُوا؛ با يك دیگر پیوستگی و خوش رفتاری و مهرورزی و عطف داشته باشید.»

ص: 106

1- . باید توجه داشت که «مختال» از ماده «خیال» به معنی کسی است که با يك سلسله «تخیلات» خود را بزرگ می پندارد، و اگر می بینیم به است «خیل» گفته می شود نیز به- خاطر آن است که هنگام راه رفتن شبیه متکبران گام برمی دارد، و «فخور» از ماده «فخر» به معنی کسی است که فخرفروشی می کند، بنا بر این تفاوت میان این دو کلمه در این جا است که یکی اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی و دیگری به اعمال تکبرآمیز خارجی است.

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 3، ص: 379.

3- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 166.

آن حضرت (علیه السلام) در موردی دیگر می فرماید:

«يَحْتَقُ عَلَى الْمُسَدِّ لِمِينَ الْإِجْتِهَادُ فِي التَّوَاصُلِ وَ التَّعَاوُنِ عَلَى التَّعَاطُفِ وَ الْمُوَاسَاةِ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ وَ تَعَاظُفُ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ؛ بر مسلمین سزاوار است که کوشا باشند در پیوستن با هم و کمک کردن بر مهرورزی با هم و مواسات با نیازمندان و عطف نسبت به یکدیگر تا چنان باشید که خدای عز و جل دستورتان فرموده که رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ.»

71. ارتباط، تعامل و دیدار با برادران

در کتاب شریف «اصول کافی» روایات زیر در این موضوع ذکر شده است: (1)

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«مَنْ زَارَ أَخَاهُ لِلَّهِ لَا لِغَيْرِهِ التَّمَّاسِ مَوْعِدِ اللَّهِ وَ تَنَجَّرَ مَا عَدَدَ اللَّهُ وَ كَلَّ اللَّهُ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُبَادُونَهُ إِلَّا طَبِيتَ وَ طَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ؛ هر که برای خدا نه چیز دیگر و برای درخواست وعده او و دریافت آن چه نزد خداست به دیدار برادرش رود، خدا هفتاد هزار فرشته بر او گمارد که فریاد زنند: هان پاک گشتی و بهشت خوش است باشد.»

خیثمه گوید: خدمت امام باقر (علیه السلام) رسیدم تا با او وداع کنم. فرمود:

«يَا خَيْثَمَةَ أَلْبِغْ مَنْ تَرَى مِنْ مَوَالِينَا السَّلَامَ وَ أَوْصِ بِهِمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ أَنْ يَعُودَ غَنِيَّتُهُمْ عَلَى فَقِيرِهِمْ وَ قَوِيَّتُهُمْ عَلَى ضَعِيفِهِمْ وَ أَنْ يَشْهَدَ حَيْثُ جَنَازَةٌ مِيَّتِهِمْ وَ أَنْ يَتَلَقَّوْا فِي بُيُوتِهِمْ فَإِنَّ لِقِيَابَهُمْ هُمْ بَعْضًا حَيَاةً لِأَمْرِنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا يَا خَيْثَمَةَ أَلْبِغْ مَوَالِينَا أَنَا لَا نَغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِلَّا بِعَمَلٍ وَ أَنَّهُمْ لَنْ يَنَالُوا وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ»

ص: 107

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 176.

وَ أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ؛ ای خیشمه هر کس از دوستان ما را می بینی سلام رسان و آن ها را بتقوای خدای بزرگ سفارش کن و این که توان گرشان بر فقیرشان توجه کند و قویشان بر ضعیف و زنده آن ها بر جنازه میتشان حاضر شوند و در منازل به ملاقات یک دیگر روند، زیرا ملاقات آن ها با یک دیگر موجب زنده ساختن امر ماست، خدا رحمت کند بنده ای را که امر ما را زنده دارد. ای خیشمه به دوستان ما پیغام ده که ما از طرف خدا آن ها را جز بعملشان بی نیازی ندهیم و چاره سازی نکنیم، جز با ورع به دوستی ما نرسند و پرحسرت ترین مردم روز قیامت کسی است که عدالتی را بستاید و سپس بخلاف آن گراید (مانند کسی که به ولایت انمه(علیهم السلام) تظاهر کند و از آن ها پیروی ننماید یا عمل صالحی را بستاید و به آن عمل نکند).»

رسول خدا(صلی الله علیه و اله)فرمود:

«حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ (عليه السلام) أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ مَلَكًا فَأَقْبَلَ ذَلِكَ الْمَلَكُ يَمْشِي حَتَّى وَقَعَ إِلَى بَابٍ عَلَيْهِ رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّ الدَّارِ فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ مَا حَاجَتُكَ إِلَى رَبِّ هَذِهِ الدَّارِ قَالَ أَخْ لِي مُسْلِمٌ زُرْتُهُ فِي اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ لَهُ الْمَلَكُ مَا جَاءَ بِكَ إِلَّا ذَاكَ فَقَالَ مَا جَاءَ بِي إِلَّا ذَاكَ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَهُوَ يُفْرِتُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ وَجَبَتْ لَكَ الْجَنَّةُ وَقَالَ الْمَلَكُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ أَيَّمَا مَسْلَمٍ زَارَ مُسْلِمًا فَلَيْسَ إِيَّاهُ زَارَ إِلَّا يَأْتِي زَارًا وَثَوَابُهُ عَلَيَّ الْجَنَّةُ؛ جبرئیل(علیه السلام) به من خبر دارد که خدای عزّ و جلّ فرشته ای را بزمین فرستاد، فرشته راه می رفت تا بدر خانه ای رسید که مردی از صاحب خانه اجازه ورود می گرفت فرشته گفت: با صاحب این خانه چه کار داری؟ گفت او برادر مسلمان من است که به خاطر خدای تبارک و تعالی دیدارش می کنم فرشته گفت: جز بدین منظور نیامده ای؟ گفت: جز بدین منظور نیامده ام. فرشته گفت: من فرستاده خدا به سوی تو هستم، او سلامت

ص: 108

می رساند و می فرماید: بهشت برایت واجب شد، سپس گفت: خدای عزّ و جلّ می فرماید: هر مسلمانی که از مسلمانی دیدار کند، او را دیدار نکرده، بلکه مرا دیدار کرده و بهشت به عنوان ثواب او بر عهده من است.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي زُرْتُ وَثَوَابِكَ عَلَيَّ وَ لَسْتُ أَرْضَى لَكَ ثَوَاباً دُونَ الْجَنَّةِ؛ هر که برای خدا از برادرش دیدن کند، خدای عزّ و جلّ فرماید: مرا دیدن کردی و ثوابت بر من است و بثوابی جز بهشت برایت خرسند نیستم.»

آن حضرت در روایتی دیگر می فرماید:

«مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي جَانِبِ الْمِصْرِ (1) ابْتِغَاءً وَجْهَ اللَّهِ فَهُوَ زَوْرُهُ (2) وَ حَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ زَوْرَهُ؛ هر کس برادرش را در ناحیه شهر (از راه دور) برای رضای خدا دیدن کند، او زائر خداست و بر خدا سزاوار است که زائر خود را گرامی دارد.»

رسول خدا(صلی الله علیه و اله) فرمود:

«مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي بَيْتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ أَنْتَ صَدِّيقِي وَ زَائِرِي عَلَيَّ قِرَاكُ (3) وَ قَدْ أُوجِبْتُ لَكَ الْجَنَّةَ بِحُبِّكَ إِيَّاهُ؛ هر کس برادرش را در منزلش زیارت کند، خدای عزّ و جلّ به او فرماید: تو مهمان و زائر منی و پذیرائیت بر من است، من به خاطر دوستی تو نسبت به او بهشت را برایت واجب ساختم.»

ص: 109

1- . ناحية من البلد: داخلا كان أو خارجا و هو كناية عن بعد المسافة بينهما.

2- . «فهو زوره» أي زائره وقد يكون جمع زائر والمفرد هنا أنسب وإن أمكن أن يكون المراد هو من زوره. قال في النهاية الزور: الزائر و هو في الأصل مصدر وضع موضع الاسم كصوم و نوم بمعنى صائم و نائم وقد يكون الزور جمع زائر كركب و راكب.

3- . القرى: ما يعد للضيف.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ فِي مَرَضٍ أَوْ صِحَّةٍ لَا يَأْتِيهِ خِدَاعًا وَلَا اسْتِئْذَانًا وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُتَادُونَ فِي قَفَاهُ أَنْ طَبَّتْ وَطَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ فَانْتُمْ زُورُوا اللَّهَ وَأَنْتُمْ وَفَدَّ الرَّحْمَنُ حَتَّى يَأْتِيَ مَنْزِلَهُ فَقَالَ لَهُ يَسِيرُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَإِنْ كَانَ الْمَكَانُ بَعِيدًا قَالَ نَعَمْ يَا يَسِيرُ وَإِنْ كَانَ الْمَكَانُ مَسِيرًا سَنَةِ فَإِنَّ اللَّهَ جَوَادٌ وَالْمَلَائِكَةُ كَثِيرَةٌ يَسُدُّونَهُ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ؛ هر کس برای خدا در حال بیماری یا تندرستی از برادرش دیدن کند که برای نیرنگ و دریافت عوضی نباشد. خدا هفتاد هزار فرشته بر او گمارد که از پشت سرش فریاد زنند: پاک شدی و بهشت برایت خوش باد، شما زوار خدا و واردین حضرت رحمانید تا به منزلش رسد یسیر گفت: به حضرت عرض کردم: قربانت اگر چه راه دور باشد؟ فرمود: آری ای یسیر! اگر چه يك سال راه باشد، زیرا خدا جواد است و فرشتگان بسیار، از او بدرقه کنند تا به منزلش مراجعت کند.»

و آن حضرت(علیه السلام) فرمود:

«مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ وَ لِلَّهِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَخْطُرُ بَيْنَ قَبَاطِيٍّ مِنْ نُورٍ وَلَا يَمُرُّ بِشَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ لَهُ حَتَّى يَقِفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مَرْحَبًا وَإِذَا قَالَ مَرْحَبًا أَجَزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ الْعَطِيَّةَ؛ هر که در راه خدا و برای خدا به دیدن برادرش رود، روز قیامت در میان پارچه هائی از نور بافته گام بردارد، و از هر چه بگذرد برایش بتابد و بدرخشد تا در برابر خدای عزَّ و جلَّ بایستد، سپس خدای عزَّ و جلَّ به او فرماید: مرحبا و چون خدا مرحبا گوید عطایش را فراوان سازد.»

امام باقر(علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ الْعَبْدَ الْمُسْلِمَ إِذَا خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ زَائِرًا أَخَاهُ لِلَّهِ لَا لِغَيْرِهِ التَّمَّاسِ وَجْهَ اللَّهِ رَغْبَةً

فِيمَا عِنْدَهُ وَكَلَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُنَادُونَهُ مِنْ خَلْفِهِ إِلَى أَنْ يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ أَلَّا طِبْتَ وَطَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ؛ همانا بنده مسلمان چون از منزلش خارج شود به قصد دیدار برادرش، برای خدا نه دیگری و بدرخواست جانب خدا و برای اشتیاق به آن چه نزد او است، خدای عزّ و جلّ هفتاد هزار فرشته بر او گمارد که از پشت سرش فریاد زنند تا به منزلش برگردد که: خوش باش و بهشت برایت خوش باشد.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«مَا زَارَ مُسْلِمٌ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ فِي اللَّهِ وَ لِلَّهِ إِلَّا نَادَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَيُّهَا الرَّائِي طِبْتَ وَ طَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ؛ هیچ مسلمانی از برادر مسلمانش در راه خدا و برای خدا دیدن نکند جز آن که خدای عزّ و جلّ فریادش زند: ای زائر خوش باش و بهشت برایت خوش باشد.»

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جَنَّةً لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا ثَلَاثَةٌ رَجُلٌ حَكَمَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْحَقِّ وَ رَجُلٌ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ وَ رَجُلٌ آتَرَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ؛ خدای عزّ و جلّ را بهشتی است که جز سه کس واردش نشوند: مردی که بر زیان خود بحق حکم کند، و مردی که برادر مؤمنش را برای خدا زیارت کند، و مردی که برای خود برادر مؤمنش را بر خود ترجیح دهد.»

و نیز فرمود:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُخْرِجُ إِلَى أَخِيهِ يَزُورُهُ فَيُوكِّلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مَلَكًا فَيَصْنَعُ جَنَاحًا فِي الْأَرْضِ وَ جَنَاحًا فِي السَّمَاءِ يُظَلُّهُ فَإِذَا دَخَلَ إِلَى مَنْزِلِهِ نَادَى الْجَبَّارُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَيُّهَا الْعَبْدُ الْمُعْظَمُ لِحَقِّي الْمَتَّبِعُ لِأَثَارِ نَبِيِّ حَقٍّ عَلَيَّ إِعْظَامُكَ سَلْنِي أُعْطِكَ ادْعُنِي أُجِبْكَ اسْكُتْ أَبْتَدِنُكَ فَإِذَا انْصَرَفَ شِيعَةُ الْمَلِكِ يُظَلُّهُ بِجَنَاحِهِ حَتَّى يَدْخُلَ إِلَى مَنْزِلِهِ ثُمَّ يُنَادِيهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَيُّهَا الْعَبْدُ الْمُعْظَمُ لِحَقِّي حَقٌّ عَلَيَّ إِكْرَامُكَ قَدْ أُوجِبْتُ لَكَ جَنَّتِي وَ شَفَعْتُكَ فِي

ص: 111

عِبَادِي؛ همانا مؤمن برای زیارت برادرش خارج می شود، خدای عزّ و جلّ فرشته ای بر او گمارد که يك بال در زمین و يك بال در آسمان نهد تا او را سایه اندازد. و چون به منزلش در آید خدای جبار تبارك و تعالی ندا کند که: ای بنده ای کهحقم را بزرگ داشتی و از آثار پیغمبرم پیروی کردی، بزرگداشت تو حقی است بر من، از من بخواه تا به تو دهم، دعا کن تا اجابت کنم، خاموش باش تا من به سود تو آغاز کنم، و چون برگردد همان فرشته بدرقه اش کند و با پرش بر او سایه اندازد تا به منزلش وارد شود، سپس خدای تبارك و تعالی فریادش زند که: ای بنده ای که حقم را بزرگ شمردی، گرامی داشتن تو حقی است بر من. بهشتم را برایت واجب ساختم و تو را در باره بندگانم شفیع ساختم.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«لَزِيَارَةِ الْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ عَتَقِ عَشْرٍ رِقَابٍ مُؤْمِنَاتٍ وَ مَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مُؤْمِنَةً وَقَى كُلَّ عَضْوٍ عَضْوًا مِنَ النَّارِ حَتَّىٰ إِنَّ الْفَرْجَ يَبْقَى الْفَرْجَ؛ به دیدار مؤمن رفتن برای خدا از آزاد ساختن ده بنده مؤمن بهتر است و هر کس بنده مؤمنی را آزاد کند، هر عضو بنده عضوی از او را از آتش نگهدارد تا آن جا که فرج هم از فرج نگهدار باشد.»

و باز حضرت(علیه السلام) فرمود:

«أَيُّمَا ثَلَاثَةٍ مُؤْمِنِينَ اجْتَمَعُوا عِنْدَ أَخٍ لَهُمْ يَأْمَنُونَ بِوَأَيْقِهِ وَ لَا يَخَافُونَ غَوَائِلَهُ وَ يَرْجُونَ مَا عِنْدَهُ إِنْ دَعَا اللَّهَ أَجَابَهُمْ وَ إِنْ سَأَلُوا أَعْطَاهُمْ وَ إِنْ اسْتَزَادُوا زَادَهُمْ وَ إِنْ سَكَتُوا ابْتَدَأَهُمْ؛ هر سه تن مؤمنی که نزد برادرشان اجتماع کنند که از بلای او ایمن باشند و از شرور او بیم نداشته باشند و به آن چه نزد اوست امیدوار باشند، اگر خدا را بخوانند (برای رفع بلا) اجابتشان کند و اگر از خدا بخواهند به آن ها عطا کند و اگر افزونی خواهند افزونی شان دهد و اگر سکوت کنند، خدا به نفع آن ها آغاز کند.»

ص: 112

موسی بن جعفر (علیهما السلام) می فرماید:

«مَنْ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ لِلَّهِ لَا لِغَيْرِهِ يَطْلُبُ بِهِ ثَوَابَ اللَّهِ وَتَنْجِزَ مَا وَعَدَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَكَلَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ حِينِ يَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهِ يَدَاؤُنَهُ إِلَّا طَبَّتْ وَطَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ تَبَوَّاتَ مِنَ الْجَنَّةِ مَنْزِلًا؛ هر کس برای خدا نه چیز دیگر به دیدن برادر مؤمنش رود که ثواب خدا را بخواهد و آن چه را او وعده فرموده است وفایش را خواستار باشد، خدای عزّ و جلّ هفتاد هزار فرشته بر او گمارد از وقتی که از منزلش خارج شود تا برمی گردد که فریاد کنند: هان پاک و خوش باش و بهشت برایت خوش باشد که در بهشت منزل گرفتی.»

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«لِقَاءِ الْإِخْوَانِ مَغْنَمٌ جَسِيمٌ وَإِنْ قَلُّوا؛ دیدار برادران غنیمت بزرگی است اگر چه اندک باشند (یعنی اگر چه این گونه برادران کمیابند).»

72. مذاکرات در مجالس امانت است

یعنی صحبت های خصوصی که در مجالس شود یا نگفته پیدا است که گوینده میل ندارد فاش شود حکم امانت را دارد و باید از افشاء آن خودداری کرد.

ابن ابی عوف گوید: شنیدم از حضرت صادق (علیه السلام) که می فرماید:

«الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ؛ مجالس ها امانت است.»

حضرت باقر (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و اله) روایت کرده است که فرمود:

«الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُحَدِّثَ بِحَدِيثٍ يَكْتُمُهُ صَاحِبُهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ ثِقَةً أَوْ ذِكْرًا لَهُ بِخَيْرٍ.» (1)

ص: 113

قرآن کریم می فرماید:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَجَّوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحْيِكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَيَنْسُ الْمَصِيرُ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَجَّوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَسَاجَوْا بِالْبُرِّ وَالْتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ * إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا فَيَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»؛ (1)

«آیا ندیدی کسانی را که از نجوا [سخنان درگوشی] نهی شدند، سپس به کاری که از آن نهی شده بودند باز می گردند و برای انجام گناه و تعدی و نافرمانی رسول خدا به نجوا می پردازند و هنگامی که نزد تو می آیند تو را تحیتی (و خوش آمدی) می گویند که خدا به تو نگفته است، و در دل می گویند: چرا خداوند ما را به خاطر گفته هایمان عذاب نمی کند؟!» جهنم برای آنان کافی است، وارد آن می شوند، و چه بد فرجامی است! ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که نجوا می کنید، و به گناه و تعدی و نافرمانی رسول (خدا) نجوا نکنید،

ص: 114

و به کار نیک و تقوا نجوا کنید، و از خدایی که همگی نزد او جمع می شوید پرهیزید! نجوا تنها از سوی شیطان است؛ می خواهد با آن مؤمنان غمگین شوند، ولی نمی تواند هیچ گونه ضرری به آن ها برساند جز به فرمان خدا؛ پس مؤمنان تنها بر خدا توکل کنند! ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که به شما گفته شود: مجلس را وسعت بخشید (و به تازه واردها جا دهید)، وسعت بخشید، خداوند (بهشت را) برای شما وسعت می بخشد؛ و هنگامی که گفته شود: «برخیزید»، برخیزید؛ اگر چنین کنید، خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می بخشد؛ و خداوند به آن چه انجام می دهید آگاه است! ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که می خواهید با رسول خدا نجوا کنید (و سخنان درگوشی بگویید)، قبل از آن صدقه ای (در راه خدا) بدهید؛ این برای شما بهتر و پاکیزه تر است و اگر توانایی نداشته باشید، خداوند غفور و رحیم است! آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقات قبل از نجوا خودداری کردید؟! اکنون که این کار را نکردید و خداوند توبه شما را پذیرفت، نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید و خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید و (بدانید) خداوند از آن چه انجام می دهید با خبر است!»

تفسیر

نجوی از شیطان است؟

بحث در این آیات هم چنان ادامه بحث های نجوی است که در آیات گذشته بود.

نخست می فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که از نجوی نهی شدند سپس به کاری که از آن نهی شده اند باز می گردند، و برای انجام گناه و تعدی و نافرمانی رسول خدا (صلی الله علیه و اله)

ص: 115

به نجوی می پردازند؛ «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يُعْوِدُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ».

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که قبلاً به آن ها هشدار داده شده بود که از نجوی پرهیزند، کاری که ذاتاً تولید بدگمانی در دیگران و نگرانی می کند، ولی آن ها نه تنها به این دستور گوش فرادادند، بلکه محتوای نجوای خود را انجام گناه و اموری بر خلاف دستور خدا و پیامبر (صلی الله علیه و اله) انتخاب کردند.

تفاوت میان «اثم» و «عدوان» و «معصية الرسول» از این نظر است که «اثم» شامل گناهی می شود که جنبه فردی دارد (مانند شرب خمر) و «عدوان» ناظر به اموری است که موجب تعدی بر حقوق دیگران است، و اما «معصية الرسول» مربوط به فرمان هایی است که شخص پیامبر (صلی الله علیه و اله) به عنوان رئیس حکومت اسلامی در زمینه مصالح جامعه مسلمین صادر می کند.

بنا بر این آن ها در نجوای خود هر گونه عمل خلاف را مطرح می کردند، اعم از اعمالی که در رابطه با خودشان بود یا دیگران و یا حکومت اسلامی و شخص پیامبر (صلی الله علیه و اله).

تعبیر به «يعودون» و «يتناجون» که به صورت فعل مضارع آمده است نشان می دهد که این کار را پیوسته تکرار می کردند، و قصدشان ایجاد ناراحتی در قلوب مؤمنان بود.

به هر حال، آیه فوق به عنوان يك اخبار غیبی پرده از روی اعمال خلاف آن ها برداشت، و خط انحرافی آنان را فاش کرد.

در ادامه این سخن به یکی دیگر از اعمال خلاف منافقان و یهود اشاره کرده،

می افزاید: «و هنگامی که نزد تو می آیند تحیتی می گویند که خداوند چنان تحیتی به تو نگفته است»؛ «وَ إِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ».

«حيوك» از ماده «تحیت» در اصل از «حیات» گرفته شده، و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری است.

منظور از «تحیت الهی» در این آیه همان جمله السلام عليك (یا «سلام الله عليك») می باشد که شبیه آن در آیات قرآن در مورد پیامبران و بهشتیان و غیر آن ها کرارا آمده است: از جمله در آیه 181 سوره صافات می خوانیم: «وَ سَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِينَ»؛ «سلام بر تمام رسولان پروردگار».

و اما تحیتی که خداوند نگفته بود و مجاز نبود جمله «السلام عليك» (مرگ بر تو، یا ملالت و خستگی بر تو) بوده است، این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به تحیت عصر جاهلیت باشد که می گفتند: «انعم صباحا» (صحبت توأم با راحتی باد) و «انعم مساء»، «عصرت توأم با راحتی باد» بی آن که در کلام خود توجهی به خدا کنند و از او سلامت و خیر برای طرف مقابل بطلبند.

این امر گرچه در جاهلیت معمول بود اما تحریم آن ثابت نیست و تفسیر آیه فوق به آن بعید است.

سپس می افزاید: آن ها نه فقط مرتکب این گناهان بزرگ می شوند، بلکه آن چنان از باده غرور سرمست هستند که «در دل می گویند اگر اعمال ما بد است و خدا می داند پس چرا ما را به خاطر گفته هایمان کیفر نمی دهد؟!»، «وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ».

ص: 117

به این ترتیب هم عدم ایمان خود را به نبوت پیامبر (صلی الله علیه و اله) ثابت کردند و هم عدم ایمان به احاطه علمی خداوند.

ولی قرآن در يك جمله کوتاه به آن ها چنین پاسخ می گوید: «جهنم برای آن ها کافی است و نیازی به مجازات دیگر نیست، همان جهنمی که به زودی وارد آن می شوند و چه بد جایگاهی است»؛ «حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَيَسَّ الْمَصِيرُ».

البته این تعبیر نفی عذاب دنیوی را در باره آن ها نمی کند، ولی این حقیقت را آشکارا می گوید که اگر هیچ کیفری جز عذاب جهنم نباشد برای آن ها کفایت می کند و کیفر همه اعمال خود را يك جا در دوزخ خواهند دید.

و از آن جا که مؤمنان نیز گهگاه به خاطر ضرورت ها یا تمایلاتی به نجوی می پرداختند در آیه بعد روی سخن را به آن ها کرده، و برای این که در این کار آلوده به گناهان منافقان و یهود نشوند می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که نجوی می کنید به گناه و تعدی و معصیت رسول خدا نجوی نکنید، محتوای نجوای شما باید پاك و الهی باشد، به کارهای نيك و تقوی نجوی کنید»؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى».

«و از مخالفت خدا بپرهیزید، همان خدایی که بازگشت و جمع همه شما به سوی او است»؛ «وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ».

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که اصل نجوی اگر در میان مؤمنان باشد، سوء ظنی بر نیانگیزد، و تولید نگرانی نکند و محتوای آن توصیه به نیکی ها و خوبی ها باشد مجاز است.

ولی هر گاه از کسانی هم چون یهود و منافقان سرزند که هدفشان آزار مؤمنان

پاکدل است نفس این عمل زشت و حرام است تا چه رسد به این که محتوای آن نیز شیطانی باشد.

لذا در آیه بعد که آخرین آیه مورد بحث است می افزاید: «نَجْوَى تَنَهَا مِنْ نَاحِيَةِ شَيْطَانٍ مَيِّمٍ»؛ «إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ».

«تا مؤمنان ناراحت و غمگین شوند»؛ «لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا».

«ولی باید بدانند که شیطان جز به اذن پروردگار نمی تواند به مؤمنان زیان برساند»؛ «وَلَيْسَ بِضَارٍّ هُمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ».

چرا که هر مؤثری در عالم هستی است تأثیرش به فرمان خدا است، حتی سوزاندن آتش و برندگی شمشیر که اگر جلیل نهی کند حتی فرمان خلیل را نمی برند.

«بنا بر این مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند، و از هیچ چیز جز او نترسند و بر غیر او دل نهند»؛ «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ».

آن ها با روح توکل و اعتماد بر خدا به خوبی می توانند بر تمام این مشکلات پیروز شوند و نقشه های پیروان شیطان را نقش بر آب کنند و توطئه های آن ها را در هم بکوبند.

نکته ها

1. انواع نجوی و سخنان در گوشه

این عمل از نظر فقه اسلامی احکام مختلفی بر حسب اختلاف شرائط دارد، و به اصطلاح به احکام خمسسه تقسیم می شود، یعنی گاه حرام است و این در صورتی است که موجب اذیت و آزار و هتک حیثیت مسلمانی گردد (همان گونه که در

آیات فوق به آن اشاره شده بود) و چنین نجوایی نجوای شیطانی است که هدفش غمگینساختن مؤمنان است.

در مقابل گاه حکم و جوب به خود می گیرد، و این در صورتی است که مسأله سری لازمی در میان باشد که افشای آن خطرناک، و عدم ذکر آن نیز موجب تضییع حق و یا خطری برای اسلام و مسلمین است.

و گاه متصف به استحباب می شود و آن در جایی است که انسان برای انجام کارهای نیک و بر و تقوی به سراغ آن رود، و هم چنین حکم کراهت و اباحه.

ولی اصولاً هر گاه هدف مهم تری در کار نباشد نجوی کردن کار پسندیده ای نیست، و بر خلاف آداب مجلس است، زیرا نوعی بی اعتنائی یا بی اعتمادی نسبت به دیگران محسوب می شود لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله) می خوانیم:

«اذا كنتم ثلاثه فلا يتناجی اثنان دون صاحبهما، فان ذلك يحزنه؛ هنگامی که سه نفر باشید دو نفر از شما جدای از شخص سوم به نجوی پردازد چرا که این امر نفر سوم را غمگین می کند.»⁽¹⁾

در حدیث دیگری از ابو سعید (خدری) می خوانیم که می گوید: ما برای اجرای دستورات پیامبر (صلی الله علیه و اله) در شب ها که گاهی مطلب لازمی پیش می آید به تناوب در نزدیکی اقامت گاه آن حضرت مراقب بودیم، يك شب عده زیادی گرد هم آمده بودند و آهسته سخن می گفتیم، پیامبر (صلی الله علیه و اله) بیرون آمد و فرمود: «ما هذه

ص: 120

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث؛ سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 6، ص: 184 و کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 483، ح 1 و 2.

النجوى؟ ألم تنهوا عن النجوى؟؛ این سخنان در گوشى چیست؟ آیا شما از نجوى نهى نشده اید؟! (1)

از روایات متعددی نیز استفاده می شود که شیطان برای غمگین ساختن مؤمنان از هر وسیله ای استفاده می کند، نه فقط از نجوى، بلکه گاه در عالم خواب صحنه هایی در برابر چشم او مجسم می کند که موجب اندوه او شود و دستور داده شده است که مؤمنان در این گونه موارد با پناه بردن به ذات پاک خدا و توکل بر او این گونه القانات شیطانی را از خود دور کنند (2).

2. تحیت الهی کدام است؟

معمولاً هنگام ورود در مجالس مردم به یکدیگر سخنانی که حاکی از احترام و محبت است می گویند و آن را «تحیت» می نامند، از آیات فوق استفاده می شود که تحیت نیز باید جنبه الهی داشته باشد، همان گونه که همه آداب و رسوم معاشرت باید چنین باشد، در تحیت علاوه بر احترام و اکرام طرف مقابل باید یادى از خدا نیز دیده شود، همان گونه که در سلام سلامتی طرف را از خداوند تقاضا می کنیم.

در تفسیر «علی بن ابراهیم» ذیل آیات مورد بحث آمده است که جمعی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و اله) هنگامی که نزد او می آمدند «انعم صباحاً، و انعم مساءً» (صحبت توأم با راحتی باد، یا عصرت توأم با راحتی باد) می گفتند، و این تحیت عصر جاهلیت بود، قرآن از این کار نهی کرد و رسول خدا به آن ها فرمود: خداوند به ما

ص: 121

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 6، ص: 184.

2- . جهت آگاهی از این روایات ر.ک: حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 5، ص: 261 و 262، ح 31 و 32.

تحیتی بهتر از آن دستور داده که آن تحیت اهل بهشت است «السلام علیکم»⁽¹⁾ که به معنی سلام الله علیکم می باشد.

امتیاز سلام اسلامی در این است که از يك سو توأم با ذکر خدا است، و از سوی دیگر در آن سلامت همه چیز اعم از دین و ایمان و جسم و جان مطرح است، نه تنها راحتی و رفاه و آسایش⁽²⁾.

شأن نزول

«طبرسی» در «مجمع البیان» و «آلوسی» در «روح المعانی» و جمعی دیگر از مفسران نقل کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه و اله) در یکی از روزهای جمعه در «صفه» (سکوی بزرگی که در کنار مسجد پیامبر (صلی الله علیه و اله) قرار داشت) نشسته بود و گروهی نزد حضرت حاضر بودند، و جا تنگ بود، پیامبر (صلی الله علیه و اله) عادتش این بود که مجاهدان بدر را اعم از مهاجر و انصار احترام فراوان می کرد، در این هنگام گروهی از بدریون وارد شدند، در حالی که دیگران قبل از آن ها اطراف پیامبر (صلی الله علیه و اله) را پر کرده بودند، هنگامی که مقابل پیامبر (صلی الله علیه و اله) رسیدند سلام کردند، پیامبر (صلی الله علیه و اله) پاسخ فرمود سپس به حاضران سلام کردند آن ها نیز پاسخ گفتند، آن ها روی پای خود ایستاده بودند، و منتظر بودند حاضران به آن ها جا دهند، ولی هیچ کس تکان نخورد! این امر بر پیامبر (صلی الله علیه و اله) سخت آمد، رو به بعضی از کسانی که اطراف او نشسته بودند کرد و فرمود: فلان و

ص: 122

1- . همان، ح 30.

2- . در کتاب «بلوغ الأرب فی معرفة احوال العرب» بحث مشروعی در باره تحیت عرب در جاهلیت و تفسیر جمله «انعم صباحا و مساء» آورده است. (آلوسی بغدادی، محمود شکر، بلوغ الأرب فی معرفة احوال العرب، ج 2، ص: 192).

فلانی برخیزید، چند نفر را از جا بلند کرد تا واردین بنشینند (و این در حقیقت نوعی ادب آموزی و درس احترام گذاردن به پیش کسوتان در ایمان و جهاد بود).

ولی این مطلب بر آن چند نفر که از جا برخاستند ناگوار آمد، به طوری که آثارش در چهره آن ها نمایان گشت، منافقان (که از هر فرصتی استفاده می کردند) گفتند پیامبر (صلی الله علیه و اله) رسم عدالت را رعایت نکرد، کسانی را که عاشقانه نزدیک او نشسته بودند به خاطر افرادی که بعدا وارد مجلس شدند از جا بلند کرد، در این جا آیه فوق نازل شد (و قسمتی از آداب نشستن در مجالس را برای آن ها شرح داد) (1).

74. احترام به پیش کسوتان در مجالس

در تعقیب دستوری که در آیات گذشته در مورد ترك نجوی در مجالس، و محدود ساختن آن به موارد معین آمده، در این آیه یکی دیگر از آداب مجلس را بازگو کرده، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه به شما گفته شود به مجلس وسعت بخشید و به تازه واردها جا دهید اطاعت کنید»؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا» (2).

«که اگر چنین کنید خداوند جای شما را در بهشت وسعت می بخشد، و در این جهان به قلب و جان و رزق و روزی شما نیز وسعت می دهد»؛ «يُفَسِّحِ اللَّهُ لَكُمْ».

«تفسحوا» از ماده «فسح» (بر وزن قفل) به معنی مکان وسیع است، بنا بر این "

ص: 123

-
- 1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 28، ص: 25 و طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص: 252.
 - 2- . تفاوت دو تعبیر «تفسحوا» و «افسحوا» که یکی از باب «تفعل» و دیگری از باب ثلاثی مجرد است ممکن است از این جهت باشد که اولی دارای نوعی تکلف و دومی خالی از آن است یعنی هر گاه گوینده ای بگوید زحمت کشیده به تازه وارد جا دهید آن ها بدون احساس زحمت جا دهند!

تفسیح» به معنی توسعه دادن می باشد و این یکی از آداب مجلس است که وقتی تازه واردی داخل می شود حاضران جمع و جورتر بنشینند، و برای او جا باز کنند، مبادا سرگردان، و احياناً خسته و شرمنده شود، این موضوع یکی از وسائل تحکیم پیوندهای محبت و دوستی است، بر عکس نجوی که در آیات قبل به آن اشاره شده بود که از عوامل نفرت و بدبینی و دشمنی است.

قابل توجه است که قرآن مجید این کتاب بزرگی آسمانی که به منزله قانون اساسی مسلمین است حتی بسیاری از جزئیات مسائل اخلاقی و زندگی دسته جمعی مسلمانان را ناگفته نگذارده و در لابلای دستورات مهم و بنیادی به این جزئیات نیز اشاره می کند، تا مسلمانان تصور نکنند تنها پایبند بودن به اصول کلی برای آن ها کافی است.

جمله «يُفْسِحِ اللَّهُ لَكُمْ» (خداوند به شما وسعت می بخشد) را جمعی از مفسران به توسعه مجالس بهشتی تفسیر کرده اند، و این پاداشی است که خداوند برای افرادی که در این جهان این آداب را رعایت کنند می دهد، ولی از آن جا که آیه مطلق است و قید و شرطی در آن نیست، مفهوم گسترده ای دارد، و هر گونه وسعت بخشیدن الهی را، چه در بهشت، و چه در دنیا، و در روح و فکر، در عمر و زندگی، و در مال و روزی را شامل می شود، و از فضل خدا تعجب نیست که در برابر يك چنین کار کوچکی چنان پاداش عظیمی قرار دهد که پاداش به قدر کرم او است نه به قدر اعمال ما.

و از آن جا که گاهی مجلس آن چنان مملو است که بدون برخاستن بعضی جا برای دیگران پیدا نمی شود، و یا اگر جایی پیدا می شود مناسب حال آن ها نیست

در ادامه آیه می افزاید: «هنگامی که به شما گفته شود برخیزید برخیزید»؛ (وَ إِذَا قِيلَ انشُرُوا فَاَنشُرُوا). (1)

نه تعلق جویید و نه به هنگامی که برمی خیزید ناراحت شوید، چرا که گاه تازه واردها از شما برای نشستن سزاوارترند به خاطر خستگی مفرط، یا کهنلت سن، و یا احترام خاصی که دارند، و یا جهات دیگر، این جاست که باید حاضران ایثار کنند و این ادب اسلامی را رعایت نمایند، همان گونه که در شأن نزول خواندیم پیامبر (صلی الله علیه و اله) به جمعی از کسانی که نزدیک او نشسته بودند دستور داد جای خود را به جمعی از تازه واردان که از مجاهدان بدر بودند، و از نظر علم و فضیلت بر دیگران برتری داشتند بدهند.

بعضی از مفسران با توجه به این که «انشزوا» (برخیزید) در این جا نیز مطلق است آن را به معنی گسترده تری تفسیر کرده اند که هم شامل برخاستن از مجلس می شود، و هم قیام برای جهاد و نماز و کارهای خیر دیگر، ولی با توجه به جمله قبل که قید "فی المجالس" دارد ظاهر این است که این جمله نیز مقید به همان قید است که از تکرار آن به سبب وجود قرینه پرهیز شده است.

سپس به بیان پاداش انجام این دستور الهی پرداخته می افزاید: «اگر چنین کنید خداوند کسانی را از شما که ایمان آورده اند و بهره از علم دارند درجات عظیمی می بخشد»؛ «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ». (2)

ص: 125

1- «انشزوا» از ماده «نشز» (بر وزن نصر) به معنی زمین بلند گرفته شده، لذا این واژه در معنی برخاستن نیز استعمال می شود، زن «ناشزه» به زنی می گویند که خود را برتر از این می داند که اطاعت همسرش کند، این واژه گاه به معنی زنده کردن نیز آمده است زیرا این امر سبب می شود که از جا برخیزد.

2- «یرفع» در آیه فوق «مجزوم» است به خاطر صیغه امر که قبل از آن واقع شده که در حقیقت مفهوم شرط را می بخشد و «یرفع» به منزله جزای آن شرط است.

اشاره به این که اطاعت این دستورات دلیل بر ایمان و علم و آگاهی است، و نیز اشاره به این که اگر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله) به بعضی دستور داد از جا برخیزند و به تازه واردان جا دهند برای يك هدف مقدس الهی و احترام به پیشگامان در ایمان و علم بوده است.

تعبیر به «درجات» (به صورت نکره و با صیغه جمع) اشاره به درجات عظیم و والایی است که خداوند به این گونه افرادی که علم و ایمان را توأم دارا هستند می دهد، در حقیقت کسانی که به تازه واردان در کنار خود جا دهند درجه ای دارند و آن ها که ایثار کنند و جای خود را به آن ها بسپارند و از علم و معرفت بهره داشته باشند درجات بیش تر دارند.

و از آن جا که گروهی این آداب را با طیب خاطر و از صمیم دل انجام می دهند، و گروه دیگری با کراهت و ناخشنودی، و یا برای ریا و تظاهر، در پایان آیه می افزاید: «خداوند به آن چه انجام می دهید آگاه است»؛ «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ».

نکته ها

1. مقام علماء و دانشمندان

گرچه آیه در مورد خاصی نازل شده، ولی با این حال مفهوم عامی دارد و نشان می دهد آن چه مقام آدمی را نزد خدا بالا می برد، دو چیز است: 1. ایمان؛ 2. علم.

می دانیم مقام «شهید» در اسلام والاترین مقام است، در عین حال در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) می خوانیم:

«فضل العالم علی الشهید درجه، و فضل الشهید علی العابد درجه... و فضل

العالم علی سائر الناس کفضل علی ادناهم! عالم یک درجه از شهید بالاتر است، و شهید یک درجه از عابد... و برتری عالم بر سایر مردم مانند برتری من بر کوچک ترین آن ها است.» (1)

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم:

«من جاءته منيته و هو يطلب العلم فبينه وبين الانبياء درجة!؛ کسی که مرگ او فرا رسد در حالی که در طلب علم است، میان او و پیامبران یک درجه فاصله است!» (2)

می دانیم در شب های ماهتابی مخصوصاً شب چهاردهم ماه که «بدر کامل» است، ستارگان در نور ماه محو می شوند، و جالب این که در مقایسه عالم و عابد در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و اله) آمده:

«فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الكواكب؛ برتری عالم بر عابد هم چون برتری ماه در شب بدر، بر سایر ستارگان است.» (3)

جالب این که عابد عبادتی را انجام می دهد که هدف آفرینش انسان است، ولی از آن جا که روح عبادت معرفت است عالم بر او برتری فوق العاده دارد.

آن چه در باره برتری عالم بر عابد در روایات فوق آمده، منظور از آن فاصله عظیم میان این دو است، و لذا در حدیث دیگری تفاوت میان این دو به جای یک

ص: 127

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص: 253.

2- . «همان».

3- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 5، ص: 264 و قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج 9، ص: 6470.

درجه، یکصد درجه ذکر شده که فاصله هر درجه با درجه دیگر، مقدار حرکت سریع اسب در هفتاد سال است!⁽¹⁾.

این نیز واضح است که مقام شفاعت در قیامت از آن هر کس نیست، بلکه مقام مقربان درگاه خدا است، اما در حدیثی از پیامبر(صلی الله علیه و اله) می خوانیم:

«یشفع یوم القيامة ثلاثة الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء؛ سه گروه در قیامت شفاعت می کنند، پیامبران، علما و شهیدان!»⁽²⁾

در حقیقت موفقیت در طریق تکامل و جلب خشنودی خدا و قرب او مرهون دو عامل است: ایمان و علم یا آگاهی و تقوی که هیچ کدام بدون دیگری برای هدایت و پیروزی کافی نیست.

2. آداب مجلس

در قرآن مجید کرارا در کنار مسائل مهم اشاراتی به آداب اسلامی مجالس شده است از جمله آداب تحیت، و ورود در مجلس، آداب دعوت به طعام، آداب سخن گفتن با پیامبر(صلی الله علیه و اله) و آداب جا دادن به تازه واردان مخصوصاً افراد با فضیلت و پیشگام در ایمان و علم است⁽³⁾.

ص: 128

-
- 1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 5، ص: 264 و قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج 9، ص: 6470.
 - 2- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 28، ص: 26 و قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج 9، ص: 6470.
 - 3- . این دستورات به ترتیب در آیات زیر آمده است: «آداب تحیت گفتن و سلام در آیه 86 سوره مبارکه نساء»، «آداب دعوت به طعام در آیه 53 سوره مبارکه احزاب»، «آداب سخن گفتن با پیامبر (صلی الله علیه و اله) در آیه 2 سوره مبارکه حجرات» و «آداب جا دادن در آیات مورد بحث».

و این به خوبی نشان می دهد که قرآن برای هر موضوعی در جای خود اهمیت و ارزش قائل است، و هرگز اجازه نمی دهد آداب انسانی معاشرت به خاطر بی اعتنایی افراد زیر پا گذارده شود.

در کتب احادیث صدها روایت درباره آداب معاشرت با دیگران از پیامبر (صلی الله علیه و اله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) نقل شده است، و مرحوم «شیخ حر عاملی» آن ها را در کتاب «وسائل» جلد هشتم در 166 باب گردآوری کرده است، ریزه کاری هایی که در این روایات است نشان می دهد اسلام تا چه حد در این باره باریک بین و حتی سخت گیر است.

در این روایات حتی طرز نشستن، سخن گفتن، تبسم کردن، مزاح نمودن اطعام کردن، طرز نامه نوشتن، و حتی طرز نگاه کردن به دوستان نیز مورد توجه قرار گرفته، و دستورهایی در زمینه هر یک داده شده است که نقل آن ها ما را از بحث تفسیری خارج می کند، تنها به یک حدیث از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در این جا قناعت می کنیم:

«لیجتمع فی قلبك الافتقار الی الناس و الاستغناء عنهم، یكون افتقارك الیهم فی لین كلامك، و حسن سیرتك، و یكون استغنائك عنهم فی نزاهة عرضك و بقاء عرك؛ باید در قلب تو نیاز به مردم و بی نیازی از آن ها جمع باشد، نیابت در نرمی کلام و حسن خلق، و بی نیازی تو از آن ها در حفظ آبرو و بقاء عزت.»

شان نزول

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» و جمعی دیگر از مفسران معروف در شان نزول این آیات چنین نقل کرده اند: جمعی از اغنیاء خدمت پیامبر (صلی الله علیه و اله) می آمدند

ص: 129

و با او نجوی می کردند (این کار علاوه بر این که وقت گران بهای پیغمبر (صلی الله علیه و اله) را می گرفت مایه نگرانی مستضعفین و موجب امتیازی برای اغنیاء بود) در این جا خداوند نخستین آیات فوق را نازل کرد و به آن ها دستور داد که قبل از نجوی کردن با پیامبر (صلی الله علیه و اله) صدقه ای به مستمندان بپردازند، اغنیاء وقتی چنین دیدند از نجوی خودداری کردند، آیه دوم نازل شد (و آن ها را ملامت کرد و حکم آیه اول را نسخ نمود) و اجازه نجوی به همگان داد (ولی نجوی در مورد کار خیر و اطاعت پروردگار) (1).

بعضی از مفسران نیز تصریح کرده اند که هدف گروهی از نجوی کنندگان این بود که از این راه برتری بر دیگران کسب کنند پیامبر (صلی الله علیه و اله) هم روی بزرگواری خاص خود در عین این که ناراحت بود از آن ها ممانعت می کرد تا این که قرآن آن ها را از این کار نهی نمود (2).

يك آزمون جالب

در بخشی از آیات گذشته سخن از مسأله نجوی بود آیات مورد بحث ادامه و تکمیلی است برای همان مطلب.

نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که می خواهید با رسول خدا نجوی کنید پیش از آن صدقه ای در راه خدا بدهید»؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً».

چنان که در شأن نزول گفتیم این دستور به خاطر آن بود که گروهی از مردم مخصوصاً از اغنیاء مرتباً مزاحم پیامبر (صلی الله علیه و اله) می شدند و با او نجوی می کردند، کاری

ص: 130

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص: 252 ذیل آیات مورد بحث.

2- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 28، ص: 27.

که مایه اندوه دیگران، و یا کسب امتیاز بی دلیلی برای اینان بود، بعلاوه موجب تضییع اوقات گران بهای پیامبر(صلی الله علیه و اله) می شد، حکم فوق نازل گشت و آزمونی بود برای آن ها و نیز کمکی به مستمندان و وسیله مؤثری برای کم شدن این مزاحمت ها.

سپس می افزاید: «این برای شما بهتر و پاکیزه تر است»؛ «ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرٌ».

اما «خیر» بودن این صدقه هم برای متمکنان بود، زیرا موجب ثوابی می شد، و هم برای نیازمندان، چرا که وسیله کمکی به آن ها محسوب می گشت.

و اما «اطهر» بودنش از این نظر بود که قلوب اغنیا را از حب مال می شست، و قلوب نیازمندان را از کینه و ناراحتی، زیرا هنگامی که نجوی از صورت مجانی در می آید و نیاز به دادن صدقه ای داشت طبعاً کم تر می شد همان گونه ای که شد و این يك نوع پاکیزگی برای محیط فکری و اجتماعی مسلمانان بود.

ولی از آن جا که اگر وجوب صدقه قبل از نجوی عمومیت می داشت فقرا از طرح مسائل مهم یا نیازهای خود در برابر پیامبر(صلی الله علیه و اله) به صورت نجوی محروم می شدند، در ذیل آیه حکم صدقه را از این گروه برداشته می فرماید:

«اگر توانایی نداشته باشید خداوند غفور و رحیم است»؛ «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

و به این ترتیب آن ها که تمکن مالی داشتند دادن صدقه قبل از نجوی برای آنان واجب بود، و آن ها که نداشتند بدون آن می توانستند با پیامبر(صلی الله علیه و اله) نجوی کنند.

جالب این که دستور فوق تأثیر عجیبی گذاشت و آزمون جالبی شد و همگی جز يك نفر از دادن صدقه و نجوی خودداری کردند، و او امیر مؤمنان علی(علیه السلام) بود این جا بود که آن چه لازم بود روشن شود شد و آن چه باید مسلمانان از این دستور

بفهمند و درس گیرند گرفتند، لذا آیه بعد نازل گردید و این حکم را نسخ کرد و فرمود: «آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقه قبل از نجوی خودداری کردید؟!»، «أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ».

معلوم می شود حب مال در دل شما از علاقه به نجوای پیامبر (صلی الله علیه و اله) بیش تر است، و نیز معلوم می شود در این نجواها غالباً مسائل حیاتی مطرح نمی شد، و گرنه چه مانعی داشت که این گروه قبل از نجوی صدقه ای می دادند و نجوی می کردند، به خصوص این که مقدار خاصی برای صدقه نیز تعیین نشده بود و می توانستند با مبلغ کمی این مشکل را حل کنند.

سپس می افزاید: «اکنون که این کار را نکردید، و خود به تقصیر خویشتن پی بردید و خداوند شما را بخشید، و توبه شما را پذیرفت، نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید، و خدا و پیامبرش را اطاعت نمائید، و بدانید خداوند از آن چه انجام می دهید با خبر است»، «فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ».

تعبیر به «توبه» نشان می دهد که آن ها در نجواهای قبلی مرتکب گناهی شده بودند، خواه به خاطر تظاهر و ریا، و یا آزار پیامبر (صلی الله علیه و اله) و یا ایذاء مؤمنان فقیر.

گرچه در این آیه سخنی صریحاً در باره جواز نجوی بعد از این ماجرا نیامده، ولی تعبیر آیه نشان می دهد که حکم سابق برداشته شد.

اما دعوت به اقامه نماز و اداء زکات و اطاعت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و اله) به خاطر اهمیت آن است و نیز اشاره ای است به این که اگر بعد از این نجوا می کنید باید در مسیر اهداف بزرگ اسلامی و در طریق اطاعت از خدا و رسول (صلی الله علیه و اله) باشد.

غالب مفسران شیعه و اهل سنت نوشته اند تنها کسی که به این آیه عمل کرد امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بود چنان که طبرسی در روایتی از خود حضرت نقل می کند که فرمود:

«آیه من کتاب الله لم يعمل بها احد قبلی، ولا يعمل بها احد بعدی کان لی دینار فصرفته بعشرة دراهم فکنت اذا جئت الی النبی (صلی الله علیه و اله) تصدقت بدرهم؛ آیه ای در قرآن است که احدی قبل از من و بعد از من به آن عمل نکرده و نخواهد کرد، من یک دینار داشتم آن را به ده درهم تبدیل کردم و هر زمان می خواستم با رسول خدا (صلی الله علیه و اله) نجوا کنم درهمی را صدقه می دادم.»⁽¹⁾

همین مضمون را «شوکانی» از «عبد الرزاق» و «ابن المنذر» و «ابن ابی حاتم» و «ابن مردویه» نقل کرده است⁽²⁾.

«فخر رازی» نیز این حدیث را که تنها کسی که به آیه فوق عمل کرد علی (علیه السلام) بود از جمعی از محدثان از ابن عباس نقل کرده است⁽³⁾.

در «دُرالمثور» نیز روایات متعددی در ذیل آیات فوق در همین معنی آمده است⁽⁴⁾.

ص: 133

- 1- . طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 28، ص: 15.
- 2- . طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 375 و قطب، سید، فی ظلال القرآن، ج 8، ص: 21.
- 3- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 29، ص: 271.
- 4- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 6، ص: 185.

در تفسیر «روح البیان» از «عبد الله فرزند عمر بن خطاب» نقل می‌کند که می‌گفت:

«كان لعلي (عليه السلام) ثلاث، لو كانت لي واحدة منهن كانت احب الي من حمر النعم: تزويجه فاطمه (س)، و اعطائه الراية يوم خيبر، و آية النجوى؛ علي (عليه السلام) سه فضيلت داشت که اگر یکی از آن‌ها برای من حاصل می‌شد بهتر بود از شتران سرخ موی (این تعبیر در میان عرب برای اشاره به گران بهاترین اموال به کار برده می‌شد، و آن را به صورت ضرب المثل به هنگام بیان بسیار نفیس بودن چیزی ذکر می‌کردند) نخست تزویج پیامبر (صلی الله علیه و اله) فاطمه (س) را به او بود، و دیگر دادن پرچم به دستش در روز خیبر، و دیگر آیه نجوی.» (1)

ثبوت این فضیلت بزرگ برای علی (علیه السلام) در غالب کتب تفسیر و حدیث آمده و چنان مشهور و معروف است که نیازی به شرح بیش تر نیست.

76. فلسفه تشریح و نسخ حکم صدقه قبل از نجوی

چرا وجوب صدقه قبل از نجوی کردن با پیامبر (صلی الله علیه و اله) تشریح شد و بعد از مدت کوتاهی نسخ گردید؟ پاسخ این سؤال را به خوبی می‌توان از قرائن موجود در آیه فوق و شأن نزول آن به دست آورد، هدف آزمایشی بود، برای افراد پر ادعایی که از این طریق اظهار علاقه خاصی به پیامبر (صلی الله علیه و اله) می‌کردند، معلوم شد این اظهار علاقه‌ها تنها در صورتی است که نجوی مجانی باشد، اما هنگامی که نیاز به بذل مقداری مال داشت خاموش شدند.

از این گذشته، این حکم برای همیشه در مسلمانان اثر گذارد، و نشان داد تا

ص: 134

1- . حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، ج 9، ص: 406.

ضرورتی نباشد نباید وقت گران بهای پیامبر (صلی الله علیه و اله) و دیگر رهبران بزرگ اسلامی را با نجوی گرفت، و وسیله ناخشنودی مردم را فراهم ساخت، و در حقیقت کنترلی بود برای نجواها در آینده.

بنا بر این حکم مزبور از آغاز جنبه موقتی داشته، و پس از آن که هدف آن تأمین گردید نسخ شد، زیرا ادامه آن نیز مشکلی ایجاد می کرد، چرا که گاه مسائل ضروری پیش می آمد که لازم بود به طور خصوصی با پیامبر (صلی الله علیه و اله) در میان گذارده شود، چنان چه حکم صدقه باقی میماند ای بسا این ضرورت ها از دست می رفت، و افراد یا جامعه اسلامی زیان می دیدند.

به طور کلی در موارد نسخ، حکم همیشه از اول جنبه محدود و موقت داشته، هر چند مردم از این معنی احیاناً آگاه نبوده و آن را همیشگی تصور می کردند.

بدون شك علی (علیه السلام) در زمره ثروت مندان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و اله) نبود، زندگی ساده و زاهدانه ای داشت، با اینحال برای احترام به این حکم الهی در همان مدت کوتاه چند بار صدقه داد و مسائل ضروری را از طریق نجوی با پیامبر (صلی الله علیه و اله) در میان نهاد، و چنان که گفتیم این مسأله در میان مفسران و ارباب حدیث مسلم است.

ولی بعضی با قبول این موضوع، اصرار دارند فضیلت بودن آن را انکار کنند.

از جمله این که می گویند اگر بزرگان صحابه اقدام به این کار نکردند نیازی به آن ندیدند، و یا وقت کافی نداشتند، یا فکر می کردند مبادا باعث ناراحتی فقرا و وحشت اغنیا گردد! بنا بر این فضیلتی برای علی (علیه السلام) محسوب یا موجب سلب فضیلتی از دیگران نمی گردد! (1).

ص: 135

1- . حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، ذیل آیات مورد بحث.

ولی گویا آن ها در متن آیه دوم دقت نکرده اند که خداوند به عنوان سرزنش می فرماید: «أَشْهَفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ»؛ «آیا از فقر ترسیدید و بخل کردید که قبل از نجوی صدقه ای ندادید» و حتی در ذیل آیه تعبیر به توبه می کند که ظاهراً ناظر به همین معنی است، از این تعبیر روشن می شود که اقدام بر صدقه و نجوی با پیامبر (صلی الله علیه و اله) کار مطلوبی بوده است و گرنه سرزنش و توبه نداشت.

بدون شك جمعی از اصحاب سرشناس پیامبر (صلی الله علیه و اله) قبل از این ماجرا با پیامبر (صلی الله علیه و اله) نجوی داشتند، (چون افراد عادی و دور افتاده کم تر اقدام به چنین کاری می کردند)، ولی همین صحابه معروف بعد از دستور صدقه از این کار خودداری نمودند، تنها کسی که به این دستور احترام گذارد و جامه عمل به آن پوشانید علی (علیه السلام) بود چه می شود که ما ظاهر آیات و روایاتی که در این زمینه است و در کتب مختلف اسلامی نقل شده پذیریم و با احتمالات ضعیف و بی اساس يك واقعیت را نادیده نگیریم، و با عبد الله بن عمر که این فضیلت را همردیف با تزویج فاطمه (س) و پرچم داری روز فتح خیبر و برتر از «حمر النعم» قرار داده هم صدا شویم؟!

مدت حکم و مقدار صدقه

در این که حکم بالا- یعنی وجوب صدقه قبل از نجوی با رسول خدا (صلی الله علیه و اله) چقدر به طول انجامید و نسخ شد؟ نقلهای مختلفی است: بعضی آن را يك ساعت، و بعضی يك شب، و بعضی ده روز ذکر کرده اند، و ظاهر همان قول سوم است چرا که يك ساعت و يك شب برای يك چنین امتحانی هرگز کافی نبود، چرا که می توانستند متعذر شوند که در این مدت کوتاه موجبی برای نجوی پیش نیامد،

ولی مدت ده روز می تواند حقایق را روشن سازد، و زمین های برای ملامت و سرزنش متخلفان فراهم کند.

و اما در مورد مقدار صدقه نه در آیه مقداری برای آن ذکر شده و نه در روایات اسلامی، هر چند از عمل علی (علیه السلام) بر می آید که حتی يك درهم نیز کافی بوده است. (1)

و در روایات آمده است:

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«إِذَا كَانَ الْقَوْمُ ثَلَاثَةَ فَلَا يَتَنَجَّى مِنْهُمْ اثْنَانِ دُونَ صَاحِبَيْهِمَا فَإِنَّ فِي ذَلِكَ مَا يَحْزُنُهُ وَيُؤْذِيهِ؛ هر گاه سه نفر با هم هستند دو نفر آن ها سر به گوسی با هم صحبت نکنند، زیرا که آن مایه اندوه و آزار رفیق سومی ایشان است.»

و نیز آن حضرت (علیه السلام) فرمود:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) مَنْ عَرَضَ لِأَخِيهِ الْمُسَدِّ لِمِ الْمُتَكَلِّمِ فِي حَدِيثِهِ فَكَأَنَّهَا خَدَشَ وَجْهَهُ (2)؛ رسول خدا (صلى الله عليه و اله) فرموده: هر کس در میان سخن برادر مسلمانش [که مشغول سخن گفتن است] بدود و سخن او را ببرد مانند این است که روی او را خراشیده است.»

توضیح

این حدیث مناسب با این باب نیست، و جهت این که کلینی (ره) این حدیث را در این باب آورده است آشکار نشد: جز این که گفته شود: که چون بحث در این بابها در آداب نشست و برخاست است و یکی از آداب مجالست این است که انسان

ص: 137

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 23، ص: 432.

2- . «عرض لأخيه» بتخفيف الراء و فتحها و كسرها أي تعرض له و ظهر عليه.

در نشست و برخاست با مردم این جهت را مراعات کند که هر گاه کسی مشغول سخن گفتن است میان حرف او ندود، به این مناسبت آن را در این جا آورده است. (1)

77. کیفیت نشستن در مجالس

در روایات کتاب شریف «اصول کافی» آمده است: (2)

«كَانَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و اله) يَجْلِسُ ثَلَاثًا الْقُرْفُصَا وَ هُوَ أَنْ يَقِيمَ سَاقِيَهُ وَ يَسَدَّ تَقْبِلَهُمَا بِيَدَيْهِ وَ يَشُدُّ يَدَهُ فِي ذِرَاعِهِ وَ كَانَ يَجُثُو عَلَى رُكْبَتَيْهِ وَ كَانَ يَثْبِي رِجْلًا وَاحِدَةً وَ يَسْطُرُ عَلَيْهَا الْأُخْرَى وَ لَمْ يُرْصِ مُتْرَبَعًا قَطُّ؛ پیغمبر (صلى الله عليه و اله) سه جور می نشستند:

1. سر پا می نشستند و آن این گونه است که ساقهای پا را از زمین بلند کند و دوزانو را در میان دو دست خود حلقه وار بگیرد (ورانها را بشکم چسباند) و بشانه پاها را ببندد.

2. و گاهی دوزانو می نشستند.

3. و گاهی يك پا را خم می کرد و پای دیگر را روی آن می انداخت، و هرگز دیده نشد که آن حضرت (صلى الله عليه و اله) چهار زانو بنشیند.»

ابو حمزه ثمالی گوید: حضرت علی بن الحسین (علیهما السلام) را دیدم که نشسته بود و یکی از دو پای خود را بر ران دیگر گذارده بود، من عرض کردم: مردم از این نوع نشستن خوششان نیاید و می گویند: این نشستن پروردگار است؟ حضرت فرمود:

«إِنِّي إِنَّمَا جَلَسْتُ هَذِهِ الْجِلْسَةَ لِلْمَلَالَةِ وَ الرَّبُّ لَا يَمَلُّ وَ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ؛

ص: 138

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، مترجم: جواد مصطفوی، ج 4، ص: 482.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 662.

این که من این طور نشستم برای این بود که دلتنگ بودم، و پروردگار که دلتنگ نمی شود و چرت و خواب او را نمی گیرد.»

حضرت صادق(علیه السلام) فرمود:

«مَنْ رَضِيَ بِدُونِ التَّشْرِيفِ مِنَ الْمَجْلِسِ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى يَقُومَ؛ هر که به مجلسی بدون تشریفات خشنود باشد خدای عزّ و جلّ و فرشتگانش پیوسته بر او رحمت فرستند تا از آن مجلس برخیزد.»

و نیز فرمود:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) أَكْثَرَ مَا يَجْلِسُ تَجَاهَ الْقِبْلَةِ؛ رسول خدا(صلی الله علیه و اله) بیش تر اوقات که می نشست رو به قبله بود.»

حماد بن عثمان گوید: حضرت صادق(علیه السلام) روی پای چپ نشست و پای راست را روی ران چپ گذارد، پس مردی به او عرض کرد: قربانت گردم این نوع نشستن خوب نیست!؟، فرمود:

«لَا إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ قَالَتْهُ الْيَهُودُ لَمَّا أَنْ فَرَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ جَلَسَ هَذِهِ الْجِلْسَةَ لِيَسْتَرِيحَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» (1) وَبَقِيَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مُتَوَرِّكًا كَمَا هُوَ؛ نه، این حرفی است که یهود گویند: که چون خدای عزّ و جلّ از آفریدن آسمان ها و زمین فارغ شد و بر عرش استوار گردید برای استراحت (و رفع خستگی) این گونه نشست، پس خدای تعالی این آیه (یعنی آیه الکرسی) را نازل کرد: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» و حضرت صادق(علیه السلام) به همان طور که نشسته بود حرکت نکرد.»

ص: 139

حضرت صادق(علیه السلام) فرمود:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِذَا دَخَلَ مَنْزِلًا قَعَدَ فِي أَدْنَى الْمَجْلِسِ إِلَيْهِ حِينَ يَدْخُلُ؛ رَسُولُ خَدَا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اَيْنَ كُونَهُ بُوَد كَه دَر هَر مَنْزَلِي كَه وَارِد مي شَد هَمَان دَم دَر مي نَشَسْت.»

و نيز در جای دیگری فرمود:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلِيهِ السَّلَام) سُوقُ الْمُسَلِمِينَ كَمَسَّ جِدَهُمْ فَمَنْ سَبَقَ إِلَى مَكَانٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ إِلَى اللَّيْلِ قَالَ وَكَانَ لَا يَأْخُذُ عَلَيَّ يُبُوتِ السُّوقِ كِرَاءً؛ امير المؤمنين(عليه السلام) فرموده: بازار مسلمانان چون مسجد آن ها است، پس هر كس بمكاني از آن پيشي گرفت (و زودتر از ديگران در جايي نشست) او سزاوارتر است بدان جا تا بشب، و فرمود: آن حضرت از دكان هاي بازار كرايه از مردم نمي گرفت.»

و باز در حدیثی دیگر فرمود:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَنْبَغِي لِلْجُلَسَاءِ فِي الصَّيْفِ أَنْ يَكُونَ بَيْنَ كُلِّ اثْنَيْنِ مِقْدَارُ عَظْمِ الذَّرَاعِ لِيَأْخُذَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْحَرِّ؛ رسول خدا(صلى الله عليه و آله) فرموده: شايسته است براي آنان كه در تابستان دورهم مي نشينند كه ميان هر دو نفر به اندازه يك استخوان ذراع فاصله باشد كه از گرما ناراحت نشوند.» حماد بن عثمان گوید:

«رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلِيهِ السَّلَام) يَجْلِسُ فِي بَيْتِهِ عِنْدَ بَابِ بَيْتِهِ قُبَالَةَ الْكَعْبَةِ؛ حضرت صادق(عليه السلام) را دیدم در اطاقش دم در رو به قبله مي نشست.»

ص: 140

روایات زیر در باب «شوخی و خنده» در کتاب شریف «اصول کافی» ذکر شده است: (1)

معمر بن خلاد گوید: از حضرت رضا (علیه السلام) پرسیدم: و عرض کردم: قربانت گردم مردی در میان جمعی است و سخنی به میان آید و آن ها شوخی کنند و بخندند؟ فرمود:

«لَا بَأْسَ مَا لَمْ يَكُنْ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ عَنَى الْفُحْشَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) كَانَ يَأْتِيهِ الْأَعْرَابِيُّ فِيهِ دِي لَهُ الْهَدِيَّةُ ثُمَّ يَقُولُ مَكَانَهُ أَعْطِنَا ثَمَّنَ هَدِيَّتِنَا فَيُضْحِكُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) وَ كَانَ إِذَا اعْتَمَّ يَقُولُ مَا فَعَلَ الْأَعْرَابِيُّ لَيْتَهُ أَتَانَا؛ باکی نیست تا آن جا که نباشد- و گمانم که مقصودش فحش بود- (یعنی در صورتی که بفحش و هرزه گوئی نکشد، و فحش در آن نباشد) سپس فرمود: همانا رسول خدا (صلى الله عليه و اله) این گونه بود که عرب بیابانی نزدش می آمد و هدیه ای برایش می آورد و همان جا می گفت: بهای هدیه ما را بده، پس رسول خدا (صلى الله عليه و اله) می خندید، و هر زمان که اندوهگین می شد می فرماید: آن عرب بیابانی چه شد؟ کاش نزد ما می آمد.»

فضل بن ابی قره گوید: حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِيهِ دُعَابَةٌ قُلْتُ وَ مَا الدُّعَابَةُ قَالَ الْمَزَاحُ؛ هیچ مؤمنی نیست جز این که در او دعابۀ هست، من عرض کردم: دعابۀ چیست؟ فرمود: مزاح.»

یونس شیبانی گوید: حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

ص: 141

«كَيْفَ مُدَاعَبَةُ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قُلْتُ قَلِيلٌ قَالَ فَلَا تَفْعَلُوا(1) فَإِنَّ الْمُدَاعَبَةَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ وَإِنَّكَ لَتَدْخُلُ بِهَا الشُّرُورَ عَلَى أَخِيكَ وَلَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ أَنْ يَسْرَةَ؛ شوخی کردن شما با همدیگر چگونه است؟ عرض کردم: اندک است، فرمود: این گونه نباشید، زیرا شوخی از خوش خلقی است، و تو بدان وسیله برادرت را خوشحال و مسرور کنی، و هر آینه رسول خدا (صلى الله عليه و اله) با کسی شوخی می کرد و می خواست که او را شاد و مسرور کند.»

عبد الله بن محمد جعفی گوید: شنیدم حضرت باقر (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ الْمُدَاعِبَ فِي الْجَمَاعَةِ بِلَا رَفَثٍ(2)؛ خدای عزّ و جلّ آن کس که میان جمعی شوخی و خوشمزگی کند دوستش دارد در صورتی که فحشی نباشد.»

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«ضَحِكُ الْمُؤْمِنِ تَبَسُّمٌ؛ خنده مؤمن تبسم است.»

و نیز فرمود:

«كَثْرَةُ الضَّحِكِ تَمِثُّ الْقَلْبَ وَقَالَ كَثْرَةُ الضَّحِكِ تَمِثُّ الدِّينَ كَمَا يَمِثُّ الْمَاءُ الْمِلْحَ؛ خنده بسیار دل را بمیراند. و فرمود: بسیار خندیدن دین را آب کند چنان چه آب نمک را.»

و باز در جای دیگری فرمود:

«إِنَّ مِنَ الْجَهْلِ الضَّحِكِ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ قَالَ وَكَانَ يَقُولُ لَا تُبْدِينَ عَنْ وَاضِحَةٍ(3) وَقَدْ عَمِلْتَ الْأَعْمَالَ الْفَاضِحَةَ وَ لَا يَأْمَنُ النَّبِيَّاتُ مَنْ عَمَلَ السَّيِّئَاتِ؛ خنده بی مورد از

ص: 142

1- . أي فلا تفعلوا ما تفعلون من قلة المداعبة بل كونوا على حدّ الوسط.

2- . ارید به الفحش من القول. وفي بعض النسخ «يحب المداعبة».

3- . الواضحة: الأسنان التي تبدو عند الضحك.

نادانی است. (سکونی راوی حدیث) گوید: و آن حضرت پیوسته می فرماید: خنده ای که دندان ها آشکار شود مکن با این که کردارهای رسواکننده ای انجام داده ای، و آن کس که کارهای زشت کرده از بلاهای شبانه آسوده نیست.»

توضیح: این عبارت امام (علیه السلام) جنبه فنی دارد و روی مراعات سجع در بیان به این تعبیر فرموده، و مقصود این است که انسانی آلوده بگناهانی است (که هر یک از آن ها اگر آشکار شود برای رسوائی او کافی است) با چنین وضعی خنده از ته دل که حاکی از آسودگی خاطر اوست برایش روا نیست. حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ؛ مبادا مزاح کنید که آبرو را می برد.»

آن حضرت (علیه السلام) در جای دیگری فرمود:

«إِذَا أَحْبَبْتَ رَجُلًا فَلَا تُمَازِحْهُ وَلَا تُمَارِهِ؛ هر گاه مردی را دوست داری با او مزاح و ستیزه مکن.»

و نیز فرمود:

«الْقَهْقَهَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ؛ قهقهه از شیطان است.»

عنبسه عابد گوید: شنیدم حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید:

«كَثْرَةُ الضَّحِكِ تَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ؛ خنده بسیار آبرو را می برد.»

آن حضرت در روایتی دیگر می فرماید:

«أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاحَ فَإِنَّهُ يَجْرُ السَّخِيمَةَ وَ يُورِثُ الضَّغِينَةَ وَ هُوَ السَّبُّ الْأَصْعَرُ؛ امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده: مبادا شوخی کنید که کینه آورد و دشمنی به جای گذارد، و آن دشنام کوچک است.»

حضرت باقر (علیه السلام) فرمود:

«إِذَا فَهَقَّهْتَ فَقَدْ لِحِينَ تَقْرُغُ اللَّهُمَّ لَا تَمُقْتِنِي؛ هر گاه قهقهه زدی پس از فراغت از آن بگو: «اللهم لا تمقتني» (یعنی بار خدایا مرا دشمن مدار).»

حضرت باقر و صادق یا یکی از آن دو (علیهما السلام) فرمودند:

«كَثْرَةُ الْمِرَاحِ تَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ وَ كَثْرَةُ الضَّحِكِ تَمْحُجُ الْإِيمَانَ مَجَّأً⁽¹⁾؛ شوخی بسیار آبرو را ببرد و خنده بسیار ایمان را بیکسو پرتاب کند.»

عبسه عابد گوید: شنیدم حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید:

«الْمِرَاحُ السَّبَابُ الْأَصْغَرُ؛ شوخی دشنام کوچک است.»

و نیز آن حضرت (علیه السلام) فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَ الْمِرَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ وَ مَهَابَةَ الرَّجَالِ؛ از شوخی بپرهیزید، زیرا آبرو را بریزد و شکوه و بزرگی مردان را ببرد (مراد این است که در مزاح حد اعتدال را نگهدارید و زیاده روی نکنید).»

و نیز فرمود:

«لَا تُمَارِ فِي ذَهَبِ بَهَاؤِكَ وَ لَا تُمَارِحَ فِي جِترَاءِ عَلَيْنِكَ؛ ستیزه مکن که شخصیت تو را ببرد، و شوخی مکن که روی مردم به تو باز شود و بر تو دلیر شوند.»

و در روایتی دیگر فرمود:

«لَا تُمَارِحَ فِي جِترَاءِ عَلَيْنِكَ؛ شوخی مکن تا بر تو دلیر شوند.»

حضرت أبو الحسن (علیه السلام) به یکی از فرزندان سفارش فرمود:

«أَنْتَ قَالَ فِي وَصِيَّةٍ لَهُ لِبَعْضِ وُلْدِهِ أَوْ قَالَ قَالَ أَبِي لِبَعْضِ وُلْدِهِ إِيَّاكَ وَ الْمِرَاحَ فَإِنَّهُ

ص: 144

1- . المَج: الرمي من الفم، مج الرجل الشراب من فيه إذا رمى به.

يَذْهَبُ بِنُورِ إِيمَانِكَ وَيَسْتَتَخِفُّ بِمُرُوءَتِكَ؛ پدرم به یکی از فرزندانم چنین فرمود: از شوخی پرهیز که آن نور ایمان تو را ببرد، و مردانگیت را سبک کند.»

حضرت کاظم (علیه السلام) فرمود:

«كَانَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا (عَلَيْهِ السَّلَام) وَيَبِي وَ لَا يَضْحَكُ وَ كَانَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَضْحَكُ وَيَبِي وَ كَانَ الَّذِي يَصْنَعُ عِيسَى (عَلَيْهِ السَّلَام) أَفْضَلَ مِنَ الَّذِي كَانَ يَصْنَعُ يَحْيَى (عَلَيْهِ السَّلَام)؛ يحيى بن زكريا (علیه السلام) این گونه بود که گریه می کرد و نمی خندید، و عیسی بن مریم (علیه السلام) این گونه بود که هم می خندید و هم گریه می کرد، و آن چه عیسی (علیه السلام) می کرد بهتر بود از آن چه يحيى (علیه السلام) می کرد.»

79. اعلام و اظهار محبت کردن

نصر بن قابوس گوید: حضرت صادق (علیه السلام) به من فرمود:

«إِذَا أَحْبَبْتَ أَحَدًا مِنْ إِخْوَانِكَ فَأَعْلِمْهُ ذَلِكَ فَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي (1)؛ هر گاه یکی از برادران (دینی) خود را دوست داشتی به آن آگاهش کن، زیرا ابراهیم (علیه السلام) عرض کرد: بار پروردگارا به من بنما که چگونه مرده ها را زنده می کنی فرمود مگر ایمان نیاورده ای گفت چرا و لیکن برای این که دلم مطمئن شود.»

شرح: مجلسی (ره) گوید: این روایت مطابق است با آن چه در عیون در تفسیر این آیه وارد شده که مقصود اطمینان یافتن به مقام دوستی است (پایان کلام مجلسی (ره)، ولی ظاهر این است که مقصود همان اطمینان یافتن بزنده کردن مردگان

ص: 145

و حشر آنان بوده، و استشهاد حضرت (علیه السلام) فقط از این نظر است که برای انسان خوب است در هر کاری اگر چه یقین بدان هم داشته به او نشان دهند و آگاهی سازند، و چنان چه در روایت عیون نیز تصریحی بدان شده باشد، ولی این حدیث را نمی توان صریح در این معنی و مطابق با آن دانست و چنان چه این معنی که گفته شد هم نپذیرید ما گوئیم که حدیث از این جهت اجمال دارد و نمی توان در آن معنی هم بدان استدلال کرد و تأیید آن حدیث قرار داد.

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«إِذَا أَحَبَّتَ رَجُلًا فَأَخْبِرْهُ بِذَلِكَ فَإِنَّهُ أَثْبَتُ لِلْمَوَدَّةِ بَيْنَكُمَا؛ هر گاه مردی را دوست داشتی او را بدان آگاهی ساز، زیرا که آن دوستی میان شما را پابرجا تر کند.»

80. تعاملات خوب، خوش رفتاری و حق رفیق در سفر

عمار بن مروان گوید: حضرت صادق (علیه السلام) به من سفارش کرد و فرمود:

«أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ حُسْنِ الصَّحَابَةِ لِمَنْ صَحِبْتَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ تو را سفارش می کنم به پرهیزکاری از خدا و پرداختن امانت و راست گوئی و خوش رفتاری با هر که رفاقت کنی. و لا قوة الا بالله.»

حضرت باقر (علیه السلام) فرمود:

«مَنْ خَالَطَتْ فَإِنَّ اللَّهَ تَطَعَتْ أَنْ تَكُونَ يَدُكَ الْعُلْيَا عَلَيْهِ فَاذْعَلْ؛ با کسی که آمیزش کنی اگر بتوانی دست خیرت را بر سر او نهی (و به او سود رسانی و نیکی کنی) بکن.»

حضرت صادق(علیه السلام) فرمود:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) مَا أَصَّ طَحَبَ اثْنَانِ إِلَّا كَانَ أَحَبَّهُمَا مَا أَجْرًا وَأَحَبَّهُمَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْفَقَهُمَا بِهِ صَاحِبُهُ؛ رَسُولُ خَدَا (صلى الله عليه و اله) فرموده: هیچ دو نفری با هم رفاقت نکنند جز این که هر یک که با رفیق خود بهتر رفاقت کند پاداشش بزرگ تر و پیش خدای عزَّ و جلَّ محبوب تر است.»

و نیز حضرت صادق(علیه السلام) فرمود:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) حَقُّ الْمَسَافِرِ أَنْ يَيِّمَ عَلَيْهِ أَصَدَّ حَابُهُ إِذَا مَرِضَ ثَلَاثًا؛ رَسُولُ خَدَا (صلى الله عليه و اله) فرموده: حق مسافر این است که چون بیمار شد رفقای هم سفرش تا سه روز به خاطر او توقف کنند.»

و نیز آن حضرت(علیه السلام) از پدران(علیهم السلام) حدیث می کند و می فرماید:

«أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) صَاحَبَ رَجُلًا ذِمِّيًّا فَقَالَ لَهُ الذَّمِّيُّ أَيْنَ تُرِيدُ يَا عَبْدَ اللَّهِ فَقَالَ أُرِيدُ الْكُوفَةَ فَلَمَّا عَدَلَ الطَّرِيقَ بِالذَّمِّيِّ عَدَلَ مَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَقَالَ لَهُ الذَّمِّيُّ أَلَسْتَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُرِيدُ الْكُوفَةَ فَقَالَ لَهُ بَلَى فَقَالَ لَهُ الذَّمِّيُّ فَقَدْ تَرَكْتَ الطَّرِيقَ فَقَالَ لَهُ قَدْ عَلِمْتُ قَالَ فَلِمَ عَدَلْتَ مَعِي وَقَدْ عَلِمْتَ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) هَذَا مِنْ تَمَامِ حُسْنِ الصُّحْبَةِ أَنْ يُشَدِّعَ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ هُنَيْئَةً إِذَا فَارَقَهُ وَكَذَلِكَ أَمَرْنَا نَبِيَّنَا ص فَقَالَ لَهُ الذَّمِّيُّ هَكَذَا قَالَ قَالَ نَعَمْ قَالَ الذَّمِّيُّ لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَبِعُهُ مَنْ تَبِعَهُ لِأَفْعَالِهِ الْكَرِيمَةِ فَأَنَا أَشَدُّ هِدْكَ أَنِّي عَلَى دِينِكَ وَرَجَعِ الذَّمِّيُّ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَلَمَّا عَرَفَهُ أَسْلَمَ؛ (1)» «أمیر المؤمنین(علیه السلام) با یک نفر کافر ذمی (که در پناه اسلام است) همراه شد، آن مرد ذمی به آن

ص: 147

حضرت گفت: ای بنده خدا می خواهی به کجا بروی؟ فرمود: می خواهم به کوفه بروم، (پس سر دو راهی رسیدند و مرد ذمی به جای دیگری می رفت) چون راه ذمی گشت، امیر المؤمنین (علیه السلام) نیز همراه او به آن راه گشت، مرد ذمی گفت: مگر نمی خواستی که به کوفه بروی؟ فرمود: چرا، ذمی گفت: راه کوفه را رها کردی، فرمود: می دانم، گفت: پس چرا با این که میدانی براه من گشتی؟ امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: این از به پایان رساندن خوش رفاقتی است که مرد رفیق راهش را در هنگام جدائی چند گامی بدرقه کند، و این گونه پیغمبر ما (صلی الله علیه و اله) به ما دستور داده است، ذمی گفت این گونه دستور داده؟ فرمود: آری، ذمی گفت: پس به طور مسلم هر که پیرویش کرده به خاطر همین کردارهای بزرگوارانه او بوده، و من تو را گواه می گیرم که پیرو دین تو و بر کیش شمایم و مرد ذمی با امیر المؤمنین (علیه السلام) برگشت و همین که او را شناخت مسلمان شد.»

81. ارتباطات و نامه نوشتن به همدیگر

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«التَّوَّاصِلُ بَيْنَ الْإِخْوَانِ فِي الْحَضَرِ التَّرَاوُزُ وَ فِي السَّفَرِ التَّكَاتُبُ؛ پیوند میان برادران (دینی) آن گاه که پیش هم هستند دیدار همدیگر است، و در مسافرت نامه نوشتن به یکدیگر.»

و نیز فرمود:

«رَدُّ جَوَابِ الْكِتَابِ وَاجِبٌ كَوُجُوبِ رَدِّ السَّلَامِ وَ الْبَادِي بِالسَّلَامِ أَوْلَى بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ؛ (1) جواب نامه دادن واجب است مانند جواب سلام دادن، و آن کس که آغاز به سلام کند به خدا و رسولش نزدیک تر است.»

ص: 148

82. ارتباطات و سلام کردن به یکدیگر

در کتاب شریف «اصول کافی» (1) آمده است:

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) السَّلَامُ تَطَوُّعٌ وَ الرَّدُّ فَرِيضَةٌ؛ رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرمود: سلام کردن مستحب است و رد (یعنی جواب) آن واجب است.»

و نیز رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرمود:

«مَنْ بَدَأَ بِالْكَلامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِيبُوهُ وَقَالَ ابْدِءُوا بِالسَّلَامِ قَبْلَ الْكَلَامِ فَمَنْ بَدَأَ بِالْكَلامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِيبُوهُ؛ هر که پیش از سلام کردن آغاز به سخن کند پاسخش را نگوئید، و فرمود: پیش از سخن گفتن به سلام کردن آغاز گفتار کنید، و هر که پیش از سلام کردن آغاز سخن کرد پاسخش ندهید.»

و نیز رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرمود:

«أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ مَنْ بَدَأَ بِالسَّلَامِ؛ نزدیک ترین مردم به خدا و رسولش کسی است که به سلام آغاز گفتار کند.»

حضرت باقر (علیه السلام) فرمود:

«كَانَ سَلْمَانُ (رَه) يَقُولُ أَفْشُوا سَلَامَ اللَّهِ فَإِنَّ سَلَامَ اللَّهِ لَا يَنَالُ الظَّالِمِينَ؛ سلمان (ره) همیشه می گفت: سلام خدا را آشکار کنید، زیرا سلام خدا به ستم کاران نمی رسد.»

توضیح: فیض (ره) گوید: آشکارا کردن سلام باینست که به هر کس برخورد کردید سلام کنید هر که خواهد باشد، و معنای گفته سلمان این است که به هر که

ص: 149

برخورد کردید سلام کنید (و فکر نکنید که ممکن است برخی از مردم شایسته سلام نباشند)، زیرا اگر سزاوار سلام نباشد مانند این که از ستم کاران باشد سلام خدا به او نرسد.

حضرت باقر (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ إِفْشَاءَ السَّلَامِ؛ به درستی که خدای عزّ و جلّ دوست دارد آشکار کردن سلام را.»

ابن قدام گوید: حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«إِذَا سَلَّمَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْهَرْ بِسَلَامِهِ لَا يَقُولُ سَلَّمَ فَلَمْ يَرُدُّوا عَلَيَّ وَ لَعَلَّهُ يَكُونُ قَدْ سَلَّمَ وَ لَمْ يُسْمِعْهُمْ فَإِذَا رَدَّ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْهَرْ بِرَدِّهِ وَ لَا يَقُولُ الْمُسَلِّمُ سَلَّمَ فَلَمْ يَرُدُّوا عَلَيَّ ثُمَّ قَالَ كَانَ عَلَيَّ (علیه السلام) يَقُولُ لَا تُغَضِّبُوا وَ لَا تُغَضِّبُوا أَفْشُوا السَّلَامَ وَ أَطِيبُوا الْكَلَامَ وَ صَلُّوا بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ ثُمَّ تَلَا (علیه السلام) عَلَيْهِمْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ»؛ (1) هر گاه یکی از شماها سلام کند باید بلند سلام کند و نگوید: من سلام کردم و جواب مرا ندادند، زیرا شاید سلام کرده و آن ها نشنیده اند، چون یکی از شماها جواب سلام گوید: باید بلند جواب دهد و مسلمانی نگوید: که من سلام کردم و به من جواب ندادند، سپس فرمود: علی (علیه السلام) همیشه می فرماید: خشم نکنید و کسی را هم بخشم نیاورید، سلام را آشکار گوئید و گفتارتان را خوش کنید، در شب نماز بخوانید آن گاهی که مردم در خوابند (مقصود نماز شب است) تا به سلامتی به بهشت روید، سپس اینگفتار خدای عزّ و جلّ

ص: 150

را برای مردم خواند: «السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ» (یعنی خدائی که سالم از هر گونه عیب و نقصی است و امان دهنده و نگهبان است، و منظور امام از استشهاد به این آیه این است که سلام یکی از نام های خدا است.)»

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«الْبَادِي بِالسَّلَامِ أَوْلَى بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ؛ أَنْ كَهَ آغَاظَ بِهٖ سَلَامٌ كَنَدَ بِهٖ خَدَا وَرَسُوْلُهُ نَزْدِيْكَ نَزْدِيْكَ تَرِ اسْت.»

حسن بن منظر گوید: شنیدم حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید:

«مَنْ قَالَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ فَهِيَ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَمَنْ قَالَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ فِيهِ عِشْرُونَ حَسَنَةً وَمَنْ قَالَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ فَهِيَ ثَلَاثُونَ حَسَنَةً؛ هَر كَس (رَا) بَغْوِيْد: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، دَه حَسَنَه اسْت، وَ هَر كَه (رَا) بَغْوِيْد: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، بِيَسْت حَسَنَه اسْت، وَ هَر كَه (رَا) بَغْوِيْد: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، سِي حَسَنَه اسْت.»

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«ثَلَاثَةٌ تُرَدُّ عَلَيْهِمْ رَدَّ الْجَمَاعَةِ وَإِنْ كَانَ وَاحِدًا عِنْدَ الْعَطَاسِ يُقَالُ يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ غَيْرُهُ وَالرَّجُلُ يُسَلِّمُ عَلَى الرَّجُلِ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَالرَّجُلُ يَدْعُو لِلرَّجُلِ فَيَقُولُ عَافَاكُمْ اللَّهُ وَإِنْ كَانَ وَاحِدًا فَإِنَّ مَعَهُ غَيْرَهُ؛ سَه كَس هَسْتَنْد كَه گر چه يك نفر باشند، ولي در باره آن ها بصيغه جمع (مانند صيغه شما در فارسی) جواب داده شود یکی در جایی که کسی عطسه زند که به او گفته شود: «يرحمكم الله» (یعنی خدا به شما رحمت فرستد که در این جا) اگر چه کسی دیگر با او نباشد (بصيغه جمع گفته شود) و دیگر مردی که بمرد دیگری سلام کند که می گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» (یعنی درود بر شما) و دیگر

مردی که برای مرد دیگری دعا کند که می گوید: «عافاکم الله» (یعنی خداوند شما را عافیت بخشد) که اگر چه یکی است، ولی دیگری با او هست (مقصود از آن دیگر فرشته های نویسنده و نگهبانان و دیگر از ایشان که با انسان هستند می باشد چنان چه فیض و مجلسی رحمهما الله فرموده اند.)»

آن حضرت (علیه السلام) در روایتی دیگر می فرماید:

«ثَلَاثَةٌ لَا يُسَعِّمُونَ الْمَاشِي مَعَ الْجَنَازَةِ وَالْمَاشِي إِلَى الْجُمُعَةِ وَفِي بَيْتِ الْحَمَّامِ؛ سَهْ كَسِ سَلَامٌ نَكْنَعُ: كَسِي كَهْ هَمْرَاهُ جَنَازَهُ رُودَ، وَ كَسِي كَهْ بَه نَمَازِ جَمْعَهُ مِي رُودَ، وَ دَرِ حَمَامٍ.»

شرح: فیض (ره) گوید:، زیرا که این اشخاص خاطرشان مشغول و به خود سرگرم هستند پس باکی بر آن ها نیست اگر سلام نکنند.

و نیز آن حضرت (علیه السلام) فرمود:

«مِنَ التَّوَاضُعِ أَنْ تُسَلَّمَ عَلَى مَنْ لَقِيتَ؛ از فروتنی و تواضع این است که به هر که برخوردی سلام کنی.»

حضرت باقر (علیه السلام) فرمود:

«مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ (عَلِيهِ السَّلَامُ) بِقَوْمٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَمَغْفِرَتُهُ وَرَضَّ وَأَنَّهُ فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلِيهِ السَّلَامُ) لَا تُجَاوِزُوا بِنَا مِثْلَ مَا قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ لِأَبِينَا إِبْرَاهِيمَ (عَلِيهِ السَّلَامُ) إِثْمًا قَالُوا رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ؛ امیر المؤمنین (علیه السلام) به مردمی گذر کرد و بر آن ها سلام کرد آن ها در جواب گفتند: عليك السلام ورحمة الله وبركاته و مغفرتة و رضوانه، پس امیر المؤمنین (علیه السلام) بدان ها فرمود: در باره ما از آن چه فرشتگان به پدرمان ابراهیم (علیه السلام) گفتند نگذرید، آن ها گفتند: رحمة الله وبركاته عليكم أهل البيت.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ مِنْ تَمَامِ التَّحِيَّةِ لِلْمُتَمِّمِ الْمُصَافِحَةَ وَتَمَامِ السَّلَامِ عَلَى الْمُسَافِرِ الْمُعَانِقَةَ؛ تَكْمِيلَ تَحِيَّةٍ (سلام گفتن و خوش آمد) برای شخصی که به سفر نرفته مصافحه (و دست دادن با) است، و تکمیل آن در باره آن که از سفر آمده معانقه (و در آغوش گرفتن و دست به گردن همدیگر انداختن) است.»

و نیز فرمود:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) يُكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ حَيَّاكَ اللَّهُ ثُمَّ يَسْكُتَ حَتَّى يَتَّبِعَهَا بِالسَّلَامِ؛ امیر المؤمنین(علیه السلام) فرموده: برای مرد بد است که اول بگوید: «حیاک الله» (یعنی خدایت زنده بدارد) سپس خاموش شود و دنبالش سلام کند.»

83. چه کسی در سلام پیشی بگیرد

حضرت صادق(علیه السلام) فرمود: «يُسَلِّمُ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ وَالْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ؛ کوچک بر بزرگ سلام کند، و رهگذر بر نشسته، و گروه اندک بر گروه بسیار سلام کنند.»

و نیز فرمود:

«الْقَلِيلُ يَبْدَأُ بِالْكَثِيرِ بِالسَّلَامِ وَالرَّاكِبُ يَبْدَأُ الْمَاشِيَّ وَأَصْحَابُ الْبِغَالِ يَبْدَأُونَ أَصْحَابَ الْبِغَالِ؛ کم ترها به بیش تران سلام کنند، و سواره به پیاده، و استر سوارها به الاغ سوارها، و اسب سواران باستر سواران سلام کنند.»

و نیز می فرمود:

«يُسَلِّمُ الرَّاَكِبُ عَلَى الْمَاشِيَّ وَالْمَاشِيَّ عَلَى الْقَاعِدِ وَإِذَا لَقِيَتْ جَمَاعَةٌ جَمَاعَةً»

ص: 153

سَلَّمَ الْأَقْلَّ عَلَى الْأَكْثَرِ وَإِذَا لَقِيَ وَاحِدًا جَمَاعَةً سَلَّمَ الْوَاحِدَ عَلَى الْجَمَاعَةِ؛ سواره بر پیاده و پیاده بر نشسته سلام کنند، و چون گروهی به گروه دیگر برخوردند آنان که کم ترند به بیش تران سلام کنند، و چون يك نفر به گروهی برخورد آن يك به آن گروه سلام کند.»

و نیز آن حضرت (علیه السلام) فرمود:

«يُسَلَّمُ الرَّكَّابُ عَلَى الْمَاشِي وَالْقَائِمُ عَلَى الْقَاعِدِ؛ سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته سلام کند.»

و نیز فرموده:

«إِذَا كَانَ قَوْمٌ فِي مَجْلِسٍ ثُمَّ سَبَقَ قَوْمٌ فَدَخَلُوا فَعَلَى الدَّاخِلِ أَخِيرًا إِذَا دَخَلَ أَنْ يُسَلَّمَ عَلَيْهِمْ؛ هر گاه مردمی در انجمنی باشند و مردم دیگری وارد شوند آن ها که تازه وارد شده اند باید سلام کنند.»

و باز حضرت صادق (علیه السلام) در روایتی فرمود:

«إِذَا مَرَّتِ الْجَمَاعَةُ بِقَوْمٍ أَجْزَأَهُمْ أَنْ يُسَلَّمَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ وَإِذَا سَلَّمَ عَلَى الْقَوْمِ وَهُمْ جَمَاعَةٌ أَجْزَأَهُمْ أَنْ يَرُدَّ وَاحِدٌ مِنْهُمْ؛ هر گاه گروهی بجمعی بگذرند کافی است که یکی از آن ها سلام کند، و چون بر جمعی سلام کردند کافی است که یکی از ایشان جواب دهد.»

عبد الرحمن بن حجاج گوید: که امام (علیه السلام) فرمود:

«إِذَا سَلَّمَ الرَّجُلُ مِنَ الْجَمَاعَةِ أَجْزَأَ عَنْهُمْ؛ چون يك تن از میان گروهی سلام کرد از دیگران کافی است.»

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«إِذَا سَلَّمَ مِنَ الْقَوْمِ وَاحِدٌ أَجْزَأَ عَنْهُمْ وَإِذَا رَدَّ وَاحِدٌ أَجْزَأَ عَنْهُمْ؛ چون یکی از میان مردمی سلام کرد از آن ها کافی است، و چون یکی از آن ها جواب داد از آن ها بس است.»

حضرت صادق(علیه السلام) فرمود:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَيُرَدُّنَ (عليه السلام) وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَى الشَّابَّةِ مِنْهُنَّ وَ يَقُولُ أَتَخَوَّفُ أَنْ يُعْجِبَنِي صَوْنُهَا فَيَدْخُلَ عَلَيَّ أَكْثَرَ مِمَّا أَطْلُبُ مِنَ الْأَجْرِ؛ رسول خدا(صلى الله عليه و اله) به زن ها سلام می کرد و آن ها نیز جواب می دادند، و امیر المؤمنین(عليه السلام) نیز سلام می کرد و خوش نداشت که به جوان های از زن ها سلام کند، و می فرمود: می ترسم آوازش مرا خوش آید، و زیادتر از آن اجری که می جویم (گناه) به من رسد.»

85. سلام کردن به ملیت های مختلف

این باب در تعاملات با ملیت ها به صورت مفصل خواهد آمد، ولی در این جا طرداً للباب مطرح می گردد.

حضرت باقر(علیه السلام) فرمود:

«دَخَلَ يَهُودِيٌّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) وَ عَائِشَةُ عِنْدَهُ فَقَالَ السَّامُ عَلَيْكُمْ (1) فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) عَلَيْكُمْ ثُمَّ دَخَلَ آخَرُ فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ فَكَرَدَّ عَلَيْهِ كَمَا رَدَّ عَلَى صَاحِبِهِ ثُمَّ دَخَلَ آخَرَ فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ فَكَرَدَّ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) كَمَا رَدَّ عَلَى صَاحِبِيهِ فَغَضِبَتْ عَائِشَةُ فَقَالَتْ عَلَيْكُمْ السَّامُ وَ الْعُضْبُ وَ اللَّعْنَةُ يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ يَا إِخْوَةَ الْقِرْدَةِ وَ الْخَنَازِيرِ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) يَا عَائِشَةُ إِنَّ الْفُحْشَ لَوْ كَانَ مُمَثَّلًا لَكَانَ مِثَالَ سَوْءِ إِنْ الرَّفْقَ لَمْ يُوضِعْ عَلَى شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا زَانَهُ وَ لَمْ يُرْفَعْنَهُ قَطُّ إِلَّا شَانَهُ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا سَمِعْتَ إِلَى قَوْلِهِمْ

ص: 155

السَّامُ عَلَيْكُمْ فَقَالَ بَلَىٰ أَمَا سَمِعْتِ مَا رَدَدْتُ عَلَيْهِمْ قُلْتُ عَلَيْكُمْ فَإِذَا سَلَّمْتُ عَلَيْكُمْ مَسَلْتُمْ لِمَ فَقُولُوا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَإِذَا سَلَّمْتُ عَلَيْكُمْ كَافِرٌ فَقُولُوا عَلَيْكَ؛ مردی یهودی وارد شد بر رسول خدا (صلی الله علیه و اله) و عایشه هم در حضور آن حضرت (صلی الله علیه و اله) بود و گفت: «السام علیکم» (یعنی مرگ بر شما، رسول خدا (صلی الله علیه و اله) در پاسخ فرمود: «علیکم» (یعنی بر شما) سپس دیگری (از یهود) آمد و مانند همان گفت و رسول خدا (صلی الله علیه و اله) نیز مانند رفیقش به او پاسخ داد، پس سومی وارد شد و مانند آن گفت و رسول خدا (صلی الله علیه و اله) همان طور که به دو نفر رفقاییش جواب داده بود جواب او را گفت، پس عایشه خشم گین شد و گفت: «سام» و خشم و لعنت بر شما باد ای گروه یهود و ای برادران میمونها و خوکهها، پس رسول خدا (صلی الله علیه و اله) به عایشه فرمود: ای عایشه اگر فحش به صورتی مجسم می شد هر آینه بد صورتی داشت، نرمش و مدارا بر هیچ چیز نهاده نشده جز این که آن چیز را آراسته است، و از هیچ چیز برداشته نشده جز این که آن را زشت ساخته عرض کرد: ای رسول خدا آیا نشنیدی که این ها گفتند: «السام علیکم»؟ فرمود: چرا، مگر تو نشنیدی آن چه من پاسخ شان را دادم و گفتم: «علیکم»؟ پس هر گاه مسلمانی به شما سلام کرد به او بگوئید: «سلام علیکم» و هر گاه کافری بر شما سلام کرد در پاسخش بگوئید: «علیک».

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) لَا تَبَدُّوا أَهْلَ الْكِتَابِ بِالتَّسَلِيمِ وَإِذَا سَلَّمُوا عَلَيْكُمْ فَقُولُوا [\(1\)](#)؛ امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده: به اهل کتاب آغاز به سلام نکنید، و هر گاه به شما سلام کردند شما در جواب بگوئید: «وعلیکم».

سماعة گوید:

ص: 156

1- . في جميع النسخ باثبات الواو يعني علينا السلام وعلیکم ما تستحقون.

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ وَالْمُشْرِكِ إِذَا سَلَّمُوا عَلَى الرَّجُلِ وَهُوَ جَالِسٌ كَيْفَ يَنْبَغِي أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِمْ فَقَالَ يَقُولُ عَلَيْكُمْ؛ از حضرت صادق (عليه السلام) پرسیدم از این که یهودی و نصرانی و مشرک هر گاه بر مسلمانی سلام کنند و او نشسته باشد چگونه جواب آن ها را بگوید؟ فرمود: می گوید: علیکم».

و نیز محمد بن مسلم از آن حضرت (عليه السلام) حدیث کند که فرمود:

«إِذَا سَلَّمَ عَلَيْكَ الْيَهُودِيُّ وَالنَّصْرَانِيُّ وَالْمُشْرِكُ فَقُلْ عَلَيْكَ؛ هر گاه یهودی و نصرانی و مشرک بر تو سلام کردند بگو: علیک.»

جابر از حضرت باقر (عليه السلام) حدیث کند که فرمود:

«أَقْبَلَ أَبُو جَهْلٍ بْنُ هِشَامٍ وَمَعَهُ قَوْمٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَدَخَلُوا عَلَى أَبِي طَالِبٍ فَقَالُوا إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ قَدْ آذَانَا وَآذَى آلِهَتِنَا فَادْعُهُ وَمُرَّهُ فَلْيَكْفَ عَنْ آلِهَتِنَا وَنَكْفُ عَنْ إِلَهِهِ قَالَ فَبَعَثَ أَبُو طَالِبٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) فَدَعَاَهُ فَلَمَّا دَخَلَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و اله) لَمْ يَرِ فِي الْبَيْتِ إِلَّا مُشْرِكًا (1) فَقَالَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى ثُمَّ جَلَسَ فَخَبَّرَهُ أَبُو طَالِبٍ بِمَا جَاءُوا لَهُ فَقَالَ أَوْ هَلْ لَهُمْ فِي كَلِمَةٍ خَيْرٍ لَهُمْ مِنْ هَذَا يَسُودُونَ بِهَا الْعَرَبَ (2) وَيَطْتُونَ أَعْنَاقَهُمْ فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ نَعَمْ وَمَا هَذِهِ الْكَلِمَةُ فَقَالَ تَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ فَوَضَعُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَخَرَجُوا هُرَابًا وَهُمْ يَقُولُونَ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي قَوْلِهِمْ (صلى الله عليه و اله) وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ إِلَى قَوْلِهِ إِلَّا اخْتِلَاقٌ (3)؛ ابو جهل بن هشام با گروهی از قریش نزد ابو طالب رفتند و گفتند: این برادرزاده ات ما را آزار دهد و معبودهای ما را هم بیازارد او را بخواه و دستورش بده از نکوهش معبودان ما خودداری کند

ص: 157

1- . یعنی بحسب الظاهر فان أبا طالب كان يخفى إسلامه. أو تقية.

2- . السود بالضم و السودد: و السؤدد كقنفذ: السيادة. و الساند: السيد.

3- . ص 71.

تا ما هم از نکوهش معبود او خودداری کنیم، فرمود: پس ابو طالب نزد رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرستاد و او را فرا خواند، همین که رسول خدا (صلی الله علیه و اله) وارد شد در خانه جز مشرک کسی ندید پس فرمود: السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى؛ (یعنی سلام بر هر کس پیروی از حق کند) و نشست، ابو طالب، از آن چه مشرکین گفته بودند آگاهش ساخت، حضرت فرمود: آیا به جای این پیشنهاد کلمه ای نخواهند که بدان وسیله بر عرب آقائی کنند و بر گردن همه آن ها سوار شوند؟ (کنایه از این است که همه را زیر فرمان خویش در آورند) ابو جهل گفت: چرا آن کلمه چیست؟ فرمود: بگوئید: «لا اله الا الله»

(همین که این کلام را شنیدند) انگشت های خود را در گوش نهاده و پا به فرار گذاردند و می گفتند: «ما در ملت پسین این را نشنیده ایم و این نیست جز آورده تازه و نوین» پس خدای تعالی در باره گفتار ایشان از اول سوره «ص» (وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ) تا آیه (8) (یعنی تا آخر آیه إِلَّا اخْتِلَافًا) نازل فرمود. «حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«تَقُولُ فِي الرَّدِّ عَلَى الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ سَلَامٌ (1)؛ در جواب سلام یهودی و نصرانی می گوئی: سلام.»

شرح: مجلسی (ره) گوید: یعنی بر ما یا بر مستحقش یا بر کسی که پیروی از حق کند.

عبد الرحمن بن حجاج گوید: به حضرت کاظم (علیه السلام) عرض کردم: بفرمائید که اگر من نیازمند یک طیب نصرانی شدم می توانم بر او سلام کنم و در حقش دعا کنم؟ فرمود:

ص: 158

«نَعَمْ إِنَّهُ لَا يَنْفَعُهُ دُعَاؤُكَ؛ أَرَى دَعَاى تُو به او سودى نبخشد.»

حضرت رضا(عليه السلام) فرمود:

«قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) كَيْفَ أَدْعُو لِلْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ قَالَ تَقُولُ لَهُ بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي الدُّنْيَا؛ به حضرت صادق(عليه السلام) عرض شد: در حق يهودى و نصرانى چگونه دعا كنيم؟ فرمود: به او بگوئيد: خدا به دنياى تو برکت بدهد.»

ابو بصير از يکى از دو امام باقر و صادق(عليه السلام) حديث کند که در باره مصافحه (و دست دادن) مسلمان بيهود و نصرانى فرمود:

«مِنْ وَرَاءِ الثُّوبِ فَإِنْ صَافَحَكَ بِيَدِهِ فَأَغْسِلْ يَدَكَ؛ از پشت جامه باشد، و چنان چه با دست لختت به تو دست داد دستت را بشوى.»

خالد قلانسى گوید: به حضرت صادق(عليه السلام) عرض کردم: من با کافر ذمی (يعنى آنان که در ذمه اسلامند مانند يهود و نصارى و گبر) برخورد مى کنم و او با من دست مى دهد؟ فرمود:

«أَمْسَحْهَا بِالتُّرَابِ وَ بِالْحَائِطِ قُلْتُ فَالتَّاصِبِ قَالَ اغْسِلْهَا؛ دستت به خاک به مال يا به ديوار بکش، عرض کردم: اگر ناصبى (يعنى دشمن اهل بيت پيغمبر(صلى الله عليه و اله) باشد چگونه؟ فرمود: دستت را بشوى.»

محمد بن مسلم از حضرت باقر(عليه السلام) در باره مردى که با مردى گبر دست داده است حديث کند که فرمود:

«يَغْسِلُ يَدَهُ وَ لَا يَتَوَضَّأُ؛ [1](#) دستش را بشويد و وضوء نسازد.»

ص: 159

هم چنین در کتاب شریف «اصول کافی» پیرامون مصافحه و دست دادن به برادران آمده است: (1)

ابو عبیده گوید:

«كُنْتُ زَمِيلَ (2) أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) وَ كُنْتُ أَيْدًا بِالرُّكُوبِ ثُمَّ يَرْكَبُ هُوَ فَإِذَا اسْتَوَيْنَا سَلَّمَ وَ سَاءَلَ مُسَاءَلَةَ رَجُلٍ لَا عَهْدَ لَهُ بِصَاحِبِهِ وَ صَافَحَ قَالَ وَ كَانَ إِذَا نَزَلَ نَزَلَ قَبْلِي فَإِذَا اسْتَوَيْتُ أَنَا وَ هُوَ عَلَى الْأَرْضِ سَلَّمَ وَ سَاءَلَ مُسَاءَلَةَ مَنْ لَا عَهْدَ لَهُ بِصَاحِبِهِ - فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّكَ لَتَفْعَلُ شَيْئًا مَا يَفْعَلُهُ أَحَدٌ مِنْ قَبْلِنَا وَ إِنِ فَعَلَ مَرَّةً فَكَثِيرٌ فَقَالَ أَمَا عَلِمْتَ مَا فِي الْمَصَافَحَةِ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَلْتَقِيَانِ فَيُصَافِحُ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ فَلَا تَزَالُ الدُّنُوبُ تَتَحَاتُّ (3)

عَنْهُمَا كَمَا يَتَحَاتُّ الْوَرَقُ عَنِ الشَّجَرِ وَ اللَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا حَتَّى يَفْتَرِقَا؛ من هم کجاوه امام باقر (علیه السلام) بودم و اول من سوار می شدم و سپس آن حضرت، چون قرار می گرفتیم حضرت به من سلام می کرد و مانند مردی که رفیقش را به تازگی ندیده احوال پرسى و مصافحه می فرمود و هنگام پیاده شدن او پیش از من پیاده می شد، چون بر زمین قرار می گرفتیم سلام می کرد و مانند کسی که رفیقش را به تازگی ندیده احوال پرسى می نمود. من گفتم یا ابن رسول الله شما کاری می کنی که هیچ کس از مردم نزد ما نمی کند و اگر يك بار هم بکند زیاد است؟ فرمود: مگر ثواب مصافحه را نمی دانی؟ دو مؤمن به هم بر می خورند و یکی به دیگری دست می دهد، پس همواره گناهان آن دو می ریزد، چنان که برگ از درخت می ریزد، و خدا به آن ها توجه می فرماید تا از يك دیگر جدا شوند.»

ص: 160

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 180.

2- . الزمیل: الردیف، العدیل، الرفیق. و المزاملة: المعادلة.

3- . أي تساقط.

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا وَتَصَافَحَا أَدْخَلَ اللَّهُ يَدَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا فَصَافَحَ أَشَدَّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ؛ چون دو مؤمن به هم برخوردند و مصافحه کنند، خدا دستش را میان دست آن ها گذارد و با آن که رقیفش را بیش تر دارد مصافحه کند.» و فرمود:

«إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا فَتَصَافَحَا أَدْخَلَ اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ يَدَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا وَأَقْبَلَ بِوَجْهِهِ عَلَى أَشَدَّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ فَإِذَا أَقْبَلَ اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ بِوَجْهِهِ عَلَيْهِمَا تَحَاتَّتْ عَنْهُمَا الدُّنُوبُ كَمَا يَتَحَاتُّ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ؛ چون دو مؤمن به هم برخوردند و مصافحه کنند، خدای عزّ و جلّ دستش را میان دست. آن ها در آورد و به آن که رقیفش را بیش تر دوست دارد، رو آورد. و چون خدای عزّ و جلّ به هر دو نفر متوجه شود (در صورتی که هر دو یک دیگر را به یک اندازه دوست داشته باشند) گناهان آن ها مانند برگ درخت بریزد.»

و باز در جای دیگری فرمود:

«إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا فَتَصَافَحَا أَقْبَلَ اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمَا بِوَجْهِهِ وَتَسَافَطَتْ عَنْهُمَا الدُّنُوبُ كَمَا يَتَسَافُطُ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ؛ چون دو مؤمن به هم برخوردند و مصافحه کنند، خدای عزّ و جلّ به آن ها رو آورد و گناهان شان چون برگ درخت بریزد.»

ابا عبیده حذاء گوید:

«رَأَمَلْتُ أَبَا جَعْفَرَ (علیه السلام) فِي شِقِّ مَحْمَلٍ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ فَنَزَلَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ فَلَمَّا قَضَى حَاجَتَهُ وَعَادَ قَالَ هَاتِ يَدَكَ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ فَنَاولْتُ يَدِي فَعَمَزَهَا حَتَّى وَجَدْتُ الْأَذَى فِي أَصَابِعِي ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ مَا مِنْ مُسْلِمٍ لَقِيَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ فَصَافَحَهُ وَشَبَّكَ

ص: 161

أَصَابِعُهُ (1) فِي أَصَابِعِهِ إِلَّا تَنَازَرْتُ عَنْهُمَا ذُنُوبُهُمَا كَمَا يَتَنَازَرُّ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ فِي الْيَوْمِ الشَّاتِي (2)؛ از مدینه تا مکه در یکتای کجاوه همراه امام باقر (علیه السلام) بودم، حضرت در بین راه پیاده شد و قضاء حاجت کرد و برگشت و فرمود: ابا عبیده دستت را بده، من دستم را دراز کردم، حضرت چنان فشرده که در انگشتانم فشار را احساس کردم. سپس فرمود: ای ابا عبیده هر مسلمانی که برادر مسلمانش را ملاقات کند و با او مصافحه نماید و انگشتان خود را با انگشتان او درهم کند، گناهان آن ها مانند برگ درختان در فصل زمستان بریزد.»

مالك جهنی گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«يَا مَالِكُ أَنْتُمْ شَيْعَتُنَا أَلَا تَرَى أَنَّكَ تَقْرُطُ فِي أَمْرِنَا إِنَّهُ لَا يُقَدَّرُ عَلَى صِفَةِ اللَّهِ فَكَمَا لَا يُقَدَّرُ عَلَى صِفَةِ اللَّهِ كَذَلِكَ لَا يُقَدَّرُ عَلَى صِفَتِنَا وَكَمَا لَا يُقَدَّرُ عَلَى صِفَتِنَا كَذَلِكَ لَا يُقَدَّرُ عَلَى صِفَةِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِيَلْقَى الْمُؤْمِنَ فَيَصِدِّقُهُ فَلَا يَزَالُ اللَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا وَالدُّنُوبُ تَتَحَاتُّ عَنْ وُجُوهِهِمَا كَمَا يَتَحَاتُّ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ حَتَّى يَفْتَرِقَا فَكَيْفَ يُقَدَّرُ عَلَى صِفَةِ مَنْ هُوَ كَذَلِكَ؛ ای مالك گمان مبر که شما شیعیان در باره ما مبالغه می کنید، همانا خدا را نتوان وصف کرد، و چنان که خدا را نتوان وصف کرد، ما را نیز نتوان وصف نمود و چنان که ما را نتوان وصف نمود، مؤمن را نیز نتوان وصف نمود، زیرا مؤمن با مؤمن ملاقات می کند و به او دست می دهد، پس همواره خدا به آن ها توجه فرماید و گناهان از رخسارشان مانند برگ درخت فروریزد تا از يك دیگر جدا شوند، پس چگونه وصف کسی که چنین باشد توان کرد.»

ص: 162

1- . كان المراد بالتشبيك هنا أخذ أصابعه بأصابعه فانهما حينئذ تشبهان الشبكة، لا ادخال الأصابع في الأصابع كما زعم.

2- . اليوم الشاتي: الشديد البرد وهو كناية عن يوم الريح للزومه لها غالبا.

ابو حمزه گوید: هم کجاوه امام باقر (علیه السلام) بودم، چون بار بزمین گذاشتیم، حضرت اندکی راه رفت، سپس آمد و دست مرا گرفت و گرم بفشرد، من عرض کردم: قربانت کردم، من که در کجاوه همراه شما بودم؟ فرمود:

«أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا جَالَ جَوْلَةً ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ أَخِيهِ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِمَا بِوَجْهِهِ فَلَمْ يَزَلْ مُقْبِلًا عَلَيْهِمَا بِوَجْهِهِ وَ يَقُولُ لِلذُّنُوبِ تَحَاتَّ عَنْهُمَا فَتَحَاتَّ يَا أَبَا حَمَزَةَ كَمَا يَتَحَاتُّ الْوَرَقُ عَنِ الشَّجَرِ فَيُفْتَرِقَانِ وَ مَا عَلَيْهِمَا مِنْ ذَنْبٍ؛ مگر نمی دانی که چون مؤمن گردش کند و سپس به برادرش دست دهد خدا توجه خود را به سوی آن ها افکند و همواره به آن ها رو آورد و بگناهان فرماید: از آن ها فروریزید، - ای ابا حمزه- سپس گناهان مانند برگ درخت فروریزند و آن ها خالی از گناه از یک دیگر جدا شوند.»

هشام بن سالم گوید: از امام صادق (علیه السلام) حد مصافحه را پرسیدم، فرمود:

«دَوْرٌ نَحْلَةٌ؛ گردش درو درخت خرماست (یعنی اگر چه به مقدار گردش دور درخت خرما از یک دیگر جدا شوند مستحب است با یک دیگر مصافحه کنند).»

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِينَ إِذَا تَوَارَى أَحَدُهُمَا عَنْ صَاحِبِهِ بِشَجَرَةٍ ثُمَّ التَّقِيَا أَنْ يَتَصَافَحَا؛ برای مؤمنین سزاوار است که چون یکی از آن ها از رفیقش به فاصله درختی نهان شد و سپس به هم برخوردند مصافحه کنند.»

آن حضرت (علیه السلام) در حدیثی دیگر فرمود: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) إِذَا لَقِيَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيُسَلِّمْ عَلَيْهِ وَ لِيُصَافِحْهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَكْرَمَ بِذَلِكَ الْمَلَائِكَةَ فَاصْنَعُوا صُنْعَ الْمَلَائِكَةِ؛ رسول خدا (صلى الله عليه و اله): فرمود: چون

یکی از شما برادرش را ملاقات کند باید به او سلام کند و دست بدهد، زیرا خدای عز و جل فرشتگان را بدین عمل گرامی داشته، پس شما هم کار فرشته را بکنید.»

رسول خدا(صلی الله علیه و اله)فرمود:

«إِذَا التَّمَيْتُمْ فَتَلَاقُوا بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَافِحِ وَإِذَا تَفَرَّقْتُمْ فَتَفَرَّقُوا بِالِاسْتِغْفَارِ(1)؛ چون به یکدیگر برخوردید با سلام کردن و مصافحه برخوردید، و چون از یک دیگر جدا شوید با آمرزش خواهی جدا شوید.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«كَأَنَّ الْمُسْتَلِمُونَ إِذَا غَزَوْا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه و اله) وَ مَرُّوا بِمَكَانٍ كَثِيرِ الشَّجَرِ ثُمَّ خَرَجُوا إِلَى الْفَضَاءِ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ فَتَصَافَحُوا؛ همه مسلمانان با رسول خدا(صلی الله علیه و اله) به جنگ می رفتند و به جای پر درختی می گذشتند و سپس به فضای باز می رسیدند به یکدیگر نگریسته و مصافحه می کردند.»

امام باقر(علیه السلام) فرمود:

«إِذَا صَافَحَ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ فَالَّذِي يَلْزِمُ التَّصَافِحَ أَكْبَرُ أَجْرًا مِنَ الَّذِي يَدْعُ أَلَا وَإِنَّ الدُّنُوبَ لَتَتَحَاتُّ فِيمَا بَيْنَهُمْ حَتَّى لَا يَبْقَى ذَنْبٌ؛ هر گاه مردی با رفیقش دست دهد، آن که دستش را ننگه دارد، اجرش بیش تر است از آن که رها می کند، و آگاه باش که گناهان از آن ها بریزد تا آن جا که گناهی باقی نماند.»

اسحاق بن عمار گوید: خدمت امام صادق(علیه السلام) رسیدم، حضرت با ترش روئی به من نگریست، عرض کردم: سبب دگرگونی شما با من چیست؟ فرمود:

«الَّذِي غَيْرَكَ لِإِخْوَانِكَ بَلَّغَنِي يَا إِسْحَاقُ أَنَّكَ أَقْعَدْتَ بِبَابِكَ بَوَّابًا يَرُدُّ عَنْكَ فُقَرَاءَ

ص: 164

1- . بان تقولوا: غفر الله لك مثلاً.

الشَّيْعَةَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِي دَاكِ إِنِّي خِفْتُ الشَّهْرَةَ فَقَالَ أَفَلَا خِفْتَ الْبَلِيَّةَ أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا اتَّقَيَا فَتَصَافَحَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرَّحْمَةَ عَلَيْهِمَا فَكَانَتْ تَسَدُّ عَمَّهُ وَتَسْعُونَ (1) لِأَسَدِهِمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ فَإِذَا تَوَافَقَا (2) عَمَرْتُهُمَا الرَّحْمَةُ فَإِذَا فَعَدَا يَتَحَدَّثَانِ قَالَ الْحَفْظَةُ بَعْضُهَا لِبَعْضٍ اعْتَرَلُوا بِنَا فَعَلَّ لَهُمَا سِرًّا وَقَدْ سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا فَقُلْتُ أَلَيْسَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ «مَا يُلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (3) فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ إِنَّ كَانَتْ الْحَفْظَةُ لَا تَسَدُّ مَعُ فَإِنَّ عَالِمَ السَّرِّ يَسَدُّ مَعُ وَيَرَى؛ أَنْ چِه تورا با برادرانت دگرگون ساخته، ای اسحاق به من خبر رسیده که در منزلت دربان گذاشته ای تا فقراء شیعه را راه ندهند. عرض کردم: قربانت، من از شهرت ترسیدم، فرمود: از بلیه نترسیدی؟ مگر نمی دانی که چون دو مؤمن ملاقات کنند و مصافحه نمایند، خدای عز و جل بر آن ها رحمت نازل کند که نود و نه قسمت آن برای آن که رفیقش را دوست تر دارد باشد و چون در دوستی برابر باشند [با هم بایستند] رحمت خدا ایشان را فرا گیرد، و چون برای مذاکره بنشینند، برخی از فرشتگان نگاهبان آن ها برخی دیگر گویند از این ها کناره گیریم، شاید رازی داشته باشند که خدا بر آن ها پرده کشیده باشد. عرض کردم: مگر خدای عز و جل نمی فرماید: «به گفتاری دم نزنند جز آن که نزد او رقیب حاضر باشد» فرمود: ای اسحاق! اگر نگاهبانان نشوند، خدای عالم السَّرِّ بشنود و ببیند.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«مَا صَافَحَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ) رَجُلًا قَطُّ فَتَنَزَعَ يَدَهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَنْزَعُ يَدَهُ

ص: 165

1- . في بعض نسخ الحديث «تسعون» و هو الانسب. و ليس في بعض النسخ الحديث «فكانت».

2- . في بعض النسخ «توافقا».

3- . ق / 18.

مِنْهُ (1): رسول خدا (صلی الله علیه و اله) هرگز با مردی مصافحه نمی کرد، جز آن که دست خود را از دست او نمی کشید، تا وقتی که او دست خود را از دست حضرت می کشید.»

زراره گوید: شنیدم امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُوصَفُ وَكَيْفَ يُوصَفُ وَقَالَ فِي كِتَابِهِ «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (2) فَلَا يُوصَفُ بِقَدْرٍ إِلَّا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ وَإِنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لَا يُوصَفُ وَكَيْفَ يُوصَفُ عَبْدٌ احْتَجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِسَبْعِ (3) وَجَعَلَ طَاعَتَهُ فِي الْأَرْضِ كَطَاعَتِهِ فِي السَّمَاءِ فَقَالَ «وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (4) وَمَنْ أَطَاعَ هَذَا فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَانِي وَفَوَضَ إِلَيْهِ وَإِنَّا لَا نُوصَفُ وَكَيْفَ يُوصَفُ قَوْمٌ رَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَهُوَ الشُّكُّ وَالْمُؤْمِنُ لَا يُوصَفُ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَلْقَى أَخَاهُ فِيصَدِّافِحُهُ فَلَا يَزَالُ اللَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا وَالدُّنُوبُ تَتَحَاتُّ عَنْ وُجُوهِهِمَا كَمَا يَتَحَاتُّ الْوَرَقُ عَنِ الشَّجَرِ؛ خدای عز و جلّ وصف نشود، چگونه او را توان وصف نمود، که خود در کتابش فرماید: «خدا را چنان که شایسته اندازه او است اندازه نکردند» پس به هر اندازه ای که وصف شود، خود بزرگ تر از آن است و پیغمبر (صلی الله علیه و اله) نیز وصف نشود، چگونه وصف توان کرد بنده ای که خدای عز و جلّ به هفت آسمان پوشیده گشته و اطاعت او را در زمین چون اطاعتش در آسمان قرار داده و فرموده است: «هر چه پیغمبر برای شما آورد آن را بگیریید و از هر چه منعتان کرد باز ایستید» و هر که اطاعت این پیغمبر کند مرا اطاعت کرده و هر که نافرمانی او کند مرا نافرمانی کرده،

ص: 166

1- . يدل على استحباب عدم نزع اليد قبل صاحبه كما مر.

2- . حجّ / 74.

3- . اختلف الشراح في معنى السبع على وجوه ولا يخلو الجميع من التشويش والخبط.

4- . حشر / 71.

و نیز کار را به او واگذار فرمود و ما (ائمه هدی(علیهم السلام) نیز وصف نشویم، چگونه توان وصف نمود گروهی را که خدا پلیدی را که شك است از ایشان برداشته و مؤمن هم وصف نشود، زیرا مؤمن برادرش را ملاقات کند و با او مصافحه نماید پس همواره خدا بایشان توجه نماید و گناهان از رخسارشان چون برگ از درخت بریزد.»

شرح: کیف یوصف عبد احتجب الله عز و جل:

مرحوم مجلسی در باره این جمله چهار احتمال ذکر نموده که یکی از آن ها این است که: خدای عزّ و جلّ بهفت آسمان از خلقتش پوشیده گشته (و این کنایه از بیان کمال لطافت و تعالی ذات الهی است نسبت بمخلوق) و پیغمبر(صلی الله علیه و اله) را خلیفه خود در زمین قرار داده و اطاعت او را مانند اطاعت خود ساخته و امور مخلوقش را به او واگذار فرموده است، پس امر و نهی و وحی و مقدرات خدای تعالی که مانند خودش بهفت آسمان پوشیده و در حجاب گشته است به وسیله سفیر و رسول او برای خلق آشکار می گردد.

امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

«إِذَا التَّقَى الْمُؤْمِنَانِ فَتَصَافَحَا أَقْبَلَ اللَّهُ بِوَجْهِهِ عَلَيْهِمَا وَتَتَحَاتُّ الذُّنُوبُ عَنْ وُجُوهِهِمَا حَتَّى يَفْتَرِقَا؛ چون دو مؤمن به هم برخوردند و مصافحه کنند، خدا به آن ها رو کند و گناهان از چهره آن ها بریزد تا از يك ديگر جدا شوند.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«تَصَافَحُوا فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالسَّخِيمَةِ(1)؛ با يك ديگر مصافحه کنید، زیرا مصافحه کینه را می برد.»

ص: 167

«لَقِيَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و اله) حُذَيْفَةَ فَمَدَّ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و اله) يَدَهُ فَكَفَّ حُذَيْفَةَ يَدَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و اله) يَا حُذَيْفَةُ بَسَّ طُتُّ يَدِي إِلَيْكَ فَكَفَفْتُ يَدَكَ عَنِّي فَقَالَ حُذَيْفَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِيَدِكَ الرَّغْبَةُ(1) وَ لَكِنِّي كُنْتُ جُنْبًا فَلَمْ أَحِبَّ أَنْ تَمَسَّ يَدِي يَدَكَ وَ أَنَا جُنْبٌ فَقَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و اله) أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ الْمُسْلِمِينَ إِذَا التَّقِيَا فَتَصَافَحَا تَحَاتَّتْ ذُنُوبُهُمَا كَمَا يَتَحَاتُّ وَرَقُ الشَّجَرِ؛ پیغمبر(صلى الله عليه و اله) به حذیفه برخورد و دستش را برای مصافحه دراز کرد، حذیفه دست خود را باز گرفت، پیغمبر(صلى الله عليه و اله) فرمود: ای حذیف من دست به سوی تو دراز کردم و تو دست خود را از من باز گرفتی؟ حذیفه عرض کرد: یا رسول الله! به دست شما شوق و رغبت است، ولی من جنب بودم و دوست نداشتم دستم با جنابت به دست شما رسد، پیغمبر(صلى الله عليه و اله) فرمود: مگر نمی دانی که چون دو مسلمان به هم برخوردند و مصافحه کنند گناهان شان مانند برگ درخت بریزد.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَقْدِرُ(2) أَحَدٌ قَدْرَهُ وَ كَذَلِكَ لَا يَقْدِرُ قَدْرَ نَبِيِّهِ وَ كَذَلِكَ لَا يَقْدِرُ قَدْرَ الْمُؤْمِنِ إِنَّهُ لِيَلْقَى أَخَاهُ فَيَصَافِحُهُ فَيَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمَا وَ الذُّنُوبُ تَتَحَاتُّ عَنْ وُجُوهِهِمَا حَتَّى يَفْتَرِقَا كَمَا تَتَحَاتُّ الرِّيحُ الشَّدِيدَةُ الْوَرَقَ عَنِ الشَّجَرِ؛ کسی قدر خدای عز و جل را نداند و نیز قدر پیغمبرش را نداند و قدر مؤمن را هم نداند، مؤمن برادرش را ملاقات کند و با او مصافحه نماید، سپس خدا به آن ها نظر کند و گناهان از رخسارشان بریزد تا از يك دیگر جدا شوند، چنان که تند باد برگ را از درخت فروریزد.»

ص: 168

1- . «بيدك الرغبة» كان الباء بمعنى «في» أي يرغب جميع الخلق في مصافحة يدك الكريمة.

2- . على بناء الفاعل كيضرب «قدره» منصوب و مفعول مطلق للنوع أي حق قدره.

رفاعه گوید: شنیدم امام (علیه السلام) می فرماید:

«مُصَافِحَةُ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ مُصَافِحَةِ الْمَلَائِكَةِ؛ مصافحه کردن مؤمن از مصافحه ملائکه بهتر است (کنایه از این که مقام مؤمن از مقام فرشته برتر است)». 87. تعامل، معانقه و در آغوش گرفتن یکدیگر

پیرامون موضوع «تعامل، معانقه و در آغوش گرفتن یکدیگر» روایات زیر در کتاب شریف «اصول کافی» آمده است: (1)

در روایات ائمه هدی (علیهم السلام) آمده است:

امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) فرمودند:

«أَيُّمَا مُؤْمِنٍ خَرَجَ إِلَى أَخِيهِ يُزُورُهُ (2) عَارِفًا بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَسَنَةً وَ مُحِيتَ عَنْهُ سَيِّئَةٌ وَ رُفِعَتْ لَهُ دَرَجَةٌ وَ إِذَا طَرَقَ الْبَابَ فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ فَإِذَا التَّقِيَا وَ تَصَافَحَا وَ تَعَانَقَا أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا بِوَجْهِهِ ثُمَّ بَاهَى بِهِمَا الْمَلَائِكَةَ فَيَقُولُ انظُرُوا إِلَى عَبْدِي تَزَاوَرَا وَ تَحَابَّأ فِي حَقِّ عَلِيِّ آلَا أُعَذِّبُهُمَا بِالنَّارِ بَعْدَ هَذَا الْمَوْقِفِ فَإِذَا انصَرَفَ شَيَّعَهُ الْمَلَائِكَةُ عَدَدَ نَفْسِهِ وَ خُطَاهُ (3) وَ كَلَامِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَ بَوَائِقِ الْآخِرَةِ إِلَى مِثْلِ تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ قَابِلٍ (4) فَإِنْ مَاتَ فِيمَا بَيْنَهُمَا أُعْفِيَ مِنَ الْحِسَابِ وَ إِنْ كَانَ الْمَزُورُ

ص: 169

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 184.

2- . «یزوره» حال مقدره. «عارفا» حال محققة عن فاعل خرج، و كان المراد بعرفان حقه أن يعلم فضله و أن له حق الزيارة و الرعاية و الإكرام فيرجع إلى أنه زاره لذلك و ان الله تعالى جعل له حقا عليه، لا للاغراض الدنيوية.

3- . «خطاه» بالضم قال الجوهري: الخطوة بالضم ما بين القدمين و جمع القلة خطوات و خطوات و الكثير خطا. و الخطوة بالفتح المرة الواحدة و الجمع خطوات بالتحريك و خطاء.

4- . ذكر الليلة يمكن أن يكون ايماء إلى أن الزيارة الكاملة هي أن يتم عنده إلى الليل أو لان العرب تضبط التواريخ بالليالي أو لأنهم كانوا للتقية يتزاورون بالليل.

يَعْرِفُ مِنْ حَقِّ الزَّائِرِ مَا عَرَفَهُ الزَّائِرُ مِنْ حَقِّ الْمَزُورِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ؛ هر مؤمنی که برای زیارت برادرش بیرون شود و حق او را بشناسد، در برابر هر گامی که بردارد، خدا يك حسنه به او دهد و يك گناه از او بزدايد و يکدرجه او را بالا برد، و چون در خانه اش را بکوبد، درهای آسمان برایش گشوده شود (مقدمات آمدن رحمت آماده شود) و چون ملاقات و مصافحه و معافه کنند، خدا به آن ها روی آورد، سپس به وجود آن ها بر فرشتگان ببالد و فرماید: دو بنده ام را بنگرید که برای من يك ديگر را ملاقات کردند و دوستی نمودند، بر من سزاست که پس از این ایستگاه ایشان را باتش عذاب نکنم، و چون برگردد بشماره نفس کشیدن و گام ها و کلماتش فرشته او را بدرقه کنند و تا فردای آن شب او را از بلاء دنیا و آسیب های آخرت نگهدارند، و اگر در آن میان بمیرد از حساب برکنار باشد، و اگر مؤمن زیارت شده هم حق زیارت کننده را چون او بشناسد، مانند پاداش او برایش باشد.»

امام صادق(عليه السلام) فرمود:

«إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا اعْتَنَقَا عَمَرْتَهُمَا الرَّحْمَةُ فَإِذَا التَزَمَا لَا يُرِيدَانِ بِذَلِكَ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ وَ لَا يُرِيدَانِ غَرَضًا مِنْ أَعْرَاضِ الدُّنْيَا قِيلَ لَهُمَا مَغْفُورًا لَكُمَا فَاسْتَأْنَفَا (1) فَإِذَا أَقْبَلَا عَلَى الْمُسَاءِ لَيْلَةَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ بَعْضُهُمَا لِبَعْضٍ تَنَحَّوْا عَنْهُمَا فَإِنَّ لَهُمَا سِرًّا وَقَدْ سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا قَالَ إِسْحَاقُ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِي ذَاكَ فَلَا يُكْتَبُ عَلَيْهِمَا لَفْظُهُمَا وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (2) قَالَ فَتَنَفَّسَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) الصُّعْدَاءُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى أَخْضَلَتْ دُمُوعُهُ لِحَيْتَهُ وَقَالَ يَا إِسْحَاقُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنَّمَا أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ تَعْتَزَلَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقْيَا إِجْلَالًا لَهُمَا وَإِنَّهُ وَإِنْ كَانَتِ الْمَلَائِكَةُ لَا تَكْتُبُ لَفْظَهُمَا

ص: 170

1- . استأنف الشيء أخذ فيه وابتداً و منه استأنف الدعوى اي أعادها في مجلس الاستيناف.

2- . ق / 18.

وَلَا تَعْرِفُ كَلَامَهُمْ فَأَيُّهُ يَعْرِفُهُ وَيَحْفَظُهُ عَلَيْهِمَا عَالِمُ السِّرِّ وَالْأَخْفَى؛ چون دو مؤمن يك ديگر را در آغوش کشند رحمت خدا آن ها را فرا گیرد و چون به يكدیگر چسبند و از آن جز رضای خدا نخواهند و غرض دنیوی نداشته باشند، به آن ها گفته شود: آمرزیده شدید، عمل را از سر گیرید (کنایه از این که نامه گناهان گذشته شما باطل شد) و چون با يك ديگر وارد گفتگو شوند، فرشتگان با هم گویند: از آن ها دور شوید که رازی دارند و خدا بر آن ها پرده انداخته است. اسحاق گوید: عرض کردم: قربانت گردم، بنا بر این گفتار آن ها نوشته نشود، در صورتی که خدای عزّ و جلّ فرماید: «کلمه ای نگوید جز آن که رقیب و عتیدی نزد وی حاضر باشند» امام صادق (علیه السلام) آه عمیقی کشید، سپس گریست تا اشکش ریشش را تر کرد و فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی برای احترام آن دو مؤمن به فرشتگان دستور داد که چون به ملاقات يك ديگر روند، از آن ها دور شوند، و اگر چه فرشتگان الفاظ آن ها را ننویسند و سخنشان را ندانند، ولی خدای دانای راز و نهان تر از راز سخن آن ها را بداند و حفظ کند.» 88. بوسیدن برادران دینی، از روی محبت

پیرامون موضوع «بوسیدن برادران دینی، از روی محبت» روایات زیر در کتاب شریف «اصول کافی» آمده است: (1)

یونس بن ظبیان گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ لَكُمْ لِنُورًا (2) تُعْرِفُونَ بِهِ فِي الدُّنْيَا حَتَّىٰ إِنْ أَحَدَكُمْ إِذَا لَقِيَ أَخَاهُ قَبْلَهُ فِي مَوْضِعِ النُّورِ مِنْ جَبْهَتِهِ؛ شما (شیعیان) را نور است که به وسیله آن در دنیا شناخته شوید، تا آن جا که هر گاه یکی از شما برادرش را ملاقات کند، محل نور را در پیشانی او بوسد.»

ص: 171

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 165.

2- . في بعض النسخ «نورا».

شرح: شناختن شیعیان را به وسیله نور پیشانی مختص بانمه و فرشتگان و خواص اهل ایمان ست و آیه شریفه «سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» مؤید این معناست و از این رو محل نور در این روایت محل سجده معین شده است.

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«لَا يُقَبَّلُ رَأْسُ أَحَدٍ وَلَا يَدُهُ إِلَّا يَدُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) أَوْ مَنْ أُرِيدَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله)؛ نباید بوسیده شود سر کسی و نه دست او مگر دست رسول خدا(صلى الله عليه و اله) را یا کسی که از او رسول خدا(صلى الله عليه و اله) مقصود باشد (مانند ائمه(عليهم السلام) و سادات و علما بنا بقولی، ولی نسبت به دیگران هم قائل به حرمتی دیده نشده است).»

صاحب سابری گوید: خدمت امام صادق(علیه السلام) رسیدم و دستش را گرفتم و بوسیدم، حضرت فرمود:

«أَمَّا إِنَّهَا لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ؛ آگاه باش که این (بوسیدن دست) جز نسبت به پیغمبر و وصی پیغمبر شایسته نیست.»

یونس بن یعقوب گوید: به امام صادق(علیه السلام) عرض کردم: دستت را به من ده تا ببوسم، حضرت دستش را به من داد، سپس عرض کردم: قربانت، سرت را، حضرت پیش آورد و من بوسیدم، سپس عرض کردم قربانت پاهایت را، حضرت سه بار، فرمود:

«أَقْسَمْتُ أَقْسَمْتُ أَقْسَمْتُ ثَلَاثًا وَ بَقِيَّ شَيْءٌ وَ بَقِيَّ شَيْءٌ وَ بَقِيَّ شَيْءٌ (1)؛ سوگند دهم

ص: 172

1- (3) «أقسمت» ممکن آن يكون على صيغة المتكلم و يكون إخباراً، أي حلفت أن لا أعطى رجلى أحدا يقبلها اما لعدم جوازه أو لعدم رجحانه أو للتقية وقوله: «بقي شيء» استفهام على الإنكار، أي هل بقي احتمال الرخصة و التجويز بعد القسم. و يمكن أن يكون إنشاء للقسم و مناشدة أي أقسم عليك أن تترك ذلك للوجه المذكورة و هل بقي بعد مناشدتي إياك من طلبك التقبيل شيء أو لم يبق بعد تقبيل اليد و الرأس شيء تطلبه، و يحتمل أن يكون المراد بقوله: «بقي شيء» التعريض بيونس و أمثاله أي بقي شيء آخر سوى هذه التواضعات الرسمية و التعظيمات الظاهرية و هو السعى في تصحيح العقائد القلبية و متابعتنا في جميع اعمالنا و أقوالنا و هي أهم من هذا الذي تهتم به لأنه عليه السلام كان يعلم انه سيضل و يصير فطحياً.

تورا (که از بوسیدن پا بگذری) آیا چیزی مانده، آیا چیزی مانده، آیا چیزی مانده؟ (یعنی بعد از بوسیدن دست و سر عضو دیگری شایسته بوسیدن نیست).»

حضرت ابو الحسن (علیه السلام) فرمود:

«مَنْ قَبَّلَ لِلرَّحِمِ ذَا قَرَابَةٍ فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَقُبْلَةُ الْأَخِ عَلَى الْخَدِّ وَقُبْلَةُ الْإِمَامِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ؛ هر که به خاطر خویشاوندی فامیلش را ببوسد باکی بر او نیست (زیرا نظر شهوت و غرض باطلی در میان نیست) و بوسیدن برادر (نسبی یا ایمانی) بر گونه او و بوسیدن امام بر میان دو چشم او است (یعنی شایسته است که گونه برادر و میان دو چشم امام را بوسید).»

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«لَيْسَ الْقُبْلَةُ عَلَى الْقِمِّ إِلَّا لِلزَّوْجَةِ أَوْ الْوَلَدِ الصَّغِيرِ؛ بوسیدن دهن سزاوار نیست جز نسبت به همسر یا فرزند خردسال.» (1)

89. مذاکره و گفتگوی مفید، بین برادران

پیرامون موضوع «مذاکره و گفتگوی مفید بین برادران» روایات زیر در کتاب شریف «اصول کافی» آمده است: (2)

ابن ابی حمزه گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود:

«شِبَعَتْنَا الرَّحْمَاءُ بَيْنَهُمُ الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا ذَكَرُوا اللَّهَ إِنَّ ذِكْرَنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ إِنَّا إِذَا

ص: 173

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، مترجم: جواد مصطفوی، ج 3، ص: 267.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 189.

ذِكْرُنَا ذِكْرَ اللَّهِ وَإِذَا ذُكِرَ عَدُوْنَا ذُكِرَ الشَّيْطَانُ؛ شیعیان ما با خود مهربانند، چون تنها باشند خدا را یاد کنند [همانا یاد ما یاد خداست] هر گاه ما یاد شویم خدا یاد شود و چون دشمن ما یاد شود، شیطان یاد شود.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«تَزَاوَرُوا فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذِكْرًا لِأَحَادِيثِنَا وَ أَحَادِيثَنَا تُعْطَفُ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَإِنْ أَخَذْتُمْ بِهَا رَشِدْتُمْ وَ نَجَوْتُمْ وَ إِنْ تَرَكْتُمُوهَا صَدَّ لِمَتِّمْ وَ هَلَكْتُمْ فَخُذُوا بِهَا وَ أَنَا بِهِ نَجَاتِكُمْ زَعِيمٌ؛ به زیارت يك دیگر روید، زیرا زیارت شما از يك دیگر زنده گردانیدن دل های شما و یاد نمودن احادیث ماست، و احادیث ما شما را به هم متوجه می سازد، پس اگر به آن ها عمل کنید، هدایت و نجات یابید. و اگر آن ها را ترك کنید گمراه و هلاک شوید، پس به آن ها عمل کنید، و من ضامن نجات شمايم.»

عباد بن کثیر گوید: به امام صادق(علیه السلام) عرض کردم: داستان سرائی را دیدم که داستان می سرود و می گفت: این است آن مجلسی که هر که در آن نشیند شقی نگردد، امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَخْطَأْتُ أَسَدَ تَاهُهُمُ الْحُفْرَةَ إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ سِوَى الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ فَإِذَا مَرُّوا بِقَوْمٍ يَذْكُرُونَ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ قَالُوا قِفُوا فَقَدْ أَصَبْتُمْ حَاجَتَكُمْ فَيَجْلِسُونَ فَيَتَفَقَّهُونَ مَعَهُمْ فَإِذَا قَامُوا عَادُوا مَرْضَاهُمْ وَ شَهِدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ تَعَاهَدُوا غَائِبَهُمْ فَذَلِكَ الْمَجْلِسُ الَّذِي لَا يَشْقَى بِهِ جَلِيسٌ؛ هیهات هیهات، به خطا رفتی (استاهم الحفرة)(1) همانا برای خدا جز کرام کاتبین (2) فرشتگانی است سیاح که چون

ص: 174

1- . در لغت عربی این جمله در موردی گفته می شود که سخن یابوه و نامربوطی از دهن شخصی در آید.

2- . فرشتگان بزرگواری که کار آن ها نوشتن است.

به مردمی برخوردارند که از محمد و آل محمد یاد کنند، گویند: بایستید که به حاجت خود رسیدید، سپس می نشینند و با آن ها دانش آموزند، و چون برخیزند از بیمارانشان عبادت کنند و بر سر مرده های شان حاضر شوند و از غائبشان خبرگیری کنند. این ست مجلسی که هر که در آن نشیند شقی نگردد.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ فِي السَّمَاءِ لَيَطَّلِعُونَ إِلَى الْوَاحِدِ وَالْإِثْنَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ وَهُمْ يَذْكُرُونَ فَضْلَ آلِ مُحَمَّدٍ قَالَ فَتَقُولُ أَمَا تَرَوْنَ إِلَى هَؤُلَاءِ فِي قَلْبِهِمْ وَكَثْرَةَ عَدُوِّهِمْ يَصِفُونَ فَضْلَ آلِ مُحَمَّدٍ (عليهم السلام) قَالَ فَتَقُولُ الطَّائِفَةُ الْأُخْرَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ؛ برخی از فرشتگان آسمان به يك و دو و سه تن (از ساکنان زمین) که فضل آل محمد را ذکر می کنند سرکشی می کنند و می گویند: نمی بینید این ها را که با وجود کمی خود و بسیاری دشمنشان فضل آل محمد (صلی الله علیه و اله) را می ستایند، سپس دسته دیگر از فرشتگان گویند: این فضل خداست که به هر که خواهد می دهد و خدا صاحب فضل بزرگست.»

میسر گوید: امام باقر (علیه السلام) به من فرمود:

«أَتَخْلُونَ وَتَتَحَدَّثُونَ وَتَقُولُونَ مَا شِئْتُمْ فَقُلْتُ إِي وَاللَّهِ إِنَّا لَنَخْلُو وَنَتَحَدَّثُ وَتَقُولُ مَا شِئْنَا فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي مَعَكُمْ فِي بَعْضِ تِلْكَ الْمَوَاطِنِ أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّ رِيحَكُمْ وَأَزْوَاحَكُمْ وَإِنِّكُمْ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَدِينِ مَلَائِكَتِهِ فَأَعِينُوا بَوْرِعٍ وَاجْتِهَادٍ؛ آیا شما خلوت می کنید و گفتگو می نمائید و هر چه خواهید می گوئید؟ عرض کردم: آری به خدا که ما خلوت می کنیم (در مجلس خالی از مخالف و بیگانه انجمن می کنیم) و گفتگو نموده هر چه خواهیم (از مختصات شیعه) می گوئیم، فرمود: همانا به خدا من دوست دارم

که در بعضی از آن مجالس با شما باشم، همانا به خدا که من بوی شما و نسیم شما (عقاید و اقوال شما) را دوست دارم، و شماست که دین خدا و دین ملائکه او را دارید، پس (مرا بشفاعت و کفالت خود با) پرهیز از حرام و کوشش در طاعات کمک کنید.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«مَا اجْتَمَعَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَصَاعِدًا إِلَّا حَضَرَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مِثْلُهُمْ فَإِنْ دَعَوْا بِخَيْرٍ آمَنُوا وَإِنْ اسْتَعَاذُوا مِنْ شَرٍّ دَعَا اللَّهُ لِيَصْرِفَهُ عَنْهُمْ وَإِنْ سَأَلُوا حَاجَةً تَشَاءُ إِلَى اللَّهِ وَسَأَلُوهُ فَصَاءَهَا وَ مَا اجْتَمَعَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْجَاهِلِينَ إِلَّا حَضَرَ لَهُمْ عَشْرَةٌ مِنْ الشَّيَاطِينِ فَإِنْ تَكَلَّمُوا تَكَلَّمَ الشَّيْطَانُ بِأَنْ يَنْحُوَ كَلَامَهُمْ وَإِذَا صَدَّ حِكْمًا صَدَّ حِكْمًا مَعَهُمْ وَإِذَا نَالُوا مِنَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ نَالُوا مَعَهُمْ فَمَنْ ابْتُلِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ فَإِذَا خَاصُوا فِي ذَلِكَ فَلْيَتَّقِمْ وَلَا يَكُنْ شِرْكَ شَيْطَانٍ وَلَا جَلِيسَهُ فَإِنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَقُومُ لَهُ شَيْءٌ وَ لَعْنَتُهُ لَا يَرُدُّهَا شَيْءٌ ثُمَّ قَالَ ص فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيُنْكِرْ بِقَلْبِهِ وَ لِيَتَّقِمْ وَ لَوْ حَلَبَ شَاةً أَوْ فُوقَ نَاقَةٍ؛ هر گاه سه تن یا بیش تر از مؤمنین انجمن کنند، به همان شماره از فرشتگان حاضر شوند، تا اگر آن ها دعای خیری کنند فرشتگان آمین گویند و اگر از شری پناهی جویند، فرشتگان دعا کنند تا خدا آن شر را از آن ها بگرداند و اگر حاجتی سؤال کنند، نزد خدا شفاعت کنند و قضای آن را از خدا بخواهند. و هر گاه سه تن از منکرین (ولایت آل محمد (صلی الله علیه و اله) یا بیش تر انجمن کنند ده برابر آن ها از شیاطین حاضر شوند تا اگر سخنی گویند شیاطین هم مانند سخن آن ها گویند و چون بخندند، شیاطین هم بخندند، و هر گاه از اولیاء خدا بدگوئی کنند، شیاطین هم بدگوئی کنند. پس هر کس از مؤمنین که گرفتار آن ها شود، چون در این مطالب وارد شدند باید برخیزد و شریک و هم نشین شیطان نشود، زیرا در برابر غضب خدای عزّ و جلّ چیزی یارای مقاومت ندارد و لعنت خدا را چیزی باز نگرداند، سپس آن حضرت (علیه السلام)

فرمود: و اگر نتواند باید بدل انکار کند و برخیزد هر چند به قدر دوشیدن گوسفند و یا شتری باشد.»

شرح: مقصود از جمله اخیر این است که هر گاه نتواند از اول مجلس برخیزد باید تا زمانی که باکراه در آن مجلس نشسته انکار قلبی خود را اظهار دارد و هر گاه برخاستن ممکن شد بلافاصله برخیزد اگر چه چند لحظه ای از آخر مجلس باشد تا مخالفت عملی خود را هم اظهار داشته در زمره آن ها محسوب نشود.

ابی المفرا گوید: شنیدم حضرت ابو الحسن (علیه السلام) می فرمود:

«لَيْسَ شَيْءٌ أَثَمَّكَ لِإِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ مِنْ زِيَارَةِ الْإِخْوَانِ فِي اللَّهِ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ قَالُوا وَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَلْتَقِيَانِ فَيَذْكُرَانِ اللَّهَ ثُمَّ يَذْكُرَانِ فَضَلْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ إِبْلِيسَ مَضْغَةٌ لَحْمٍ إِلَّا تَخَدَّحَتْهُ إِنَّ رُوحَهُ لَتَسْتَعِيثُ مِنْ شِدَّةٍ مَا يَجِدُ مِنَ الْأَلَمِ فَتَحُسُّ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَ خَزَانُ الْجَنَانِ فَيَلْعَنُونَهُ حَتَّى لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ إِلَّا لَعَنَهُ فَيَقَعُ خَاسِئًا حَسِيرًا مَدْحُورًا؛(1)

برای شیطان و سپاهیانش چیزی کننده تر از دید و بازدید برادران، يك دیگر برای خدا نیست. فرمود: به راستی که دو مؤمن يك دیگر را ملاقات می نمایند و گفتگوی خدا می کنند سپس گفتگوی برتری ما اهل بیت را می نمایند پس باقی نمی ماند بر صورت ابلیس گوشتی مگر این که فرو ریخته می شود تا آن که روحش استغاثه می کند از شدت آن چه از درد میابد، پس ملائکه آسمان و دربانان بهشت آن را می فهمند و وی را لعنت می کنند تا آن که باقی نمی ماند فرشته مقربی مگر آن که او را لعنت می کند، پس می افتد رانده شده و رنج دیده و دور گشته.

ص: 177

امام باقر(علیه السلام) فرمود:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي وَمَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ؛ رَسُولُ خِدا (صلى الله عليه و اله) فرمود: هر کس مؤمنی را شاد و خوشحال سازد پس به راستی که مرا خوشحال ساخته، و هر کس مرا خوشحال سازد به راستی که خدا را خوشحال نموده.»

امام باقر(علیه السلام) فرمود:

«تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ حَسَنَةٌ وَصَرَفُ الْقَدَى عَنْهُ حَسَنَةٌ وَمَا عُدَّ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ إِدْخَالِ الشُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ؛ لبخند شخص در روی برادر مؤمنش حسنه باشد، و برداشتن خاشاکی از روی وی نیز حسنه باشد، و خدا به چیزی که محبوب تر باشد نزد او از مسرور ساختن مؤمن پرستش نشده.»

آن حضرت(علیه السلام) در روایتی دیگر فرمود:

«إِنَّ فِيهَا تَاجِيَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ عَبْدُهُ مُوسَى (علیه السلام) قَالَ إِنَّ لِي عِبَادًا أُبِيحُهُمْ جَنَّتِي وَأُحْكَمُهُمْ فِيهَا قَالَ يَا رَبِّ وَمَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تُبِيحُهُمْ جَنَّتِكَ وَتُحْكَمُهُمْ فِيهَا قَالَ مَنْ أَدْخَلَ عَلَيَّ مُؤْمِنًا سُرُورًا ثُمَّ قَالَ إِنَّ مُؤْمِنًا كَانَ فِي مَمْلَكَةِ جَبَّارٍ فَوَلَّعَ بِهِ فَهَرَبَ مِنْهُ إِلَى دَارِ الشُّرْكِ فَتَنَزَلَ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ فَأَظْلَمَهُ وَأَزْفَقَهُ وَأَصْدَأَفَهُ فَلَمَّا حَصَرَهُ الْمَوْتُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ وَعَزَّتِي وَجَلَالِي لَوْ كَانَ لَكَ فِي جَنَّتِي مَسَكَنٌ لَأَسَدُ كَنْتِكَ فِيهَا وَلَكِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيَّ مَنْ مَاتَ بِي مُشْرِكًا وَلَكِنْ يَا نَارُ هَيْدِيهِ وَلَا تُؤْذِيهِ وَيُوتَى بِرِزْقِهِ طَرْفِي النَّهَارِ قُلْتُ مِنَ الْجَنَّةِ قَالَ مِنْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ؛ (1) در آن چه که خداوند با بنده خویش موسی(علیه السلام) مناجات کرد این بود: فرمود مرا بندگان است که بهشت خویش بر آنان مباح و ارزانی داشته

ص: 178

ام و ایشان را در آن فرمانروا ساختم. موسی(علیه السلام) عرض کرد پروردگارا اینان کیانند که بهشت خود بر ایشان مباح گردانیدی و آنان را در آن حاکم ساختی؟ فرمود: هر که مؤمنی را خوشحال سازد، آن گاه امام فرمود مؤمنی در مملکت یکی از جباران بود و آن جبار او را تکذیب می نمود و حقیر می شمرد، آن مؤمن از آن دیار ببلاد شرک گریخت و بر یکی از آنان وارد شد وی از او پذیرائی نمود و او را جای داد و مهربانی کرد و میزبانی نمود، پس چون مرگ آن مشرک فرا رسید خداوند به دو الهام کرد که به عزّت و جلال خودم سوگند که اگر برای تو در بهشت محلی بود تو را در آن ساکن می گردانیدم و لیکن بهشت بر مشرک حرام شده است. اما ای آتش او را بترسان لکن مسوزان و آزارش مرسان، و در بامدادان و شامگاه روزی او می رسد، سائل پرسید که از بهشت؟ فرمود از هر کجا که خدا خواهد.»

امام سجاد(علیه السلام) می فرماید:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِذْخَالُ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ؛ رسول خدا(صلى الله عليه و اله) فرمود: به راستی که بهترین اعمال به سوی خداوند عَزَّ وَجَلَّ وارد ساختن سرور و خوشحالی است بر مؤمنین.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«قَالَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ (عليه السلام) إِنَّ الْعَبْدَ مِنْ عِبَادِي لَيَأْتِينِي بِالْحَسَنَةِ فَأُبِيحُهُ جَنَّتِي فَقَالَ دَاوُدُ يَا رَبِّ وَمَا تِلْكَ الْحَسَنَةُ قَالَ يُدْخِلُ عَلَى عَبْدِي الْمُؤْمِنِ سُرُورًا وَلَوْ بِتَمْرَةٍ قَالَ دَاوُدُ يَا رَبِّ حَقٌّ لِمَنْ عَرَفَكَ أَنْ لَا يَقْطَعَ رَجَاءَهُ مِنْكَ؛ خداوند وحی کرد به داود(علیه السلام) که به راستی که بنده ای از بندگان من حسنه ای به جا آورد و به سبب آن بهشت را بر وی مباح گردانم، داود(علیه السلام) عرض کرد پروردگارا کدام است آن حسنه؟ فرمود بر

بنده مؤمن من سرور و خوشحالی وارد سازد اگر چه به يك دانه خرما باشد، داود(علیه السلام) گفت خداوندا سزاوار است کسی را که تو را شناسد امید خود از تو برمی گیرد.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«لَا يَرَى أَحَدَكُمْ إِذَا أَذْخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سُوراً أَنَّهُ عَلَيْهِ أَذْخَلَهُ فَقَطُّ بَلْ وَاللَّهِ عَلَيْنَا بَلْ وَاللَّهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله)؛ کسی از شما چنین مپندارد که چون مؤمنی را شادمان ساخت تنها وی را مسرور ساخته، بلکه به خدا سوگند ما را خوشحال کرده، بلکه به خدا سوگند رسول خدا را شاد نموده.»

ابو الجارود گوید شنیدم از امام باقر(علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِدْخَالَ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ شَبْعَةً مُسْلِمٍ أَوْ قِضَاءَ دَيْنِهِ؛ به راستی که بهترین کارها نزد خدا وارد ساختن سرور است بر مؤمن و آن سیر نمودن مؤمن یا اداء قرض اوست.»

امام صادق(علیه السلام) در حدیثی طولانی فرماید:

«إِذَا بَعَثَ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ قَبْرِهِ خَرَجَ مَعَهُ مِثَالُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ لَهُ الْمِثَالُ لَا تَفْرَحْ وَلَا تَحْزَنْ وَ أُبَشِّرْ بِالسُّرُورِ وَ الْكِرَامَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى يَقِفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَحَاسِبُهُ حِسَاباً يَسِيراً وَ يَأْمُرُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمِثَالُ أَمَامَهُ فَيَقُولُ لَهُ الْمُؤْمِنُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ نِعْمَ الْخَارِجُ خَرَجْتَ مَعِيَ مِنْ قَبْرِي وَ مَا زِلْتُ تُبَشِّرُنِي بِالسُّرُورِ وَ الْكِرَامَةِ مِنَ اللَّهِ حَتَّى رَأَيْتُ ذَلِكَ فَيَقُولُ مَنْ أَنْتَ فَيَقُولُ أَنَا السُّرُورُ الَّذِي كُنْتَ أَذْخَلْتَ عَلَى أَخِيكَ الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا خَلَقَنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ لِأُبَشِّرَكَ؛ (1) چون خدا مؤمن را از گورش در آورد، تمثالی با او خارج شود که در جلو او راه رود، و هر گاه

ص: 180

1- همان

مؤمن یکی از هراس های روز قیامت را بیند، تمثال به او گوید نترس و غم مخور، تو را مژده باد بشادی و کرامت خدای عزّ و جلّ تا در برابر خدای عزّ و جلّ بایستد، خدا هم باسانی از او حساب کشد و به سوی بهشتش فرمان دهد و تمثال در جلوش باشد. مؤمن به او گوید: چه خوب کسی بودی تو که از گور همراه من در آمدی و همواره مرا بشادی و کرامت خدا مژده دادی تا آن را دیدم، سپس گوید: تو کیستی؟ گوید: من آن شادی هستم که در دنیا به برادر مؤمنت رسانیدی خدای عزّ و جلّ مرا از آن شادی آفرید تا تو را مژده دهم.»

محمد بن جمهور گوید: نجاشی مردی دهقان و حاکم اهواز و شیراز بود، یکی از کارمندانش به امام صادق(علیه السلام) عرض کرد: در دفتر نجاشی خراجی به عهده من است و او مؤمن است و فرمانبردن از شما را عقیده دارد، اگر صلاح بدانید برایم به او توصیه ای بنویسید، امام صادق(علیه السلام) نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * سَرَّ أَخَاكَ يَسِّرَكَ اللَّهُ قَالَ فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ عَلَيْهِ دَخَلَ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ فَلَمَّا خَلَا نَاقَهُ الْكِتَابُ وَقَالَ هَذَا كِتَابُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَقَبَّلَهُ وَوَضَعَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ وَقَالَ لَهُ مَا حَاجَتُكَ قَالَ خَرَجَ عَلَيَّ فِي دِيْوَانِكَ فَقَالَ لَهُ وَكَمْ هُوَ قَالَ عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ فَدَعَا كَاتِبَهُ وَآمَرَهُ بِأَدَائِهَا عَنْهُ ثُمَّ أَخْرَجَهُ مِنْهَا وَآمَرَ أَنْ يُثْبِتَهَا لَهُ لِقَابِلٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ سَرَرْتُكَ فَقَالَ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ ثُمَّ آمَرَ لَهُ بِمَرْكَبٍ وَجَارِيَةٍ وَغُلَامٍ وَآمَرَ لَهُ بِتَخْتِ ثِيَابٍ فِي كُلِّ ذَلِكَ يَقُولُ لَهُ هَلْ سَرَرْتُكَ فَيَقُولُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَكُلَّمَا قَالَ نَعَمْ زَادَهُ حَتَّى فَرَغَ ثُمَّ قَالَ لَهُ احْمِلْ فُرْشَ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي كُنْتُ جَالِسًا فِيهِ حِينَ دَفَعْتَ إِلَيَّ كِتَابَ مَوْلَايَ الَّذِي نَاقَلْتَنِي فِيهِ وَارْفَعْ إِلَيَّ حَوَائِجَكَ قَالَ فَفَعَلَ وَخَرَجَ الرَّجُلُ فَصَارَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) بَعْدَ ذَلِكَ فَحَدَّثَهُ الرَّجُلُ بِالْحَدِيثِ عَلَى جِهَتِهِ فَجَعَلَ يُسَرُّ بِمَا فَعَلَ فَقَالَ الرَّجُلُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَانَتْهُ قَدْ سَرَّكَ مَا فَعَلَ بِي فَقَالَ إِي وَاللَّهِ لَقَدْ سَرَّ اللَّهُ

وَ رَسُوْلُهُ؛ (1) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ برادرت را شاد کن تا خدا تو را شاد کند او نامه را گرفت و نزد نجاشی آمد، زمانی که در مجلس عمومی نشست بود، چون خلوت شد نامه را به او داد و گفت: این نامه امام صادق (علیه السلام) است، نجاشی نامه را بوسید و روی دیده گذاشت و گفت: حاجت چیست؟ گفت در دفتر شما خراجی بر من است، نجاشی گفت: چه مقدار است؟ گفت: ده هزار درهم، نجاشی دفتردارش را خواست و دستور داد از حساب خود او بردارد و بدهی او را از دفتر خارج کند و برای سال آینده هم همان مقدار به نام نجاشی بنویسد، سپس به او گفت: آیا تو را شاد کردم؟ گفت: آری قربانت، آن گاه دستور داد به او مرکوب و کنیز و نوکری دهند و نیز دستور داد یک دست لباس به او دادند، و در هر یک از آن ها می گفت تو را شاد کردم؟ او می گفت: آری قربانت، و هر چه او می گفت آری نجاشی میافزود تا از عطا فراغت یافت، سپس گفت: فرش این اتاق را هم که رویش نشسته بودم هنگامی که نامه مولایم را به من دادی برادر و ببر و بعد از این هم حوائج را پیش من آر. مرد فرش را برداشت و خدمت امام صادق (علیه السلام) رفت و جریان را چنان که واقع شده بود گزارش داد، حضرت از رفتار او مسرور می شد مرد گفت: مثل این که نجاشی با این رفتارش شما را هم شادمان کرد؟ فرمود: آری به خدا، خدا و پیغمبرش را هم شاد کرد.»

ابان بن تغلب گوید: از امام صادق (علیه السلام) حق مؤمن را بر مؤمن پرسیدم، فرمود:

«حَقُّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ لَوْ حَدَّثْتَكُمْ لَكَفَرْتُمْ إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ خَرَجَ مَعَهُ مِثَالٌ مِنْ قَبْرِهِ يَقُولُ لَهُ أَشِدُّ بِالْكَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ وَالشُّرُورِ يَقُولُ لَهُ بَشْرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ قَالَ ثُمَّ يَمْضِي مَعَهُ يُبَشِّرُهُ بِمِثْلِ مَا قَالَ وَإِذَا مَرَّ بِهَوْلِ قَالَ لَيْسَ هَذَا لَكَ وَإِذَا مَرَّ بِخَيْرٍ قَالَ هَذَا لَكَ فَلَا يَزَالُ مَعَهُ يُؤْمِنُهُ مِمَّا يَخَافُ وَيُبَشِّرُهُ بِمَا يُحِبُّ حَتَّى يَقِفَ مَعَهُ بَيْنَ

ص: 182

يَدِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا أَمَرَ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ قَالَ لَهُ الْمِثَالُ أَبَشِرْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَمَرَ بِكَ إِلَى الْجَنَّةِ قَالَ فَيَقُولُ مَنْ أَنْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ تُبَسِّرُنِي مِنْ حِينَ خَرَجْتُ مِنْ قَبْرِي وَآسَأْتَنِي فِي طَرِيقِي وَخَبَّرْتَنِي عَنْ رَبِّي قَالَ فَيَقُولُ أَنَا السُّرُورُ الَّذِي كُنْتَ تُدْخِلُهُ عَلَيَّ إِخْوَانِكَ فِي الدُّنْيَا خُلِفْتُ مِنْهُ لِأُبَشِّرَكَ وَأُنَسَّ وَحَشَّتَكَ؛ (1) حق مؤمن بر مؤمن بزرگ تر از این هاست، اگر به شما گویم انکار می کنید، چون مؤمن از گورش در آید، تمثالی همراه او از گور خارج شود و به او گوید تورا مژده باد بکرامت و سرور از جانب خدا، مؤمن گوید: خدا تورا بخیر مژده دهد، سپس آن تمثال همراه او رود و او را هم چنان مژده دهد: چون بامر هراسناکی گذرد. به او گوید: این برای تو نیست و چون به امر خیری بگذرد گوید: این از تو است، هم چنین پیوسته با او باشد و او را از آن چه می ترسد ایمنی و به آن چه دوست دارد مژده دهد تا همراه او در برابر خدای عزَّ و جلَّ بایستد، سپس چون خدا به سوی بهشتش فرمان دهد، تمثال به او گوید تورا مژده باد، زیرا خدای عزَّ و جلَّ دستور بهشت برایت صادر فرمود، مؤمن گوید: تو کیستی خدایت رحمت کند که از هنگامی که از قبر بیرون آمدم همواره مرا مژده دهی و در میان راه انیس من بودی و از به پروردگام به من خبر دادی؟ تمثال گوید: من آن شادی هستم که در دنیا به برادرانت می رسانیدی، من از آن شادی آفریده شدم تا تورا مژده دهم و دلدار ترس تو باشم.»

رسول خدا(صلی الله علیه و اله)فرمود:

«أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ سُرُورٌ [الَّذِي] تُدْخِلُهُ عَلَى الْمُؤْمِنِ تَطَرُّدٌ عَنْهُ جَوْعَتُهُ أَوْ تَكْشِيفُ عَنْهُ كُرْبَتُهُ؛ (2) محبوب ترین اعمال نزد خدا سروری است که به مؤمنی رسانی: گرسنگی او را بزدائی یا گرفتاری او را برداری.»

ص: 183

1- همان

2- همان

«مَنْ أَدْخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سُوراً خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ خَلْقاً فَيَلْقَاهُ عِنْدَ مَوْتِهِ فَيَقُولُ لَهُ أَبَشِّرْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ بِكَرَامَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ ثُمَّ لَا يَزَالُ مَعَهُ حَتَّى يَدْخُلَهُ قَبْرُهُ [يَلْقَاهُ] فَيَقُولُ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ فَإِذَا بُعِثَ يَلْقَاهُ فَيَقُولُ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ لَا يَزَالُ مَعَهُ عِنْدَ كُلِّ هَوْلِ يُبَشِّرُهُ وَ يَقُولُ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ فَيَقُولُ لَهُ مَنْ أَنْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَيَقُولُ أَنَا السُّرُورُ الَّذِي أَدْخَلْتَهُ عَلَى فُلَانٍ؛ هر که به مؤمنی شادی رساند. خدای عز و جل از آن شادی مخلوقی آفریند که هنگام مرگ دیدارش کند و به او گوید: ای دوست خدا مژده باد تو را بکرامت و رضوان خدا، سپس همواره همراه او باشد تا داخل قبرش شود، و به او همان سخن را گوید، و چون از گور برخیزد، به او هم چنان گوید، سپس همواره همراه او باشد و هنگام هر ترسی او را مژده دهد و به او هم چنان گوید، مؤمن به او گوید: تو کیستی خدایت رحمت کند» گوید من آن شادی هستم که به فلانی رسانیدی.» ابن سنان گوید: مردی خدمت امام صادق(علیه السلام) بود و این آیه را قرائت کرد: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كَتَبْنَا فَتَقَدِرْ أِحْتَمَلُوا بُهْتَاناً وَإِنَّمَا مُبِيناً»؛ (1) «کسانی که مردان و زنان مؤمن را به غیر آن چه کرده اند (بدون گناه) آزار دهند، بهتان و گناه آشکاری به گردن گرفته اند.» امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«فَمَا ثَوَابٌ مَنْ أَدْخَلَ عَلَيْهِ السُّرُورَ فَقَلَّتْ جُعِلَتْ فِدَاكَ عَشْرُ حَسَنَاتٍ فَقَالَ إِي وَاللَّهِ وَ أَلْفٌ حَسَنَةٍ؛ پس ثواب کسی که به مؤمنی شادی رساند چیست؟ عرض کردم قربانت ده حسنه. فرمود: آری به خدا و هزار هزار حسنه (یعنی به مقدار افزایش شادی و خلوص نیت و زحمتی که در آن راه تحمل می کند، حسنه افزایش یابد).»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«مَنْ أَدْخَلَ الشُّرُورَ عَلَى مُؤْمِنٍ فَقَدْ أَدْخَلَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) وَ مَنْ أَدْخَلَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) فَقَدْ وَصَلَ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ وَ كَذَلِكَ مَنْ أَدْخَلَ عَلَيْهِ كَرْبًا؛ (1) هر که مؤمنی را شاد کند، آن شادی را برسول خدا(صلى الله عليه و اله) رسانیده و هر که به پیغمبر(صلى الله عليه و اله) شادی رساند، آن شادی را به خدا رسانیده و هم چنین است کسی که به مؤمنی اندوهی رساند.»

و نیز فرمود:

«إِنَّمَا مُسْلِمٌ لِقِيٍّ مُسْلِمًا فَسَرَّهُ سَرَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛ هر مسلمانی که به مسلمانی برخورد و او را شاد کند، خدای عزّ و جلّ را شاد کرده است.»

و باز در روایتی دیگر فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ الْأَعْمَالَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِذْ خَالَ الشُّرُورَ عَلَى الْمُؤْمِنِ إِشْبَاحُ جَوْعَتِهِ أَوْ تَنْفِيسُ كُرْبَتِهِ أَوْ قَضَاءُ دِينِهِ؛ از جمله دوست ترین اعمال نزد خدای عزّ و جلّ شادی رسانیدن به مؤمن است، سیر کردن او از گرسنگی باشد یا رفع گرفتاری او یا پرداخت بدهی اش.»

91. مناعت طبع و عزّت نفس

پیرامون موضوع «مناعت طبع و عزّت نفس» روایات زیر در کتاب شریف «اصول کافی» آمده است: (2)

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

ص: 185

1- همان

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 143.

«شَرَفَ الْمُؤْمِنِ قِيَامُ اللَّيْلِ وَعِزُّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ؛ شَرَفَتْ مُؤْمِنٌ بِهٖ شَبُّ زَنْدَةِ دَارِي اسْتِ وَعِزَّتْ اُو بِهٖ بِي نِيَاذِي وِي اَز مَرْدَمِ اسْت.»

امام صادق(عليه السلام) فرمود:

«إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئاً إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيُنَاسِ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَلَا يَكُونُ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا عِنْدَ اللَّهِ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهُ شَيْئاً إِلَّا أَعْطَاهُ؛ هَرِّ گَاهِ يَكِي اَز شَمَاهَا خَوَاهِدُ كِه چيزي اَز پَروردگارش خَوَاهَش نَكند چَز آن كِه به وِي دَهد، اَز هَمَّهٗ مَرْدَمِ چِشَمِ اَمِيدِ بَپوشد و اَمِيدِي به چَز خَدَاوَنَد نَدَاشْتَه بَاشد، چُون خَدَا اَز دَلَش چَنِين دَانَد، اَز خَدَا چِيزِي نَخَوَاهِد چَز آن كِه به وِي عَطَا كَند.»

امام علی بن الحسین(عليه السلام) فرمود:

«رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَمَنْ لَمْ يَرْجُ النَّاسَ فِي شَيْءٍ وَرَدَّ أَمْرَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ اسْتَجَابَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ؛ هَمَّهٗ وَ هَمَّهٗ خَيْرِ رَا دِيدَم كِه بَرِيدَن طَمَعِ اسْت اَز آن چِه دَر دَسْتِ مَرْدَمِ اسْت وَ هَر كِه دَر هِيچِ چِيزِي به مَرْدَمِ اَمِيدَوَار نَبَاشد وَ كَارِ خُودِ رَا دَر هَرِ چِيزِي به خَدَا بَرگَرْدَانَد، خَدَا عَزَّ وَجَلَّ دَر هَرِ چِيزِي اُو رَا اَجَابَتِ كَند.»

امام صادق(عليه السلام) می فرمود:

«طَلَبُ الْحَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ اسْتِالَابٌ (1) لِلْعِزِّ وَ مَذْهَبَةٌ لِلْحَيَاءِ وَ الْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عِزٌّ لِلْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ وَ الطَّمَعُ هُوَ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ؛ حَاجَتِ خَوَاسْتَنِ اَز مَرْدَمِ بَر بَادِ دَادَن

ص: 186

1- . الاستلاب: الاختلاس أي يصير سببا لسلب العز سريعا.

عزت و بردن حیاء است و نومییدی از آن چه در دست مردم است عزت مؤمن است از نظر دینش و طمع همان فقر حاضر است.»

احمد بن محمد بن ابی نصر، گوید: به امام رضا(علیه السلام) گفتم: قربانت، برایم بنویس به اسماعیل بن داود کاتب، شاید چیزی از او به من برسد. فرمود:

«أَنَا أَضُنُّ بِكَ أَنْ تَطْلُبَ مِثْلَ هَذَا وَ شَبَّهَهُ وَ لَكِنْ عَوَّلَ عَلَيَّ مَالِي؛ من دریغ دارم که چون توئی از او و مانند او حاجتی خواهد، ولی توبه دارائی من اعتماد کن (یعنی اگر حاجت مالی داری از مال من بگیر).»

امام باقر(علیه السلام) فرمود:

«الْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عِزُّ الْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ أَوْ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ حَاتِمٍ؛

إِذَا مَا عَزَمْتَ الْيَأْسَ الْفَيْتَهُ الْغِنَى

إِذَا عَرَفْتَهُ النَّفْسَ وَالطَّمْعَ الْفَقْرُ

نومییدی از آن چه در دست مردم است عزت مؤمن است در دینش، آیا نشنیدی قول حاتم را: چه نومییدی گرفتی بی نیازی یافتی در خود، اگر قدرش بدانی چون طمع فقری است اندر جان.»

امیر المؤمنین(علیه السلام) می فرماید:

«لِيَجْتَمِعَ فِي قَلْبِكَ الْإِفْتِقَارُ إِلَى النَّاسِ وَالْإِسْتِغْنَاءُ عَنْهُمْ فَيَكُونَ افْتِقَارُكَ إِلَيْهِمْ فِي لِينِ كَلَامِكَ وَ حُسْنِ بَشْرِكَ وَ يَكُونَ اسْتِغْنَاؤُكَ عَنْهُمْ فِي نَزَاهَةِ عِرْضِكَ وَ بَقَاءِ عِزِّكَ؛ باید در دلت احتیاج به مردم و بی نیازی از ایشان پیدا گردد، و احتیاج به آن ها در نرم زبانی و خوش روئی باشد و بی نیازی از آن ها در حفظ آبرو و نگهداری عزت باشد.»

شرح: عالی ترین دستور معاشرت و برخورد با مردم را امیر المؤمنین(علیه السلام) در این جمله بیان می کند و حاصلش این است که: انسان باید در دل دو عقیده داشته

باشد: یکی آن که در معاشرت به هم نوع محتاجست، زیرا طبعاً اجتماعی آفریده شده و در بقاء خود به آن ها محتاجست، پس لازمست نرم گفتار و خوش برخورد باشد، دیگر آن که محتاج و نیازمند به آن ها نیست و باید به خود اعتماد کند و خدا را روزی ده بندگان و مسبب الاسباب داند، پس نباید تملق و چاپلوسی کند و خود را خوار و زبون نماید، بلکه در عین خوش روئی و شیرین سخنی عزت نفس و مناعت طبع خویش را باید حفظ کند. (1)

92. روا کردن حاجت برادر مؤمن

پیرامون موضوع «روا کردن حاجت برادر مؤمن» روایات زیر در کتاب شریف «اصول کافی» آمده است: (2)

مفضل گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود:

«يَا مُفَضَّلُ اسْمَعْ مَا أَقُولُ لَكَ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ الْحَقُّ وَ افْعَلْهُ وَ أَخْبِرْ بِهِ عَلِيَّةَ (3) إِخْوَانِكَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا عَلِيَّةُ إِخْوَانِي قَالَ الرَّاعِبُونَ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِ إِخْوَانِهِمْ قَالَ ثُمَّ قَالَ وَ مَنْ قَضَى لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حَاجَةً قَضَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِائَةَ أَلْفِ حَاجَةٍ مِنْ ذَلِكَ أَوْلَاهَا الْجَنَّةُ وَ مِنْ ذَلِكَ أَنْ يُدْخَلَ قَرَابَتَهُ وَ مَعَارِفَهُ وَ إِخْوَانَهُ الْجَنَّةَ بَعْدَ أَنْ لَا يَكُونُوا نَصَابًا (4) وَ كَانَ الْمُفَضَّلُ إِذَا سَأَلَ الْحَاجَةَ أَخًا مِنْ إِخْوَانِهِ قَالَ لَهُ أَمَا تَسْتَهِي أَنْ تَكُونَ مِنْ عَلِيَّةِ الْإِخْوَانِ؛ اِي مفضل! آن چه به تو می گویم بشنو و بدان که حق است و انجام ده

ص: 188

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، مترجم: کمره ای، ج 4، ص: 441.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 193.

3- . «علیة إخوانك» بكسر المهملة و إسكان اللام أي شريفهم و رفيعهم جمع على كصيبة و صبی.

4- . المراد بالنصاب في عرف أصحاب الأئمة: المخالفون المتعصبون في مذهبهم فغير النصاب هم المستضعفون.

و به برادران بزرگوارت خبر ده، عرض کردم: برادران بزرگوارم کیانند؟ فرمود: کسانی که در روا ساختن حوائج برادران خود رغبت دارند، سپس فرمود: هر کس يك حاجت برادر مؤمن خود را روا کند، خدای عزّ و جلّ روز قیامت صد هزار حاجت او را روا کند که نخستین آن ها بهشت باشد و دیگرش این که خویشان و آشنایان و برادرانش را اگر ناصبی نباشند به بهشت برد، و رسم مفضل این بود که چون از یکی از برادرانش درخواست حاجتی می کرد، به او می گفت: آیا نمی خواهی که از برادران بزرگوار باشی؟»

مفضل بن عمر گوید امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقًا مِنْ خَلْقِهِ انْتَجَبَهُمْ لِقَضَاءِ حَوَائِجِ فُقَرَاءِ شِيعَتِنَا لِيُشِيبَهُمْ عَلَى ذَلِكَ الْجَنَّةَ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ فَكُنْ ثُمَّ قَالَ لَنَا وَاللَّهِ رَبُّ نَعْبُدُهُ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا؛ همانا خدای عزّ و جلّ دست های از مخلوقش را آفریده و ایشان را برای قضاء حوائج شیعیان فقیر ما انتخاب فرموده تا در برابر آن بهشت را بایشان پاداش دهد، پس اگر توانی از آن ها باش. سپس فرمود: به خدا ما را پروردگاری ست که او را پرستش کنیم و چیزی را شریک او نسازیم.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«قَضَاءُ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَتَقِ أَلْفِ رَقَبَةٍ وَ خَيْرٌ مِنْ حُمْلَانِ (1) أَلْفِ فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ روا ساختن حاجت مؤمن از آزاد کردن هزار بنده و بار کردن هزار اسب در راه خدا (فرستادن به جهاد) بهتر است.»

و فرمود:

«لِقَضَاءِ حَاجَةِ امْرِيٍّ مُؤْمِنٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ عِشْرِينَ حَجَّةً كُلُّ حَجَّةٍ يُتَّقَى

ص: 189

1- . الحملان بالضم ما يحمل عليه من الدواب في الهبة خاصة.

فِيهَا صَاحِبُهَا مِائَةٌ أَلْفٍ؛ برآوردن حاجت يك مرد مؤمن نزد خدا از بيست حجي كه، در هر يك از آن ها صد هزار (دينار يا درهم) خرج شود بهتر است.»

اسماعيل بن عمار صيرفي گويد: به امام صادق (عليه السلام) عرض كردم، قربانت مؤمن براي مؤمن رحمت است؟ فرمود:

«نَعَمْ قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ آيَةً مَا مُؤْمِنٍ أَتَى أَخَاهُ فِي حَاجَةٍ فَإِنَّمَا ذَلِكَ رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ سَاقَهَا إِلَيْهِ وَ سَدَّ بَيْبَهَا لَهُ فَإِنِ قَضَى حَاجَتَهُ كَانَ قَدْ قَبِلَ الرَّحْمَةَ بِقَبُولِهَا وَ إِن رَدَّهُ عَنْ حَاجَتِهِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى قَضَائِهَا فَإِنَّمَا رَدَّ عَنْ نَفْسِهِ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ سَاقَهَا إِلَيْهِ وَ سَدَّ بَيْبَهَا لَهُ وَ ذَخَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تِلْكَ الرَّحْمَةَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَكُونَ الْمُرْدُودُ عَنْ حَاجَتِهِ هُوَ الْحَاكِمُ فِيهَا إِنْ شَاءَ صَدَّرَهَا إِلَى نَفْسِهِ وَ إِنْ شَاءَ صَدَّرَهَا إِلَى غَيْرِهِ يَا إِسْمَاعِيلُ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ الْحَاكِمُ فِي رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ قَدْ شُرِعَتْ لَهُ فَإِلَى مَنْ تَرَى يَصْرِفُهَا قُلْتُ لَا أَظُنُّ يَصْرِفُهَا عَنْ نَفْسِهِ قَالَ لَا تَظُنَّ وَ لَكِنْ اسْتَيْقِنُ فَإِنَّهُ لَنْ يَرُدَّهَا عَنْ نَفْسِهِ يَا إِسْمَاعِيلُ مَنْ أَنَاهُ أَخُوهُ فِي حَاجَةٍ يَقْدِرُ عَلَى قَضَائِهَا فَلَمْ يَقْضِهَا لَهُ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ شُجَاعًا يَنْهَشُ إِبْهَامَهُ فِي قَبْرِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَغْفُورًا لَهُ أَوْ مُعَذَّبًا؛ آري: گفتم: چگونه؟ فرمود: هر مؤمنی كه براي حاجتی نزد برادرش رود رحمتی است كه خدا آن را به سوي او فرستاده و برایش آماده کرده، پس اگر حاجتش را روا كند، رحمت خدا را پذيرفته و اگر حاجت او را رد كند، با وجود آن كه می تواند برآورد، رحمتی را كه خدای جل و عز به سوي او فرستاده و آماده نموده رد کرده است، و خدای عز و جل آن رحمت را تا روز قیامت ذخيره كند تا کسی كه از حاجتش رد شده نسبت به آن قضاوت كند، اگر خواهد آن را به خود برگرداند و اگر خواهد به دیگری ارجاع دهد.

ص: 190

ای اسماعیل؛ هر گاه او در روز قیامت حاکم شود نسبت برحمتی که از جانب خدا برای او روا گشته، عقیده داری که به چه کسی ارجاعش می دهد؟

عرض کردم گمان ندارم آن را از خود بگرداند، فرمود گمان مبر، بلکه یقین داشته باش که هرگز از خود نگرداند.

ای اسماعیل، هر که برای حاجتی نزد برادرش رود که او بتواند روا کند، و روا نکند، خدا در قبر ماری بر او مسلط کند که انگشت ابهامش را تا روز قیامت بگزد، چه آن که آن میت در قیامت آمرزیده باشد یا معذب (اگر آمرزیده هم باشد، این عذاب به جهت رد کردن حاجت مؤمن است).»

شرح: این روایت دلیل است بر این که عذاب هائی که در قبر برای گنه کاران خبر داده شده به پیکر جسمانی اش وارد نمی شود، بلکه به پیکر مثالی اش وارد شود، زیرا پیکر در گور رفته پس از مدتی خاك شود در صورتی که گزیدن انگشت ابهام تا روز قیامت معین شده است.

ابان بن تغلب گوید: شنیدم امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«مَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ أُجْرًا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ سِتَّةَ آلَافِ حَسَنَةٍ وَ مَحَا عَنْهُ سِتَّةَ آلَافِ سَيِّئَةٍ وَ رَفَعَ لَهُ سِتَّةَ آلَافِ دَرَجَةٍ قَالَ وَ زَادَ فِيهِ إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ وَ فَضَّلِي لَهُ سِتَّةَ آلَافِ حَاجَةٍ قَالَ ثُمَّ قَالَ وَ فَضَاءٌ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ طَوَافٍ وَ طَوَافٍ حَتَّى عَدَّ عَشْرًا؛ هر کس هفت شوط گرد خانه کعبه طواف کند، خدای عزّ و جلّ برایش شش هزار حسنه نویسد و شش هزار گناه از او بزدايد و شش هزار درجه برایش بالا برد- اسحاق بن عمار افزوده که: شش هزار حاجت او را هم روا کند- سپس امام(علیه السلام) فرمود: روا ساختن حاجت مؤمن بهتر است از طوافی و تا ده طواف شمرد.»

شرح: پیداست که حوائج برادران دینی از لحاظ اهمیت و ارزش مختلف است و هم چنین نیت کسی که آن حاجت را روا می کند مختلف می شود، چنان که در بحث نیت به تفصیل ذکر شد، از این رو ثواب و پاداشی هم که در برابر قضاء حاجت مؤمن داده می شود، مختلف می گردد و از يك طواف تا ده طواف می رسد.

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«مَا قَضَى مُسْلِمٌ لِمُسْلِمٍ حَاجَةً إِلَّا نَادَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيَّ ثَوَابُكَ وَ لَا أَرْضَى لَكَ بِدُونِ الْجَنَّةِ؛ هر مسلمانی که حاجت مسلمانی را روا کند، خدای تبارک و تعالی به او خطاب کند که: ثواب تو به عهده من است و به غیر بهشت برایت راضی نباشم.»

اسحاق بن عمار گوید: امام صادق(علیه السلام) فرمود: «مَنْ طَافَ بِهَذَا الْبَيْتِ طَوَافًا وَاحِدًا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ سِتَّةَ آلَافِ حَسَنَةٍ وَ مَحَا عَنْهُ سِتَّةَ آلَافِ سَيِّئَةٍ وَ رَفَعَ اللَّهُ لَهُ سِتَّةَ آلَافِ دَرَجَةٍ حَتَّى إِذَا كَانَ عِنْدَ الْمُلْتَزِمِ (1) فَتَحَ اللَّهُ لَهُ سَبْعَةَ أَبْوَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا الْفَضْلُ كُلُّهُ فِي الطَّوْفِ قَالَ نَعَمْ وَ أُخْبِرُكَ بِأَفْضَلٍ مِنْ ذَلِكَ قَضَاءُ حَاجَةِ الْمُسْلِمِ أَفْضَلُ مِنْ طَوَافٍ وَ طَوَافٍ حَتَّى بَلَغَ عَشْرًا؛ هر کس گرد این خانه (کعبه) یکطواف کند خدای عز و جلّ برایش شش هزار حسنه نويسد و شش هزار گناه از او بزدايد و شش هزار درجه برایش بالا برد، و چون نزد ملتزم (2) رسد. خدا هفت در از درهای بهشت برایش گشاید، عرض کردم:

قربانت، این همه فضیلت برای طوافست؟ فرمود: آری: اکنون تو را به بهتر از طواف

ص: 192

1- . أي المستجار. مقابل باب الكعبة، سمی به لانه يستحب التزامه و الصاق البطن به.

2- . ملتزم: قسمتی از دیوار پشت خانه کعبه.

هم خبر می دهم، روا ساختن حاجت مسلمان بهتر است از طوافی و طوافی و طوافی تا به ده طواف رسد.»

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«مَنْ مَشَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ يَطْلُبُ بِذَلِكَ مَا عَدَدَ اللَّهُ حَتَّى تُقْضَى لَهُ (1) كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِذَلِكَ مِثْلَ أَجْرِ حَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ مَبْرُورَتَيْنِ (2) وَصَوْمِ شَهْرَيْنِ مِنْ أَشْهُرِ الْحُرْمِ وَاعْتِكَافِهِمَا فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَنْ مَشَى فِيهَا بِنِيَّةٍ وَلَمْ تُقْضَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِذَلِكَ مِثْلَ حَجَّةٍ مَبْرُورَةٍ فَازْعَبُوا فِي الْحَيْرِ؛ هَر كَسٍ دَر رَاهِ حَاجَتِ بَرَادِرِ مُؤْمِنِش گَام بَر دَارِد تَا آن رَا رَوَا كَنَد و مقصودش ثواب خدا باشد. خدای عز و جلّ برایش مانند پاداش يك حج و يك عمره پذیرفته و روزه دو ماه حرام با اعتكاف آن ها را در مسجد الحرام بنویسد. و هر كس به نیت روا ساختن گام بردارد، ولی برآورده نگردد، خدا برایش مانند يك حج پذیرفته نویسد، پس در كار خیر رغبت كنید.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«تَنَافَسُوا فِي الْمَعْرُوفِ (3) لِإِخْوَانِكُمْ وَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ فَإِنَّ لِلْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ: الْمَعْرُوفُ لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا مَنْ أَصْطَنَعَ الْمَعْرُوفَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَمْسِي فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَيُوكَلُّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مَلَكَيْنِ وَاحِدًا عَنْ يَمِينِهِ وَآخَرَ عَنْ شِمَالِهِ يَسْتَغْفِرَانِ

ص: 193

1- «حتى تقضى» بالتاء على بناء المفعول أو بالياء على بناء الفاعل وفي بعض النسخ «حتى يقضيها».

2- أي مقبولتين.

3- في النهاية التنافس من المنافسة وهي الرغبة في الشيء و الانفراد به و هو من الشيء النفس الجيد في نوعه. و المعروف اسم جامع لكل ما عرف من طاعة الله تعالى و التقرب إلى الله و الاحسان إلى الناس و حسن الصحبة مع الاهل و غيرهم من الناس.

لَهُ رَبُّهُ وَيَدْعُونَ بِقَضَائِهِ حَاجَتِهِ ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ لَرَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) أَسْرُ بِقَضَاءِ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْهِ مِنْ صَاحِبِ الْحَاجَةِ؛ در نیکی رساندن به برادران خود با يك ديگر مسابقه گذاريد و اهل نيكي باشيد:، زيرا بهشت را دريست به نام معروف «نيكي و احسان» كه جز كسي كه در زندگي دنيا نيكي كرده، داخل آن نشود، همانا بنده در راه برآوردن حاجت برادر مؤمن خود گام بردارد و خدای عزّ و جلّ دو فرشته بر او گمارد، يكي در طرف راست و ديگري در جانب چپ او كه برايش از پروردگار آمرزش خواهند و برای روا شدن حاجت او دعا كنند. سپس فرمود: به خدا كه چون مؤمن به حاجتش رسد پيغمبر (صلى الله عليه و اله) از خود او مسرورتر است.»

امام باقر (عليه السلام) فرمود:

«وَاللَّهِ لَأَنْ أَحَجَّ حَاجَةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ رَقَبَةً وَرَقَبَةً وَرَقَبَةً وَرَقَبَةً وَرَقَبَةً وَرَقَبَةً حَتَّى بَلَغَ عَشْرًا وَ مِثْلَهَا وَ مِثْلَهَا حَتَّى بَلَغَ السَّبْعِينَ وَ لَأَنْ أَعُولَ أَهْلَ بَيْتِ مِنَ الْمَسْكِينِ أَسَدُّ جُوعَتَهُمْ وَ أَكْسُو عَوْرَتَهُمْ فَأَكْفُ وَ جُوهَهُمْ عَنِ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَحِجَّ حَاجَةً وَ حَاجَةً وَ حَاجَةً وَ مِثْلَهَا وَ مِثْلَهَا حَتَّى بَلَغَ عَشْرًا وَ مِثْلَهَا وَ مِثْلَهَا حَتَّى بَلَغَ السَّبْعِينَ؛ به خدا سوگند كه گزاردن يك حج نزد من از اين كه يك بنده آزاد كنم تا برسد به ده بنده و هفتاد بنده محبوب تر است، و اگر يك خانواده از مسلمين را كفالت كنم كه آن ها را از گرسنگي برهانم و پيكرشان را بپوشانم تا آبروی آن ها را نزد مردم حفظ كنم، نزد من از گزاردن حجي و حجي تا برسد بده حج و هفتاد حج محبوب تر است.»

امام باقر (عليه السلام) فرمود:

«أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى (عليه السلام) أَنْ مِنْ عِبَادِي مَنْ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالْحَسَنَةِ فَأُحْكِمُهُ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ وَ مَا تِلْكَ الْحَسَنَةُ قَالَ يَمْشِي مَعَ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فِي قَضَاءِ حَاجَتِهِ قُضِيَتْ أَوْ لَمْ تُقْضَ؛ خدای عزّ و جلّ به موسی (عليه السلام) وحی فرمود: همانا از جمله بندگانم کسی

است که به وسیله حسنه به من تقرب جوید و من او را در بهشت حاکم سازم (بهشت را در اختیار او گذارم) موسی عرض کرد، پروردگارا آن حسنه چیست؟ فرمود: این که همراهبرادر مؤمنش در راه بر آوردن حاجت او گام بردارد، چه آن که برآورده شود یا نشود.»

حضرت ابو الحسن (علیه السلام) فرمود:

«مَنْ أَتَاهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فِي حَاجَةٍ فَإِنَّمَا هِيَ رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَاقَهَا إِلَيْهِ فَإِنْ قَبِلَ ذَلِكَ فَقَدْ وَصَلَهُ بِوَلَايَتِنَا وَهُوَ مَوْصُولٌ بِوَلَايَةِ اللَّهِ وَ إِنْ رَدَّهُ عَنْ حَاجَتِهِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى فَضَائِلِهَا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ شَجَاعاً مِنْ نَارٍ يَنْهَشُهُ فِي قَبْرِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَغْفُوراً لَهُ أَوْ مُعَذَّباً فَإِنَّ عَذْرَةَ الطَّالِبِ كَمَا أَنْسَأَ حَالاً؛ هر که برادر مؤمنش برای حاجتی نزد او آید، رحمتی باشد که خدای تبارک و تعالی به سوی او کشانیده، پس اگر آن را بپذیرد، به ولایت ما پیوستش داده و ولایت ما به ولایت خدا پیوسته است، و اگر با وجود آن که توانائی بر قضاء حاجت او دارد، او را رد کند، خدا در قبرش ماری از آتش به او مسلط کند که تا روز قیامت او را بگززد، چه آن که آمرزیده باشد یا معذب (گناه دیگری داشته یا نداشته باشد) و اگر حاجت خواه او را معذور دارد، وضعش بدتر است.»

شرح: یعنی علاوه بر گزیدن مار عذاب بیش ترش کنند، زیرا وقتی صاحب حاجت معذورش دارد که هر چه اصرار کند جواب انکار شنود، علاوه بر آن که در قضاء حاجت برادر مؤمن نباید مسامحه کرد تا مجبور به معذور داشتن گردد.

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَتَرُدُّ عَلَيْهِ الْحَاجَةُ لِأَخِيهِ فَلَا تَكُونُ عِنْدَهُ فَيَهْتَمُّ بِهَا قَلْبُهُ فَيَدْخِلُهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِهِ الْجَنَّةَ؛ همانا مؤمن حاجتی از برادرش به او مراجعه می شود که

نمی تواند انجام دهد، ولی بدان همت می گمارد و دل می بندد، خدای تبارک و تعالی او را به سبب همتش به بهشت وارد می کند.»

93. گرامی داشتن افراد کریم و بزرگوار

پیرامون موضوع «گرامی داشتن افراد کریم و بزرگوار» روایات زیر در کتاب شریف «اصول کافی» آمده است: (1)

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«دَخَلَ رَجُلَانِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَأَلْقَى لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا سَادَةً فَقَعَدَ عَلَيْهَا أَحَدُهُمَا وَابَى الْآخَرَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَقْعَدَ عَلَيْهَا فَإِنَّهُ لَا يَأْبَى الْكِرَامَةَ إِلَّا حِمَارًا ثُمَّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) إِذَا أَتَاكُمْ كَرِيمٌ قَوْمٍ فَأَكْرِمُوهُ؛ دو نفر مرد بر حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) وارد شدند پس آن حضرت برای هر کدام از آن ها توشکی انداخت، یکی از آن دوروی آن نشست و دیگری خودداری کرد، امیر المؤمنین به او فرمود: بر آن بنشین، زیرا از پذیرفتن احترام خودداری نکنند جز الاغ، سپس فرمود: رسول خدا (صلى الله عليه و اله) فرموده: هر گاه بزرگوار قومی بر شما رسید او را گرامی دارید.»

و نیز فرمود (علیه السلام) که رسول خدا (صلى الله عليه و اله) فرموده:

«إِذَا أَتَاكُمْ كَرِيمٌ قَوْمٍ فَأَكْرِمُوهُ؛ هر گاه بزرگوار قومی بر شما رسید او را گرامی دارید.»

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«لَمَّا قَدِمَ عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ إِلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه و اله) أَدْخَلَهُ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و اله) بَيْتَهُ وَ لَمْ يَكُنْ فِي

ص: 196

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 165.

الْبَيْتِ غَيْرِ خَصَّةٍ وَمِ سَادَةٍ مِنْ أَدَمٍ فَطَرَحَهَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) لِعَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ؛ چون عدی بن حاتم (که هم خود از بزرگان قبیله طی بوده و هم پدرش حاتم طائی معروف است) به پیغمبر (صلى الله عليه و اله) وارد شد آن حضرت (صلى الله عليه و اله) او را به خانه خود برد، و در خانه جز تیکه حصیری و بالشی از پوست چیزی نبود، رسول خدا (صلى الله عليه و اله) آن ها را برای عدی بن حاتم پهن کرد (و خود روی زمین نشست).»

94. تجلیل و گرامی داشت بزرگان و سال مندان

پیرامون موضوع «تجلیل و گرامی داشت بزرگان و سال مندان» روایات زیر در کتاب شریف «اصول کافی» آمده است: (1)

عبد الله بن سنان گوید: حضرت صادق (علیه السلام) به من فرمود:

«مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ إِجْلَالُ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ؛ از احترام خدای عزّ و جلّ احترام پیرمرد سال مند است.» حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«لَيْسَ مِنْنا مَنْ لَمْ يُوقِّرْ كَبِيرَنَا وَ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا؛ هر که برتری پیرمردی را به خاطر گذشت سن او بداند و او را احترام کند خداوند خاطر او را از هراس روز رستاخیز آسوده سازد.»

و نیز فرمود:

«عَظُّمُوا كِبَارَكُمْ وَ صِدُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ لَيْسَ تَصِيُّ لُونَهُمْ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ كَفِّ الْأَذَى عَنْهُمْ؛ هر کس احترام کند از کسی که موی خود را در اسلام سفید کرده خدای عزّ و جلّ از هراس روز قیامت او را آسوده سازد.»

ص: 197

پیرامون موضوع «برطرف کردن گرفتاری از برادران مؤمن» روایات زیر در کتاب شریف «اصول کافی» آمده است: (1)

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«مَشَى الرَّجُلُ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ يُكْتَبُ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَيُمْحَى عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ وَيُرْفَعُ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ قَالَ وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قَالَ وَ يَعْدِلُ عَشْرَ رِقَابٍ وَأَفْضَلُ مِنْ اعْتِكَافِ شَهْرٍ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ؛ برای گام برداشت مرد در راه حاجت برادر مؤمنش، ده حسنه برایش نوشته شود و ده گناه از او محو شود و ده درجه برایش بالا-رود، و جز این نمی دانم که فرمود: (2) و آن برابر آزاد کردن ده بنده و بهتر از اعتكاف يكماه در مسجد الحرام است.»

حضرت ابو الحسن (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ يَسْعَوْنَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ هُمْ الْأَمِينُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ أَدْخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سُرُورًا فَرَّحَ اللَّهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ همانا از برای خدا در زمین بندگانی است که برای حوائج مردم کوشش می کنند، این ها روز قیامت در امانند، و هر که به مؤمنی شادی رساند، خدا روز قیامت دلش را شاد سازد.»

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«مَنْ مَشَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ أَظَلَّهُ اللَّهُ بِحَمْسَةِ وَسَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ وَلَمْ يَرْفَعْ قَدَمًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً وَ حَطَّ عَنْهُ بِهَا سَيِّئَةٌ وَ يَرْفَعُ لَهُ بِهَا دَرَجَةً فَإِذَا فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِهَا أَجْرَ حَاجٍ وَ مُعْتَمِرٍ؛ هر کس در راه حاجت برادر

ص: 198

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 197.

2- . از این جمله پیداست که جمله اخیر روایت در نظر یکی از روایت مظنون بوده و فرمایش امام را به طور قطع و یقین در خاطر سپرده بوده است.

مسلمانش گام بردارد، خدا او را در زیر سایه 75 هزار فرشته قرار دهد و هر گامی بردارد، خدا برایش يك حسنه نويسد و گناهی از او بزدايد و درجه ای بالا برد، و چون او از برآوردن حاجت برادرش فارغ شود، خدای عزّ و جلّ بدان جهت برایش پاداش حج و عمره گزار نويسد.»

امام صادق(عليه السلام) فرمود:

«لَأَنْ أَمْشِيَ فِي حَاجَةِ أَخٍ لِي مُسَلِّمٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ أَلْفَ نَسَمَةٍ وَأَحْمِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَلَى أَلْفِ فَرَسٍ مُسْرَجَةٍ مُلْجَمَةٍ؛ گام برداشتم برای بر آوردن حاجت برادر مسلمانم، نزد من محبوب تر است از این که هزار بنده آزاد کنم و هزار اسب زین و لجام کرده و در راه خدا برم (یعنی به جهاد بفرستم).»

امام صادق(عليه السلام) فرمود:

«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْشِي لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فِي حَاجَةٍ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَسَنَةً وَحَطَّ عَنْهُ بِهَا سَيِّئَةٌ وَرَفَعَ لَهُ بِهَا دَرَجَةً وَزَيْدًا بَعْدَ ذَلِكَ عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَشَفَّعَ فِي عَشْرِ حَاجَاتٍ؛ مؤمنی نیست که در راه حاجت برادر مؤمنش گام بردارد، جز آن که خدای عزّ و جلّ برایش در هر قدمی حسنه ای نويسد و گناهی فروريزد و درجه ای بالا برد و سپس ده حسنه بيفزايد و در ده حاجت او را شفيع گرداند.»

آن حضرت(عليه السلام) در جای دیگری فرمود:

«مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ طَلَبَ وَجْهِ اللَّهِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ حَسَنَةٍ يَغْفِرُ فِيهَا لِأَقَارِبِهِ وَجِيرَانِهِ وَإِخْوَانِهِ وَمَعَارِفِهِ وَمَنْ صَنَعَ إِلَيْهِ مَعْرُوفًا فِي الدُّنْيَا فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قِيلَ لَهُ ادْخُلِ النَّارَ فَمَنْ وَجَدْتَهُ فِيهَا صَنَعَ إِلَيْكَ مَعْرُوفًا فِي الدُّنْيَا فَأَخْرَجَهُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ نَاصِبًا؛ هر که برای خدا در راه حاجت برادر مسلمانش کوشش کند، خدای عزّ و جلّ برایش هزار هزار حسنه نويسد که بدان سبب

خویشان و همسایگان و برادران و آشنایانش آمرزیده شوند، و اگر کسی در دنیا به او احسانی کرده باشد، روز قیامت به او گویند: بآتش درآی و هر کس را بیایی که در دنیا به تو احسانی کرده، باذن خدا خارجش کن، مگر این که ناصبی (دشمن ائمه(علیهم السلام) باشد.»

و نیز فرمود:

«مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ فَاجْتَهَدَ فِيهَا فَأَجْرِي اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ قَضَاءَهَا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ حَجَّةً وَ عُمْرَةً وَ اعْتِكَافَ شَهْرَيْنِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ صِيَامَهُمَا وَ إِنْ اجْتَهَدَ فِيهَا وَ لَمْ يُجِرِ اللَّهُ قَضَاءَهَا عَلَى يَدَيْهِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ حَجَّةً وَ عُمْرَةً؛ هر که برای حاجت برادر مسلمانش سعی و کوشش کند تا خدا آن را به دست او روا سازد، خدای عزّ و جلّ یک حج و یک عمره و اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام را با روزه آن ها برایش نویسد، و اگر او کوشش کند، ولی خدا بر آوردنش را به دست او جاری نسازد، خدای عزّ و جلّ برایش یک حج و یک عمره نویسد.»

و هم چنین فرمود:

«كَفَى بِالْمَرْءِ اعْتِمَادًا عَلَى أَخِيهِ أَنْ يُنْزَلَ بِهِ حَاجَتَهُ؛ برای اعتماد داشتن مرد به برادر همین بس که حاجتش را به سوی او برد.»

صفوان جمال گوید: خدمت امام صادق(علیه السلام) نشسته بودم که مردی از اهل مکه به نام میمون در آمد و از نداشتن کرایه شکایت کرد، حضرت به من فرمود: برخیز و برادرت را یاری کن، من برخاستم و همراه او شدم تا خدا کرایه او را فراهم ساخت، سپس به مکان خود برگشتم.

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«مَا صَنَعْتَ فِي حَاجَةِ أَخِيكَ فَقُلْتُ قَضَاهَا اللَّهُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَقَالَ أَمَا إِنَّكَ

ص: 200

أَنْ تُعِينَ أَخَاكَ الْمُسْلِمَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَوَافٍ أَسْبُوعٍ بِالْبَيْتِ مُبْتَدِئًا ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَجُلًا أَتَى الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ (عليه السلام) فَقَالَ يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَعَنِّي عَلَى قَضَاءِ حَاجَةٍ فَأَنْتَعَلَ وَقَامَ مَعَهُ فَمَرَّ عَلَى الْحُسَيْنِ ص وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فَقَالَ لَهُ أَيْنَ كُنْتَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ تَسْتَعِينُهُ عَلَى حَاجَتِكَ قَالَ قَدْ فَعَلْتُ يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَذَكَرَ أَنَّهُ مُعْتَكِفٌ فَقَالَ لَهُ أَمَا إِنَّهُ لَوْ أَعَانَكَ كَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ اعْتِكَافِهِ شَهْرًا؛ برای حاجت برادرت چه کردی؟ عرض کردم: پدر و مادر به قربانت، خدا آن را روا کرد، حضرت ابتداء فرمود: همانا اگر برادر مسلمانان را یاری کنی، نزد من از طواف يك هفته هفت شوط بهتر است، سپس فرمود. مردی نزد حسن بن علی (علیهما السلام) آمد و عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت، مرا به قضاء حاجتی یاری کن، حضرت نعلین پوشید و همراه او شد، در بیان راه حسین (علیه السلام) را دید که به نماز ایستاده است، امام حسن (علیه السلام) به آن مرد فرمود: چرا از ابی عبد الله (حسین بن علی (علیه السلام) برای قضاء حاجت کمک نخواستی؟ عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت این کار را کردم، اعتكافش را یاد آور شد، امام حسن (علیه السلام) فرمود: همانا اگر او تو را یاری می کرد از اعتكاف يك ماهش بهتر بود.»

شرح: اگر اشکال شود که چرا امام حسین (علیه السلام) او را به قضاء و حاجتش یاری نکرد، چهار جواب می توان گفت:

اول؛ ممکن است امام حسین (علیه السلام) عذر شرعی دیگری غیر از اعتكاف داشته و به آن مرد اظهار نفرموده است.

دوم؛ استبعادی ندارد که هر امامی پیش از امامتش علمش از امام زمان خود کم تر باشد یا آن چه را ثوابش کم تر است انتخاب کند.

سوم؛ امام حسین (علیه السلام) می خواست ثواب این عمل را به برادرش امام حسن (علیه السلام) رساند.

چهارم؛ ممکن است شخص دیگری به آن مرد گفته باشد: امام حسین (علیه السلام) در حال اعتکاف است. (1)

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْخَلْقُ عِيَالِي فَأَحَبُّهُمْ إِلَيَّ الْأَطْفَالُ بِهِمْ وَأَسَدَّ عَاهُمْ فِي حَوَائِجِهِمْ؛ خدای عز و جل فرماید: مخلوق عیال منند (زیرا ضامن روزی ایشانم) و محبوب ترینشان نزد من کسی است که نسبت به آن ها مهربان تر و در راه حوائجشان کوشاتر باشد.»

ابی عماره گوید:

«كَانَ حَمَادُ بْنُ أَبِي حَنِيْفَةَ إِذَا لَقِيَنِي قَالَ كَرَّرَ عَلَيَّ حَدِيثَكَ فَأَحَدْتُهُ قُلْتُ رُوِينَا أَنَّ عَابِدَ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ إِذَا بَلَغَ الْغَايَةَ فِي الْعِبَادَةِ صَارَ مَشَاءً فِي حَوَائِجِ النَّاسِ عَانِيًا بِمَا يُصَلِّحُهُمْ؛ (2) هر گاه حماد بن ابی حنیفه مرا ملاقات می کرد، می گفت حدیث را برایم تکرار کن، من هم بازگو می کردم و می گفتم: برای ما روایت شده که: هر گاه عابدی در بنی اسرائیل بنهایت درجه عبادت می رسید، برای حوائج مردم گام برمی داشت و در راه صلاح آن ها خود را به رنج می انداخت.»

96. تشکر از الطاف و شکرگزاری از نعمت ها

پیرامون موضوع «تشکر از الطاف و شکرگزاری از نعمت ها» روایات زیر در کتاب شریف «اصول کافی» آمده است: (3)

ص: 202

1- . صبری پاشا، ایوب، مرآت الحرمین، ج 2 ص: 186.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 197.

3- . همان، ج 2، ص: 95.

رسول خدا(صلی الله علیه و اله)فرمود:

«الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الصَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ وَالْمُعَافَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمُتَبَتَّلِي الصَّابِرِ وَالْمُعْطَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمُحْرُومِ الْقَانِعِ؛ خورنده سپاس گزار، اجرش مانند روزه دار خداجوست، و تندرست شکرگزار اجرش مانند- اجر گرفتار صابر است و عطاکننده سپاس گزار، اجرش مانند اجر محروم قانع است.»

رسول خدا(صلی الله علیه و اله)فرمود:

«مَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بَابَ شُكْرِ فَخَزَنَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ؛ در سپاس گزاری بر وی بنده ای گشوده نگردد که در افزایش برویش بسته شود (بلکه سپاس گزاری افزایش در پی دارد).»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ أَنَّ مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكَ وَأَنْعَمَ عَلَى مَنْ شَكَرَكَ فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنَّعْمَاءِ إِذَا شَكَرْتُمْ وَلَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كَفَرْتُمْ الشُّكْرُ زِيَادَةٌ فِي النِّعَمِ وَأَمَانٌ مِنَ الْغَيْرِ؛ در تورات نوشته است: کسی که به تو نعمت داد سپاسش گزار و به کسی که از تو سپاس گزاری کرد نعمتش ده، زیرا با سپاس گزاری نعمت ها نابود نگردد، و با ناسپاسی پایدار نماند، سپاس گزاری مایه افزایش نعمت است و ایمنی از دگرگونی.»

و نیز آن حضرت(علیه السلام) فرمود:

«الْمُعَافَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مَا لِلْمُتَبَتَّلِي الصَّابِرِ وَالْمُعْطَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَالْمَحْرُومِ الْقَانِعِ؛ تندرست سپاس گزار اجرش، اجر گرفتار صابر است، و عطابخش سپاس گزار اجرش مانند محروم قانع است.»

فضل بن بقیاق گوید: از امام صادق(علیه السلام) در مورد قول خدای عزّ و جلّ که

می فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (و امام نعمت پروردگارت را بازگو) پرسیدم، آن حضرت فرمود:

«الَّذِي أَنْعَمَ عَلَيْكَ بِمَا فَضَّلَكَ وَأَعْطَاكَ وَأَحْسَنَ إِلَيْكَ ثُمَّ قَالَ فَحَدِّثْ بِدِينِهِ وَمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ وَمَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْهِ؛ یعنی آن کس که بدان چه بر تربت بخشیده و به تو عطا فرموده و احسان کرده به تو نعمت داده، سپس فرمود: دین او و آن چه به تو عطا فرموده و نعمت داده بازگو.»

امام باقر(علیه السلام) فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه و اله) نزد عایشه بود، شبی که نوبت او بود، به پیغمبر(صلی الله علیه و اله) گفت: ای رسول خدا! چرا خودت را به رنج می اندازی، با آن که خدا گناه گذشته و آینده تو را آمرزیده است؟ فرمود:

«يَا عَائِشَةُ أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا قَالَ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) يَقُومُ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى «طه ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»؛(1)

ای عایشه: آیا من بنده سپاس گزار خدا نباشم؟ و گفت: رسول خدا(صلی الله علیه و اله) روی انگشت های پایش می ایستاد تا خدای سبحانه و تعالی نازل فرمود: طه ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به رنج افتی.»

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«ثَلَاثٌ لَا يَصُدُّرُ مَعَهُنَّ شَيْءٌ الدُّعَاءُ عِنْدَ الْكَرْبِ وَالْإِسْتِغْفَارُ عِنْدَ الذَّنْبِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النُّعْمَةِ؛ سه چیز است که هیچ چیز با وجود آن ها زیان نرساند: دعاء هنگام گرفتاری و آمرزش خواهی هنگام گناه و سپاس گزاری هنگام نعمت.»

آن حضرت(علیه السلام) در حدیثی دیگر می فرماید:

ص: 204

«مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ أُعْطِيَ الزِّيَادَةَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «لَيْنٌ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»؛(1) کسی که سپاس گزاری دادند، افزایش دادند خدای عزّ و جلّ فرماید: اگر شکر کنید، افزایشتان دهیم.» و باز در جای دیگری فرمود:

«مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ مِنْ نِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ وَ حَمِدَ اللَّهَ ظَاهِرًا بِلِسَانِهِ فَتَمَّ كَلَامُهُ حَتَّى يُؤْمَرَ لَهُ بِالْمَزِيدِ؛ خدا نعمتی به بنده ای نداد که از صمیم قلب آن را شناسد و در ظاهر با زبان خدا را ستایش کند و سخنش تمام شود، جز آن که برایش به افزونی امر شود.»

حضرت صادق(علیه السلام) در روایتی دیگر می فرماید:

«شُكْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ امام صادق(علیه السلام) فرمود: شکر نعمت دوری از محرّمات ست و تمام شکر الحمد لله رب العالمین گفتن مرد است.»

و باز حضرت فرمود:

«شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ وَإِنْ عَظُمَتْ أَنْ تَحْمَدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا(2)؛ شکر هر نعمتی اگر چه بزرگ باشد این ست که خدای عزّ و جلّ را بر آن سپاس گوئی.»

ابو بصیر گوید: به امام صادق(علیه السلام) عرض کردم: آیا برای شکر حدی است که چون بنده انجام دهد، شاکر محسوب شود؟ فرمود: آری، عرض کردم: کدامست؟ فرمود:

ص: 205

1- . ابراهیم / 7.

2- . في بعض النسخ «أن يحمد الله عزّ و جلّ عليها».

«يَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ عَلَيْهِ فِي أَهْلِ وَ مَالٍ وَ إِنْ كَانَ فِيهَا أَنْعَمَ عَلَيْهِ فِي مَالِهِ حَقُّ أَذَاهُ وَ مِنْهُ قَوْلُهُ جَلَّ وَ عَزَّ «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ»؛ (1) وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى «رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ»؛ (2)

وَ قَوْلُهُ «رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا»؛ (3)

خدا را بر هر نعمتی که نسبت به خانواده و مال او داده سپاس می گوید، و اگر برای خدا در نعمتی که نسبت به مال او داده حقی باشد پردازد، و از این بابست قول خدای جل و عز: منزله باد خدائی که این (مركوب) را مسخر ما کرد که ما تاب آن را نداشتیم. و از این بابست قول خدای تعالی: پروردگارا! مرا به منزلی مبارك فرمود آر که تو بهترین منزل دهانی. و قول خدای تعالی: پروردگارا! مرا درون بر، درون بردنی نیک و برون بر برون بردنی نیک، و برای من از نزد خویش دلیل و تسلطی نصرت آور مقرر دار.»

معمر بن خلاء گوید: شنیدم حضرت ابو الحسن (علیه السلام) می فرماید:

«مَنْ حَمِدَ اللَّهَ عَلَى النِّعْمَةِ فَقَدْ شَكَرَهُ وَ كَانَ الْحَمْدُ أَفْضَلَ مِنْ تِلْكَ النِّعْمَةِ؛ هر که حمد خدا را بر نعمتی کند، او را شکر نموده و حمد از آن نعمت برتر است.»

صفوان جمال گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود:

«مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ صَغُرَتْ أَوْ كَبُرَتْ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ إِلَّا آدَى شُكْرِهَا؛ خدا نعمتی کوچک یا بزرگ به بنده ای ندهد که او بگوید: الحمد لله جز آن که شکرش را ادا کرده باشد.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ص: 206

1- . زخرف / 13.

2- . مؤمنون / 29.

3- . اسراء / 80.

«مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ أَدَّى شُكْرَهَا؛ هر که خدا به او نعمتی دهد و او آن را از دل بفهمد، شکرش را ادا کرده است.»

و آن حضرت (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لِيَشْرَبَ الشَّرْبَةَ مِنَ الْمَاءِ فَيُوجِبُ اللَّهُ لَهُ بِهَا الْجَنَّةَ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ لَيَأْخُذُ الْإِنَاءَ فَيَضَعُهُ عَلَى فِيهِ فَيَسَّ مِي ثُمَّ يَشْرَبُ رَبَّ فَيُنْحِيهِ وَهُوَ يَشْتَهيه فَيَحْمَدُ اللَّهَ ثُمَّ يَعُودُ فَيَشْرَبُ ثُمَّ يَنْحِيهِ فَيَحْمَدُ اللَّهَ ثُمَّ يَعُودُ فَيَشْرَبُ ثُمَّ يَنْحِيهِ فَيَحْمَدُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا لَهُ الْجَنَّةُ؛ مردی از شما شربتی آب مینوشد و خدا بهشت را بدان سبب برای او واجب می کند، سپس فرمود: او ظرف را بر دهانش می گذارد و بسم الله می گوید و آن گاه می آشامد سپس دور می برد با آن که اشتها دارد، پس خدا را حمد می کند، باز برمی گردد و می آشامد، دوباره دور می برد و حمد خدا می گوید سپس برمی گردد و می آشامد، باز دور می برد و حمد خدا می کند، خدای عزّ و جلّ بهشت را بدین سبب برایش واجب می کند.»

عمر بن یزید گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: من از خدای عزّ و جلّ مال خواستم به من روزی کرد و باز از او فرزند خواستم، به من روزی کرد، و از او خواستم به من به منزل دهد، روزی کرد، می ترسم از این که این استدراج باشد، فرمود: «أَمَا وَاللَّهِ مَعَ الْحَمْدِ فَلَا؛ به خدا با سپاس گزاری استدراج نیست.»

شرح: استدراج اشاره به آیه شریفه «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» دارد. مجمع البحرين در معنی آیه گوید: یعنی آن ها را اندک اندک می گیریم و ناگهان گرفتارشان نمی کنیم، مانند کسی که از نردبان درجه بدرجه یعنی پله پله بالا می رود تا به پله بالا رسد و استدراج خدا نسبت به بنده این ست که هر گاه گناه تازه ای کند خدا به او نعمت تازه ای دهد و توبه و استغفار را از یاد او ببرد.

4. هر بلائی در لوح محفوظ نوشته و مقدر است و ناچار بر سر انسان خواهد آمد، چون آمد و گذشت باید خدا را شکر کرد.

5. هر بلائی موجب ثواب آخرت و رفتن محبت دنیا از دلست و آن سزاوار شکر است.

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«تَقُولُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى الْمُبْتَلَى مِنْ غَيْرِ أَنْ تُسَمِعَهُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَ لَوْ شَاءَ فَعَلَّ قَالَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ لَمْ يُصِبهُ ذَلِكَ الْبَلَاءُ أَبَدًا؛ چون شخص گرفتار و دردمندی را دیدی، به نحوی که او نشنود (و دل شکسته نگردد) سه بار بگو: حمد خدائی را که مرا از آن چه تو را مبتلی ساخته معاف داشت و اگر می خواست می کرد، سپس فرمود: هر که این را بگوید آن بلا به او نرسد.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«مَا مِنْ عَبْدٍ يَرَى مُبْتَلَى فَيَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَدَلَ عَنِّي مَا ابْتَلَاكَ بِهِ وَ فَضَّلَنِي عَلَيْكَ بِالْعَافِيَةِ اللَّهُمَّ عَافِنِي مِمَّا ابْتَلَيْتَهُ بِهِ إِلَّا لَمْ يُبْتَلِ بِذَلِكَ الْبَلَاءُ؛ هر بنده ای که گرفتار و دردمندی را ببیند و بگوید: «حمد خدائی را که آن چه تو را بدان مبتلی ساخت از من بگردانید و به سبب عافیت مرا بر تو برتری داد، بار خدایا مرا از آن چه گرفتارش ساختی برکنار دار» خدا او را به آن بلا گرفتار نسازد.»

و نیز فرمود:

«إِذَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ وَقَدْ ابْتُلِيَ وَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَقُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَسْخَرُ وَ لَا أَفْخَرُ وَ لَكِنْ أَحْمَدُكَ عَلَى عَظِيمِ نِعْمَانِكَ عَلَيَّ؛ چون مرد گرفتاری را دیدی و خدا بر تو نعمت داده

ص: 209

بود (بسلامتی از آن) بگو بار خدایا! من مسخره نمی کنم و نمیالم، بلکه تو را برای نعمت های بزرگت نسبت به خود می ستایم.»

رسول خدا(صلی الله علیه و اله) فرمود:

«إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الْبَلَاءِ فَاحْمَدُوا اللَّهَ وَلَا تَسْءَمُوهُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ يَحْزَنُهُمْ؛ چون گرفتاران را دیدید، خدا را شکر کنید و به آن ها نشنوانید (آهسته بگوئید)، زیرا اندوهگین شان می سازد.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) كَانَ فِي سَفَرٍ يَسِيرُ عَلَى نَاقَةٍ لَهُ إِذَا نَزَلَ فَسَجَدَ خَمْسَ سَجَدَاتٍ فَلَمَّا أَنْ رَكِبَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا رَأَيْنَاكَ صَنَعْتَ شَيْئًا لَمْ تَصَدِّقْهُ فَقَالَ نَعَمْ اسْتَقْبَلَنِي - جَبْرَيْلُ (عليه السلام) فَبَشَّرَنِي بِبَشَارَاتٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَسَجَدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا لِكُلِّ بَشْرِي سَجْدَةً؛ رسول خدا(صلی الله علیه و اله) برای سفر کوتاهی بر شتر ماده خویش سوار بود [در سفری بر شتر ماده خویش نشسته راه می پیمود] ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد، چون سوار شد، اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! شما را دیدیم کاری کردی که تا کنون نکرده بودی؟ فرمود: آری، جبرئیل (علیه السلام) پیشم آمد و از جانب خدای عز و جلّ به من مژده هائی داد، من برای هر مژده يك سجده شکر برای خدا نمودم.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«إِذَا ذَكَرَ أَحَدُكُمْ نِعْمَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى التُّرَابِ شُكْرًا لِلَّهِ فَإِنْ كَانَ رَاكِبًا فَلْيَنْزِلْ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى التُّرَابِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَقْدِرُ عَلَى النَّزُولِ لِلشُّهُرَةِ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى قَرْبُوسِهِ وَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى كَفِّهِ ثُمَّ لِيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى مَا أَنْعَمَ عَلَيْهِ؛ هر گاه یکی از شما نعمت خدای عز و جلّ را به یاد آورد، باید برای شکر خدا چهره روی خاک گذارد و اگر سوار است باید پیاده شود و چهره روی خاک گذارد و اگر از

بیم

شهرت نتواند پیاده شود چهره روی کوهه زین گذارد، و اگر نتواند، چهره بر کف دست گذارد، سپس خدا را بر نعمتی که به او داده حمد کند.»

هشام بن احمر گوید، همراه حضرت ابی الحسن (علیه السلام) اطراف مدینه سیر می کردم، ناگاه حضرت از بالای مرکب زانو خم کرد و بسجده افتاد و مدتی طول داد، سپس سر بلند کرد و سوار شد، من عرض کردم قربانت گردم، سجده طولانی کردی؟ فرمود:

«إِنِّي ذَكَرْتُ نِعْمَةَ أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَيَّ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَشْكُرَ رَبِّي؛ به یاد نعمتی افتادم که خدا به من عطا فرموده، دوست داشتم پروردگارم را شکر گزارم.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَام) يَا مُوسَى اشْكُرْنِي حَقَّ شُكْرِي فَقَالَ يَا رَبِّ وَكَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ وَ لَيْسَ مِنْ شُكْرِ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَأَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ قَالَ يَا مُوسَى الْآنَ شَكَرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي؛ در ضمن آن چه خدای عز و جل به موسی (علیه السلام) وحی فرمود این بود: ای موسی: مرا چنان که سزاوار است شکرگزار، عرض کرد: پروردگار! تو را چگونه چنان که سزاوار است شکر گزارم، در صورتی که هر شکری که تو را نمایم، آن هم نعمتی است که تو به من عطا فرموده ای؟ فرمود: ای موسی! اکنون که دانستی آن شکرگزاریت هم از من است، مرا شکر کردی (چنان که سزاوار من است).»

و نیز حضرت فرمود:

«إِذَا أَصَبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ فَقُلْ عَشْرَ مَرَّاتٍ اللَّهُمَّ مَا أَصْبَحْتَ بِي مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ عَافِيَةٍ مِنْ دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَمِنْكَ وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ يَا رَبِّ حَتَّى تَرْضَى وَبَعْدَ الرِّضَا فَإِنَّكَ إِذَا قُلْتَ ذَلِكَ كُنْتَ قَدْ أَدَيْتَ شُكْرَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ فِي

ذَلِكَ الْيَوْمِ وَفِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ؛ در هر صبح و شام سه بار بگو: «بار خدایا! هر نعمت و یا عافیتی که نسبت بدین یا دنیا در این صبح دارم، از جانب تو است، تو یکتائی و شریک نداری. پروردگارا! حمد برای تو و شکر برای تو است، از جهت نعمتی که به من دادی تا راضی گردی و هم بعد از رضایت»، زیرا اگر تو چنین گوئی شکر نعمت خدا را بر خود در آن روز و آن شب ادا کرده باشی.»

و باز در روایتی دیگر فرمود:

«كَانَ نُوحٌ (عليه السلام) يَقُولُ ذَلِكَ إِذَا أَصْبَحَ فَسَمِّيَ بِذَلِكَ عَبْدًا شَكُورًا وَقَالَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) مَنْ صَدَقَ اللَّهُ نَجَا؛ جناب نوح (عليه السلام) این دعا را (که در روایت سابق ذکر شد) در هر صبح می گفت، از این رو عبد شکور، بنده بسیار سپاس گزار نامیده شد.»

عمار دهنی گوید: شنیدم علی بن الحسین (عليهما السلام) می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ وَ يُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِعَبْدٍ مِنْ عِبِيدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَشْكُرْتَ فَلَنَا فَيَقُولُ بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبِّ فَيَقُولُ لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ ثُمَّ قَالَ أَشْكُرْكُمْ لِلَّهِ أَشْكُرْكُمْ لِلنَّاسِ؛ خدا هر دل غمگینی را دوست دارد، و هر بنده سپاس گزاری را دوست دارد، روز قیامت خدای تبارک و تعالی به یکی از بندگانش می فرماید از فلانی سپاس گزاری کردی؟ عرض می کند: پروردگارا! من تو را سپاس گفتم، خدای تعالی فرماید، چون از او سپاس گزاری ننمودی، مرا هم سپاس نگفته ای، سپس امام فرمود: شکرگزارترین شما خدا را کسی است که از مردم بیش تر شکرگزاری کند.»

96. اطعام مؤمنین و رسیدگی به فقراء

قرآن می فرماید:

ص: 212

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾؛ (1)

«و غذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می دهند!»

تفسیر

و اطعام می کنند طعام را بر محبت او فقیر که مسکین است و یتیم و اسیر را.

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ﴾؛ همان پنج گرده نان جو که صدیقه طاهره دستاس کرده و طبخ کرده و برای وقت افطار صوم حاضر کرده.

﴿عَلَى حُبِّهِ﴾؛ مرجع ضمیر حبه بعضی گفتند: طعام است یعنی شدت احتیاج بطعام داشتند معلوم است يك قرصه نان جو برای آدم روزه دار که افطار او است و هم سحری او چه اندازه احتیاج دارد و مع ذلك از خود باز گیرد و به مسکین دهد که اسمش ایثار است که مفاد آیه شریفه است که می فرماید: ﴿وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾؛ (2)

و بعضی گفتند: مرجع الله است که در آیه بعد می فرماید: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ﴾ از شدت حب الهی اطعام کردند.

﴿مِسْكِينًا﴾؛ که گفتند: اشد فقرا است و لکن مسکین و فقیر را گفتند: «اذا افترقا اجتماعا و اذا اجتمعوا افترقا»؛ یعنی اگر با هم ذکر شد مسکین و فقیر معنی تفاوت پیدا می کند مثل: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ...﴾؛ (3)

مسکین أسوء حالا است از فقیر، و اگر تنها ذکر شد مطلق فقرا را شامل می شود مثل: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ

ص: 213

1- . انسان / 8.

2- . حشر / 9.

3- . توبه / 6.

أَحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ (1) و مثل: «لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ» (2).

«وَ يَتِيمًا»؛ یتیم طفلی را گویند که بحد بلوغ نرسیده پدرش یا والدینش وفات کرده باشند مثل این که پیغمبر اکرم مادرش پس از ولادتش از دنیا رفت و پدرش قبل الولاده و جدش عبدالمطلب چهار ساله بود که حضرت ابی طالب و فاطمه بنت اسد او را پرستاری می کردند و معروف بود به یتیم ابی طالب و این اطعام شده دوم بوده.

«وَ أُسِيرًا»؛ اسیر از کفار که در جهاد می گرفتند و این در شب سوم بود بشرح مذکور (3).

در تفسیر «برهان» آمده است:

«قوله تعالى: «وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيرًا»؛ قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)، قَالَ: «كَانَ عِنْدَ فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) شَ عَيْرٌ، فَجَعَلُوهُ عَصِيْدَةً، فَلَمَّا أَنْصَدَ جَوْهَا وَ وَضَعُوهَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ جَاءَ مِسْكِينٌ، فَقَالَ الْمِسْكِينُ: رَحِمَكُمُ اللَّهُ، أَطْعَمُونَا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ، فَقَامَ عَلِيٌّ (عليه السلام) وَ أَعْطَاهُ ثَلَاثَةَ [ثُلُثِيهِ]، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ جَاءَ يَتِيمٌ، فَقَالَ الْيَتِيمُ: رَحِمَكُمُ اللَّهُ، أَطْعَمُونَا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ، فَقَامَ عَلِيٌّ (عليه السلام) وَ أَعْطَاهُ الثُّلُثَ الثَّانِي، ثُمَّ جَاءَ أُسَيْرٌ، فَقَالَ الْأُسَيْرُ: رَحِمَكُمُ اللَّهُ، أَطْعَمُونَا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ، فَقَامَ عَلِيٌّ (عليه السلام) وَ أَعْطَاهُ الثُّلُثَ الْبَاقِي، وَ مَا ذَاقُوهَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ

ص: 214

1- . بقره / 275.

2- . بقره / 77.

3- . طيب، عبدالحسين، اطيب البيان في تفسير القرآن، ج 13، ص: 319.

[فِيهِمْ] هَذِهِ الْآيَةُ وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَ أَسِيراً إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)، وَ هِيَ جَارِيَةٌ فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِنَشَاطٍ فِيهِ» (1).

معنای روایت فوق در تفسیر ذیل آمده است.

ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر آیه «وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ...» گفته است، این آیه در شأن علی بن ابی طالب و فاطمه دختر رسول الله (صلی الله علیه و اله) نازل شده است. (2) نمی توان گفت از سوره مورد بحث تنها آیه مذکور در حق آن دو بزرگوار نازل شده، زیرا آیات قبل و بعد آن نیز از نظر سیاق متصل به آن هستند، اگر آن آیه در مدینه نازل شده قطعاً همه آن ها در مدینه نازل شده است.

روایاتی راجع به نزول سوره «هل اتي» در شأن امیر المؤمنین (علیه السلام) و فاطمه (س)

و در تفسیر کشاف است که از ابن عباس روایت آمده که حسن و حسین بیمار شدند، و رسول خدا (صلی الله علیه و اله) با جمعی از صحابه از ایشان عیادت کرد، مردم به علی (علیه السلام) گفتند چه خوب است برای بهبودی فرزندان - فرزندان - نذری کنی، علی و فاطمه، و فضه کنیز آن دو نذر کردند که اگر کودکان بهبودی یافتند سه روز روزه بدارند، بچه ها بهبودی یافتند، و اثری از آن کسالت باقی نماند.

بعد از بهبودی کودکان، علی از شمعون خیبری یهودی سه من قرص جو قرص کرد، و فاطمه يك من آن را دستاس، و سپس خمیر کرد، و پنج قرص نان

ص: 215

1- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص: 547.

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 6، ص: 299.

به عدد افراد خانواده پخت، و سهم هر کسی را جلوش گذاشت تا افطار کنند، در همین بین سائلی (به در خانه آمده) گفت: سلام بر شما اهل بیت محمد(صلی الله علیه و اله)، من مسکینی از مساکین مسلمینم، مرا طعام دهید که خدا شما را از مانده های بهشتی طعام دهد، خاندان پیامبر آن سائل را بر خود مقدم شمرده، افطار خود را به او دادند، و آن شب را جز آب چیزی نخوردند، و شکم گرسنه دوباره نیت روزه کردند، هنگام افطار روز دوم طعام را پیش روی خود نهادند تا افطار کنند، یتیمی بر در سرای ایستاد، آن شب هم یتیم را بر خود مقدم و در شب سوم اسیری آمد، و همان عمل را با او کردند.

صبح روز چهارم که شد علی دست حسن و حسین را گرفت، و نزد رسول خدا(صلی الله علیه و اله) آمدند، پیامبر اکرم وقتی بچه ها را دید که چون جوجه ضعیف از شدت گرسنگی می لرزید، فرمود: چقدر بر من دشوار می آید که من شما را به چنین حالی ببینم، آن گاه با علی و کودکان به طرف فاطمه رفت، و او را در محراب خود یافت، و دید که شکمش از گرسنگی به دنده های پشت چسبیده (در نسخه ای دیگر آمده که شکمش به پشتش چسبیده)، و چشم هایش گود افتاده از مشاهده این حال ناراحت شد، در همین بین جبرئیل نازل شد، و عرضه داشت: این سوره را بگیر، خدا تو را در داشتن چنین اهل بیتی تهنیت می گوید، آن گاه سوره را قرائت کرد(1).

این روایت به چند طریق از عطاء از ابن عباس نقل شده، و بحرانی آن را در غایة المرام از ابی المؤید موفق بن احمد صاحب کتاب فضائل امیر المؤمنین، و او به سند خود از مجاهد از ابن عباس نقل کرده، و نیز از او به سند دیگری از ضحاک

ص: 216

1- زمخشری، محمود بن عمر، تفسیر کشاف، ج 4، ص: 670.

از ابن عباس (1) نقل کرده. و نیز از حموی صاحب کتاب «فرائد السمطين» به سند خود از مجاهد از ابن عباس (2) نقل کرده. و نیز از ثعلبی و او به سند خود از ابی صالح از ابن عباس (3) نقل کرده است. و صاحب مجمع البیان از تفسیر واحدی روایت کرده (4).

در مجمع البیان به سند خود از حاکم، و او به سند خود از سعید بن مسیب، از علی بن ابی طالب روایت کرده که فرمود: از رسول خدا (صلی الله علیه و اله) از ثواب قرآن پرسیدم، و رسول خدا (صلی الله علیه و اله) مرا از ثواب سوره های قرآن به همان نحوی که از آسمان نازل شده بود خبر داد.

فرمود: اولین سوره ای که در مکه نازل شد سوره فاتحة الكتاب بود، بعد از آن سوره اقرء باسم ربك، و سپس سوره ن نازل شد- تا آن جا که فرمود- و اولین سوره ای که در مدینه نازل شد، سوره بقره، سپس انفال، بعد از آن آل عمران، آن گاه احزاب، سپس ممتحنه، بعد از آن نساء، سپس اذا زلزلت، بعد حدید، و آن گاه محمد، رعد، الرحمن و هل اتی نازل شد- تا آخر حدیث (5).

باز در مجمع البیان از ابو حمزه ثمالی روایت شده که وی در تفسیر خود

ص: 217

1- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الإمام، ص: 368.

2- . جوینی خراسانی، ابراهیم، فرائد السمطين، ج 2، ص: 53.

3- . همان، ج 2، ص: 54.

4- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص: 405.

5- . همان.

گفته: حسن بن حسن ابو عبد الله بن حسن براي حدیث کرد که این سوره تمامیش در مدینه در شأن علی (علیه السلام) و فاطمه (س) نازل شد (1).

و در تفسیر قمی از پدرش از عبد الله بن میمون از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: نزد فاطمه (س) مقداری جو بود، با آن عسیده ای درست کرد، (غذایی است که جو را با روغن آغشته نموده و سپس می پزند) همین که آن را پختند و پیش روی خود نهادند تا تناول کنند، مسکینی آمد و گفت خدا رحمتتان کند مسکینی هستم، علی (علیه السلام) برخاست و یک سوم آن طعام را به سائل داد. چیزی نگذشت که یتیمی آمد و گفت: خدا رحمتتان کند، باز علی برخاست و یک سوم دیگر را به یتیم داد. پس از لحظه ای اسیری آمد و گفت خدا رحمتتان کند باز علی (علیه السلام) ثلث آخر را هم به او داد، و آن شب حتی طعام آن غذا را نچشیدند، و خدای تعالی این آیات را در شأن ایشان نازل کرد، و این آیات در مورد هر مؤمنی که در راه خدا چنین کند جاری است (2).

این قصه که در روایت آمده خلاصه ای از داستان است، و روایت را بحرانی هم در غایة المرام (3) از کتاب اختصاص مفید، و ابن بابویه در امالی (4) به سند خود از مجاهد از ابن عباس، و نیز به سند خود از خالد از جعفر بن محمد از پدرش (علیه السلام)، و باز به سند خود از محمد بن عباس بن ماهیار، و او در تفسیرش به سند خود

ص: 218

1- . همان.

2- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 2، ص: 398.

3- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الإمام، ص: 371، باب 72.

4- . طوسی، محمد بن حسن، امالی، ص: 212.

از ابی کثیر زبیری از عبد الله بن عباس روایت کرده اند، و در مناقب آمده که این حدیث از اصبع بن نباته روایت شده (1).

و در احتجاج از علی (علیه السلام) روایت کرده که در ضمن حدیثی که حکایت گفتار آن جناب با مسلمانان بعد از مرگ عمر بن خطاب است فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما غیر از من کسی هست که در باره او و فرزندانش این آیه نازل شده باشد: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا». تا آخر سوره؟ گفتند: نه (2).

و در کتاب خصال در احتجاج علی بر علیه ابو بکر آمده که فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم آیا صاحب آیه «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا» منم یا تویی؟ گفت:، بلکه تویی (3). (4)

احادیث اهل بیت (علیهم السلام)

روایات زیر در کتاب شریف «اصول کافی» آمده است: (5)

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«مَنْ أَشْبَعَ مُؤْمِنًا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَشْبَعَ كَافِرًا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَمْلَأَ جَوْفَهُ مِنَ الزَّقُومِ مُؤْمِنًا كَانَ أَوْ كَافِرًا؛ هر که مؤمنی را سیر کند، بهشت برایش واجب

ص: 219

1- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب (علیه السلام)، ص: 272.

2- طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج 1، ص: 202.

3- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، الخصال، ج 2، ص: 550، ح 30.

4- طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 20، ص: 213.

5- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 201.

شود و هر که کافری را سیر کند، بر خدا سزاوار است که درونش را از زقوم پر کند چه مؤمن باشد و چه کافر.»

ابو بصیر گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«لَا نَأْطِعُ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُطْعِمَ أَفْقًا مِنَ النَّاسِ قُلْتُ وَ مَا الْأُفْقُ قَالَ مِائَةٌ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ؛ يَكُ مُسْلِمَانِ رَا خَوْرَاكُ دَهْمٌ، اَزْ خَوْرَاكُ دَاَدَنَ اَفْقَى اَزْ مَرْدَمِ نَزْدَمِنْ بَهْتَرِ اسْتِ، عَرْضِ كَرْدَمِ: اَفَقْ چَقْدَرِ اسْتِ؟ فَرْمُودِ صَدْ هَزَارِ كَسِ يَا بِيْشِ تَر.»

شرح: مراد به مردم مخالفین مستضعف یا مؤمنین مستضعف است مجلسی (ره).

رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرمود:

«مَنْ أَطْعَمَ ثَلَاثَةَ نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَلَاثِ جَنَّاتٍ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ الْفِرْدَوْسِ وَ جَنَّةِ عَدْنٍ وَ طُوبَى [وَ] شَجَرَةٍ تَخْرُجُ مِنْ جَنَّةِ عَدْنٍ غَرَسَهَا رَبُّنَا بِيَدِهِ؛ هَرِ كِهْ سَهْ نَفَرِ اَزْ مُسْلِمِيْنَ رَا اَطْعَامِ كَنْدِ، خُدا اُورَا اَزْ سَهْ بَهْتِشْتِ دَرِ مَلَكُوتِ اَسْمَانِ هَا اَطْعَامِ كَنْدِ: 1. فَرْدُوسِ. 2. جَنَّتِ عَدْنِ. 3. طُوبَى وَ اَنِ دَرِخْتِي اسْتِ كِهْ اَزْ جَنَّتِ عَدْنِ بِيرون آيد و پروردگار ما آن را به دست خود کاشته است (يعنى آن را تنها به قدرت خود بدون وساطت فرشته و اسباب ديگرى آفريده است).»

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مَا مِنْ رَجُلٍ يَدْخُلُ بَيْتَهُ مُؤْمِنِينَ فَيُطْعِمُهُمَا شَبَعَهُمَا إِلَّا كَانَ ذَلِكَ أَفْضَلَ مِنْ عَثْقِ نَسَمَةٍ؛ مَرْدِيْ نِيْسْتِ كِهْ دُو تَنْ اَزْ مُؤْمِنِيْنَ رَا بَهْ خَاْنَهْ خُودِ بَرْدِ وَ بَهْ قَدْرِ سِيْرِيْ بَهْ اَنِ هَا بَخُورَانْدِ؛ جَزْ اَنِ كِهْ اَيْنِ عَمَلْشِ بَهْتَرِ اَزْ اَزَادِ كَرْدَنِ يَكِ بَنْدِهْ بَاشْد.»

علی بن الحسین (علیهما السلام) فرمود:

«مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا مِنْ جُوعٍ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ وَ مَنْ سَقَى مُؤْمِنًا مِنْ ظَمًا سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ؛ هر که مؤمنی را از گرسنگی سیر کند، خدایش از میوه های بهشت خوراند و هر که مؤمن تشنه ای را آب دهد، خدایش از شراب بهشتی سر به مهر بنوشاند.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا حَتَّى يُشْبِعَهُ لَمْ يَدِرْ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْآخِرَةِ لَا مَلَكَ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ثُمَّ قَالَ مِنْ مُوجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ إِطْعَامُ الْمَسْكِينِ السَّعْبَانِ (1) ثُمَّ تَلَا قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ»؛ (2)؛

هر که مؤمنی را اطعام کند تا سیر شود، هیچ يك از مخلوق خدا اجر اخروی او را نداند، نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل جز خداوند پروردگار جهانیان، سپس فرمود: از اسباب آمرزش اطعام کردن مسلمان گرسنه است، آن گاه قول خدای عز و جل را تلاوت فرمود: یا اطعام کردن یتیم خویشاوند یا مستمند خاکنشین در روز قحطی و گرسنگی.»

رسول خدا(صلی الله علیه و اله) فرمود:

«مَنْ سَقَى مُؤْمِنًا شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ مِنْ حَيْثُ يَقْدِرُ عَلَى الْمَاءِ أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ شَرْبَةٍ سَبْعِينَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَإِنْ سَقَاهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْمَاءِ فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَ عَشْرَ رِقَابٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ؛ هر که شربت ابی در جایی که بدان توانائی دارد به مؤمنی آشامد، خدا در برابر هر شربتی 70 هزار حسنه به او دهد، و اگر در جایی که بآب توانائی ندارد (یعنی بسختی

ص: 221

1- . السغبان: الجائع.

2- . بلد / 14 الی 16. و المقربة من القرابة و المتربة من التراب.

فراهم می شود) به او آشاماند، مثل این ست که ده بنده از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده است.»

حسین بن نعیم صحاف گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود:

«أَتُحِبُّ إِخْوَانَكَ يَا حُسَيْنُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ تَنْفَعُ فَقَرَاءَهُمْ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ أَمَا إِنَّهُ يَحِقُّ عَلَيْكَ أَنْ تُحِبَّ مَنْ يُحِبُّ اللَّهُ أَمَا وَاللَّهِ لَا تَنْفَعُ مِنْهُمْ أَحَدًا حَتَّى تُحِبَّهُ أَتَدْعُوهُمْ إِلَى مَنْزِلِكَ قُلْتُ نَعَمْ مَا أَكُلُ إِلَّا وَمَعِيَ مِنْهُمْ الرَّجُلَانِ وَالثَّلَاثَةُ وَالْأَقْلُ وَالْأَكْثَرُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَمَا إِنَّ فَضْلَهُمْ عَلَيْكَ أَعْظَمُ مِنْ فَضْلِكَ عَلَيْهِمْ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ أُطْعِمُهُمْ طَعَامِي وَأُوطِئُهُمْ رَحْلِي وَيَكُونُ فَضْلُهُمْ عَلَيَّ أَعْظَمَ قَالَ نَعَمْ إِنَّهُمْ إِذَا دَخَلُوا مَنْزِلَكَ دَخَلُوا بِمَغْفِرَتِكَ وَمَغْفِرَةِ عِيَالِكَ وَإِذَا خَرَجُوا مِنْ مَنْزِلِكَ خَرَجُوا بِذُنُوبِكَ وَذُنُوبِ عِيَالِكَ؛ أَي حَسِينِ بَرَادِرَانْتَ رَا دُوسْت دَارِي؟

گفتم: آری، فرمود: بمستمندانشان سود رسانی؟ گفتم: آری. فرمود: همانا بر تو لازم است که دوست داشته باشی کسیرا که خدایش دوست دارد، همانا به خدا به هیچ يك از آن ها سود نرسانی جز آن که دوستش داشته باشی، آیا آن ها را به منزلت دعوت می کنی؟ گفتم: آری، غذا نمی خورم مگر آن که دو تن و سه تن یا کم تر و بیش تر از آن ها همراهم باشند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: همانا فضیلت آن ها بر تو بیش از فضیلت تو بر آن هاست، عرض کردم: قربانت گردم غذای خود را به آن ها خورانم و آن ها را روی فرشم نشانم و باز فضیلت آن ها بر من بیش تر است؟! فرمود: آری هر گاه به منزلت درآیند، همراه آمرزش تو و عیالت درآیند، و چون از منزلت بیرون روند با گناه تو و عیالت بیرون روند (گناه را از شما بزدایند).»

ابو محمد وابشی گوید: خدمت امام صادق (علیه السلام) از اصحاب ما (شیعیان) یاد

شد، من گفتم: من صبحانه و شامی نخورم مگر با دو تن و سه تن کم تر و بیش تر از آن ها، امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«فَضَّلَهُمْ عَلَيْكَ أَعْظَمُ مِنْ فَضْلِكَ عَلَيْهِمْ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ كَيْفَ وَ أَنَا أَطْعِمُهُمْ طَعَامِي وَ أُنْفِقُ عَلَيْهِمْ مِنْ مَالِي وَ أُخْدِمُهُمْ عِيَالِي فَقَالَ إِنَّهُمْ إِذَا دَخَلُوا عَلَيْكَ دَخَلُوا بِرِزْقٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَثِيرٍ وَ إِذَا خَرَجُوا خَرَجُوا بِالْمَغْفِرَةِ لَكَ؛ فضیلت آن ها بر تو بیش از فضیلت تو بر آن ها است. عرض کردم: قربانت، چگونه چنین است، در صورتی که من خوراک خودم را به آن ها خورانم و از مالم به آن ها انفاق کنم و عیالم را خدمت گزارشان سازم؟! فرمود: آن ها چون وارد شوند همراه روزی بسیاری از جانب خدای عزّ و جلّ وارد شوند و چون خارج گردند، آمرزش را برای تو به جا گذارند.»

رابعی گوید امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مَنْ أَطْعَمَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ مَنْ أَطْعَمَ فِتَامًا مِنَ النَّاسِ قُلْتُ وَ مَا الْفِتَامُ مِنَ النَّاسِ قَالَ مِائَةٌ أَلْفٍ مِنَ النَّاسِ؛ هر که برادرش را برای خدا اطعام کند، پاداشش مانند کسی است که فتامی از مردم را اطعام کند، عرض کردم: فتام چه قدر است؟! فرمود: صد هزار از مردم.»

سدیر صیرفی گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود:

«مَا مَنَعَكَ أَنْ تُعْتِقَ كُلَّ يَوْمٍ نَسَمَةً قُلْتُ لَا يَحْتَمِلُ مَالِي ذَلِكَ قَالَ تَطْعِمُ كُلَّ يَوْمٍ مُسْلِمًا فَقُلْتُ مُوسِرًا أَوْ مُعْسِرًا قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْمُسِرَّ قَدْ يَشْتَهِي الطَّعَامَ؛ چه مانعی داری که در هر روز بنده ای آزاد نمیکنی؟ گفتم: دارائیم به این مقدار نمی رسد، فرمود: در هر روز مسلمانی را اطعام کن، عرض کردم: ثروتمند باشد یا فقیر؟ فرمود: ثروت مند هم گاهی اشتهای طعام دارد.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«أَكَلْتُ يَأْكُلُهَا أَخِي الْمُسْلِمُ عِنْدِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ رَقَبَةً؛ خوراکي که برادر مسلمانم نزد من می خورد. پیش من محبوب تر است از این که بنده ای آزاد کنم.»

و فرمود:

«لَأَنْ أَشْبِعَ رَجُلًا مِنْ إِخْوَانِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُدْخَلَ سُوقَكُمْ هَذَا فَابْتِاعَ مِنْهَا رَأْسًا فَأُعْتِقَهُ؛ مردی از برادرانم: را سیر کنم، نزد من محبوب تر است از این که به این بازار شما درآیم و از آن بنده ای بخرم و آزاد کنم.»

آن حضرت (علیه السلام) در حدیثی دیگر فرمود:

«لَأَنْ أَخَذَ خَمْسَةَ دَرَاهِمٍ وَأَدْخَلَ إِلَى سُوقِكُمْ هَذَا فَابْتِاعَ بِهَا الطَّعَامَ وَأَجْمَعَ نَفْرًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ نَسَمَةً؛ اگر پنج درهم بگیرم و به این بازار شما درآیم و طعامی بخرم و چند نفر از مسلمین را گرد آورم: نزد من محبوب تر است از این که بنده ای آزاد کنم.»

و باز در روایتی دیگر فرمود:

«سَأَلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ (عليهما السلام) مَا يَعْدِلُ عِتْقَ رَقَبَةٍ قَالَ إِطْعَامُ رَجُلٍ مُسْلِمٍ؛ از محمد بن علی (امام باقر) (علیهما السلام) پرسیدند: چه عملی برابر آزاد کردن بنده است؟ فرمود: اطعام دادن بمراد مسلمانی.»

و باز فرمود:

«مَا أَرَى شَيْئًا يَعْدِلُ زِيَارَةَ الْمُؤْمِنِ إِلَّا إِطْعَامُهُ وَحَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُطْعِمَ مَنْ أَطْعَمَ

مُؤْمِنًا مِنْ طَعَامِ الْجَنَّةِ؛ چیزی را نمی بینم که برابر زیارت کردن از مؤمن باشد، جز اطعام او، و بر خدا سزاوار است که هر که مؤمنی را اطعام کند، او را از طعام بهشت خوراند.»

و نیز فرمود:

«لَا نَأْطِعُ مُؤْمِنًا مُحْتَاجًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُرْزَقَهُ وَلَا نَأْزُرُهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ عَشْرَ رِقَابٍ؛ اطعام کردنم مؤمن محتاجی را نزد من محبوب تر است از این که به دیدارش روم و به دیدارش رفتنم: نزد من محبوب تر است از این که ده بنده آزاد کنم.»

آن حضرت (علیه السلام) در روایتی دیگر فرمود:

«مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا مُوسِرًا كَانَ لَهُ يَعْدِلُ رَقَبَةً مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ يُنْقِذُهُ مِنَ الذَّبْحِ وَمَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا مُحْتَاجًا كَانَ لَهُ يَعْدِلُ مِائَةَ رَقَبَةٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ يُنْقِذُهَا مِنَ الذَّبْحِ؛ هر که مؤمن دارائی را اطعام کند پاداشش برابر است با نجات دادن یکی از فرزندان اسماعیل را از سر بریدن و هر که مؤمن محتاجی را اطعام کند، پاداشش برابر است با نجات دادن صد تن از فرزندان اسماعیل را از سر بریدن.»

نصر بن قابوس گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«لِإِطْعَامِ مُؤْمِنٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عِتْقِ عَشْرٍ رِقَابٍ وَعَشْرِ حِجَجٍ قَالَ قُلْتُ عَشْرَ رِقَابٍ وَعَشْرَ حِجَجٍ قَالَ فَقَالَ يَا نَصْرُ إِنْ لَمْ تُطْعِمُوهُ مَاتَ أَوْ تَدُلُّونَهُ فَيَجِيءُ إِلَى نَاصِبٍ فَيَسْأَلُهُ وَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ مَسْأَلَةِ نَاصِبٍ يَا نَصْرُ مَنْ أَحْيَا مُؤْمِنًا فَكَانَ أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا فَإِنْ لَمْ تُطْعِمُوهُ فَقَدْ أَمْتُمُوهُ وَإِنْ أَطْعَمْتُمُوهُ فَقَدْ أَحْيَيْتُمُوهُ؛ اطعام دادن به يك مؤمن نزد من محبوب تر است از آزاد کردن ده بنده و گزاردن ده حج، عرض کردم: ده بنده و ده حج؟ فرمود: ای نصر اگر شما طعامش ندهید می میرد یا زبونش می سازید، زیرا او (از فشار گرسنگی) نزد ناصبی می رود و از او سؤال می کند، و

مردن برایش از سؤال کردن از ناصبی بهتر است، ای نصر هر که مؤمنی را زنده کند، چنان است که همه مردم را زنده کرده، و اگر به او اطعام نکنید، او را کشته اید و اگر اطعامش کنید او را زنده کرده اید.»⁹⁷. نصیحت و خیر خواهی نسبت به مؤمنین

در باب «نصیحت و خیر خواهی» روایات زیر در کتاب شریف «اصول کافی» آمده است:⁽¹⁾

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يُنَاصِحَهُ؛ بِرِ مَوْءِنٍ وَاجِبٍ سِتْ كِه نَاصِحٍ وَ خَيْرٍ خَوَهِ مَوْءِنٍ بَاشِد.»

و نیز فرمود:

«يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ لَهُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ؛ بِرِ مَوْءِنٍ وَاجِبٍ سِتْ كِه دَر حَضُورٍ وَ غِيَابٍ خَيْرٍ خَوَهِ مَوْءِنٍ بَاشِد.»

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ؛ نَصِيحَتِ مَوْءِنٍ بِرِ مَوْءِنٍ وَاجِبٍ سِت.»

رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرمود:

«لِيُنْصَحِ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ كَنَصِيحَتِهِ لِنَفْسِهِ؛ هَرِ مَرْدِيٍّ اَزْ شَمَا بَایِدْ خَيْرٍ خَوَهِ بَرَادَرِشْ بَاشِدْ مَآنَدِ خَيْرٍ خَوَهِ بَرَايِ خُودِش.»

آن حضرت (صلی الله علیه و اله) در جای دیگری فرمود:

ص: 226

«إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْشَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لِخَلْقِهِ؛ بزرگ ترین مردم از لحاظ مرتبه نزد خدا در روز قیامت کسی است که برای نصیحت خلق در زمین بیش تر دوندگی کند.»

سفیان بن عیینه گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«عَلَيْكُمْ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَنْ تَلْقَاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ؛ بر شما باد بنصیحت کردن مخلوق برای رضای خدا، که خدا را بعملی بهتر از آن ملاقات نکنی.»

98. اصلاح فیما بین در جامعه اسلامی

قرآن کریم می فرماید:

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصِّبْهُمَا بِمَا كَانَا فِيهِ خَالِفِينَ لِمَنْ يَأْتِيكُمُ الْبُرْءَانُ فَاحْتَرِمُوا وَبَيْنَهُمْ حُرْمَةٌ شَرْعِيَّةٌ وَبَيْنَهُمْ حُرْمَةٌ نَسَبِيَّةٌ وَلَقَدْ يَنْشَأُ مِنَ النِّسَابِ إِسَاءَاتٌ كَثِيرَةٌ لَا تُصْلِحُهَا وَلَا تُجْنِبُهَا وَأُولَئِكَ هُمُ السَّافِهُونَ» (1)

«و هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آن ها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد؛ و هر گاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می دارد. مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید!»

ص: 227

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا»؛ یعنی: اگر دو طائفه از مؤمنین با یکدیگر جنگ کردند.

«فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا»؛ بین آنان را اصلاح دهید تا صلح کنند، البته این آیه دلالت ندارد بر این که اگر دو طائفه مؤمن با یکدیگر جنگ کردند باز هم بر ایمان خود باقی خواهند بود، و باز هم می شود به آنان مؤمن گفت، و آیه مانع از این نیست که از جنگ بگوئیم: یکی از این دو طایفه یا هر دو طایفه فاسق شده اند.

«فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى»؛ اگر يك طایفه با داشتن انتظاری نامشروع از طایفه دیگر نسبت به او ستم روا داشت، و ستم گرانه با آن طایفه به جنگ پرداخت.

«فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي»؛ چون این طائفه ستم گر است نه آن دیگری پس با او بجنگید.

«حَتَّى تَقِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»؛ تا به اطاعت فرمان خدا بازگشته، دست از جنگیدن با آن طایفه مؤمن بردارد.

«فَإِنْ فَاءَتْ»؛ یعنی: اگر به فرمان خدا بازگشت و توبه نموده دست از جنگ برداشت و تن به فرمان الهی داد.

«فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا»؛ یعنی: بین طایفه متجاوز و بین طائفه ای که مؤمن است صلح دهی. «بِالْعَدْلِ»؛ یعنی: عادلانه آنان را صلح دهید تا بین آنان یکسان رفتار شود، و از يك طرف نسبت به دیگری ظلم نشود، و در مورد خسارت و زیان حق کسی نادیده گرفته نشود.

«وَأَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»؛ یعنی: و در گفتار و کردار به عدالت رفتار کنید(1).

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» مؤمنین در دین برادر یکدیگرند و باید همدیگر را یاری کنند.(2)

«فَأَصْدِلُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ»؛ یعنی بین هر دو نفری که جنگ می کنند صلح دهید، و معنی تشبیه بجمع هم انطلاق می شود، زیرا تأویل چنین است که بین هر دو برادری را اصلاح دهید، یعنی: شما برادران جنگ کنندگان هستید بین این دو دسته اصلاح دهید، یعنی: شر ظالم را از سر مظلوم کوتاه کنید، و بیاری مظلوم روید.(3)

«وَاتَّقُوا اللَّهَ»؛ یعنی از خدا بترسید که در اصلاح دادن آنان کوتاهی نکنید، یا این که از خدا بترسید و از دادن حق دیگران دریغ نداشته باشید.

«لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»؛ تا مورد ترحم قرار گیرید.

ص: 229

1- . تفسیر صافی به نقل از کافی و تهذیب و قمی در تفسیر این روایت می کند (که حضرت صادق از پدرش (علیهما السلام) ضمن حدیثی نقل کرده است پس از (آن که این آیه نازل شد رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرمودند: از میان شما کسی هست که پس از من بر طبق تأویل قرآن خواهد جنگید همان گونه که من طبق نزیل قرآن جنگیدم، پرسیدند: آن کس کیست؟ فرمود: کسی مشغول دوختن کفش است (یعنی امیر المؤمنین (علیه السلام) عمار یاسر گوید: من با این پرچم سه بار در رکاب رسول خدا (صلی الله علیه و اله) جنگیده ام، و این بار چهارم است که می جنگم...).

2- . به طرق مختلف عامه و خاصه وارد شده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و اله) پس از نزول این آیه میان يك يك اصحابش عقد اخوت برقرار کرد، و از میان اصحاب علی (علیه السلام) را برای خود برادر گرفت (بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص: 207؛ حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 5، ص: 88 و ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصحیح، ج 2، ص: 299).

3- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 3، ص: 297؛ حبیب احول گوید: از حضرت صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: اصلاح بین مردم هنگامی که با هم بد شدند، و نزدیک ساختن آنان وقتی که از هم دور شدند، صدقه ای که خداوند آن را دوست دارد.

زجاج گوید: افراد مؤمن در صورتی که از نظر دینی متحد باشند (برادر) اخوة نامیده می شوند، زیرا در دین یکی هستند و از لحاظ اصل نسب هم که متحد هستند چون از يك مادرند که حواء باشد.

زهري از سالم از پدرش از رسول خدا(صلی الله علیه و اله) روایت می کند که فرمودند: مسلمان برادر مسلمان است نه به او ستم می کند، و نه او را رها می سازد، هر کس در فکر بر آوردن نیاز برادرش باشد، خداوند در فکر نیاز او است، و هر کس از مسلمانی اندوهی را برطرف کند خداوند بدان وسیله اندوهی از اندوه های او را روز، قیامت بر طرف خواهد فرمود، و هر کسی عیب مسلمانی را بپوشاند خداوند روز قیامت عیب او را خواهد پوشانید) و این روایت را بخاری و مسلم در کتاب های خود نقل کرده اند.

از پیامبر خدا(صلی الله علیه و اله) ضمن وصیتی که به امیر المؤمنین(علیه السلام) فرمودند روایت شده است (یا علی ارزش دارد که يك ميل (1) پیاده روی کنی تا بیماری را عبادت نمایی، و دو ميل راه روی تا جنازه ای را مشایعت کنی، و سه ميل راه بروی تا دعوتی را اجابت کنی: و چهار ميل مسافرت کنی تا يك برادر دینی را ملاقات کنی، و پنج ميل سفر کنی تا بفریاد بیچاره ای برسی، و شش ميل مسافرت روی تا مظلومی را یاری کنی، و بر تو باد که همیشه بدرگاه خداوند استغفار کنی).

ارتباط آیات با یکدیگر

ارتباط قوله «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ» به ما قبلش این است: پس از آن که خداوند دستور داد که مسلمانان از فرمان خدا و رسولش اطاعت کنند به دنبالش بیان فرمود

ص: 230

1- . ميل معادل 1482 متر است.

که رسول خدا (صلی الله علیه و اله) جایز نیست از خواسته آنان پیروی کند، بلکه بر او لازم است مطابق دستوری که از طرف خداوند دارد عمل کند.

ارتباط «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ» با ما قبلش آن ست که «لعنتم» به منزله این ست که بگوید: شما به گناه نيفتادید، یعنی: خداوند در بسیاری از کارها مطابق شما عمل نکرد که شما به گناه بیفتید، «و لكن خداوند ایمان را محبوب شما ساخت»، جمله مقدری است، مثل «لئلا تعوفا فی العنت» و این را گفتیم: چون کلمه لكن اگر بعدش اثبات باشد، باید قبل از او نفی واقع شده باشد.

و قوله «لَوْ يُطِيعُكُمْ»؛ لعنتم هم به معنای این ست که «لم يطيعكم فما عنتم». (1)

قرآن در این جا به عنوان يك قانون کلی و عمومی برای همیشه و همه جا می گوید: «هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آن ها صلح بر قرار سازید»؛ «وَأِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا». (2)

درست است که «اقتتلوا» از ماده «قتال» به معنی جنگ است، ولی در این جا قرائن گواهی می دهد که هر گونه نزاع و درگیری را شامل می شود، هر چند به مرحله جنگ و نبرد نیز نرسد، بعضی از شأن نزول ها که برای آیه نقل شده بود نیز این معنی را تایید می کند.

بلکه می توان گفت اگر زمینه های درگیری و نزاع فراهم شود فی المثل مشاجرات لفظی و کشمکشهایی که مقدمه نزاعهای خونین است واقع گردد اقدام به

ص: 231

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 23، ص: 204.

2- . با این که «طائفتان» تشبیه است فعل آن «اقتتلوا» به صورت جمع آمده، زیرا هر طایفه مرکب از مجموعه ای است.

اصلاح طبق این آیه لازم است، زیرا این معنی را از آیه فوق از طریق القاء خصوصیت می توان استفاده کرد.

به هر حال، این يك وظیفه حتمی برای همه مسلمانان است که از نزاع و درگیری و خونریزی میان مسلمین جلوگیری کنند، و برای خود در این زمینه مسئولیت قائل باشند، نه به صورت تماشاچی مانند بعضی بیخبران بی تفاوت از کنار این صحنه ها بگذرند.

این نخستین وظیفه مؤمنان در برخورد با این صحنه ها است.

سپس وظیفه دوم را چنین بیان می کند: «و اگر یکی از این دو گروه بر دیگری تجاوز و ستم، و تسلیم پیشنهاد صلح نشد، شما موظفید با طایفه باغی و ظالم پیکار کنید، تا به فرمان خدا باز گردد و گردن نهد»؛ «فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَقِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ».

بدیهی است که اگر خون طائفه باغی و ظالم در این میان ریخته شود بر- گردن خود او است، و به اصطلاح خونشان هدر است، هر چند مسلمانند، زیرا فرض بر این است که نزاع در میان دو طائفه از مؤمنین روی داده است.

به این ترتیب، اسلام جلوگیری از ظلم و ستم را هر چند به قیمت جنگ با ظالم تمام شود لازم شمرده و بهای اجرای عدالت را از خون مسلمانان نیز بالاتر دانسته است، و این در صورتی است که مسأله از طرق مسالمت آمیز حل نشود.

سپس به بیان سومین دستور پرداخته، می گوید: «و اگر طایفه ظالم تسلیم حکم خدا شود و زمینه صلح فراهم گردد در میان آن دو طبق اصول عدالت صلح بر قرار سازید»؛ «فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ».

یعنی تنها به در هم شکستن قدرت طایفه ظالم قناعت نکند، بلکه این پیکار باید زمینه ساز صلح باشد، و مقدمه ای برای ریشه کن کردن عوامل نزاع و درگیری و گرنه با گذشتن زمان کوتاه یا طولانی بار دیگر که ظالم در خود احساس توانایی کند برمی خیزد و نزاع را از سر می گیرد.

بعضی از مفسران از تعبیر «بالعدل» استفاده کرده اند که اگر در میان این دو گروه حقی پایمال شده، یا خونی ریخته شده که منشأ درگیری و نزاع گشته است، باید آن هم اصلاح شود، و گرنه «اصلاح بالعدل» نخواهد بود⁽¹⁾.

و از آن جا که تمایلات گروهی گاهی افراد را به هنگام قضاوت و داوری به سوی یکی از «دو طایفه متخاصم» متمایل می سازد، و بی طرفی داوران را نقض می کند قرآن در چهارمین و آخرین دستور به مسلمانان هشدار داده که:

«قسط و عدل و نفی هر گونه تبعیض را رعایت کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد»؛ «وَأَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»⁽²⁾.

در آیه بعد برای تأکید این امر و بیان علت آن می افزاید: «مؤمنان برادر یکدیگرند، بنا بر این در میان دو برادر خود، صلح را برقرار کنید»؛ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ».

همان اندازه که برای ایجاد صلح در میان دو برادر نسبی تلاش و کوشش

ص: 233

-
- 1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ج 18، ص: 342.
 - 2- . «مقسطین» از ماده «قسط» است، و آن در اصل به معنی سهم عادلانه است، و هنگامی که به صورت فعل ثلاثی مجرد استعمال شود (قسط بر وزن ضرب) به معنی ظلم کردن و گرفتن سهم عادلانه دیگری است، اما هنگامی که به صورت ثلاثی مزید به کار رود و «اقسط» گفته شود به معنی عدالت و دادن سهم عادلانه هر کس به خود او است.

می‌کنید باید در میان مؤمنان متخاصم نیز برای برقراری صلح به طور جدی و قاطع وارد عمل شوید.

چه تعبیر جالب و گیرایی؟ که همه مؤمنان برادر یکدیگرند و نزاع و درگیری میان آن‌ها را درگیری میان برادران نامیده که باید به زودی جای خود را به صلح و صفا بدهد.

و از آن جا که در بسیاری از اوقات «روابط» در این گونه مسائل جانشین «ضوابط» می‌شود، بار دیگر هشدار داده و در پایان آیه می‌افزاید: «تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید»؛ «وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ».

و به این ترتیب یکی از مهم‌ترین مسئولیت‌های اجتماعی مسلمانان در برابر یکدیگر و در اجرای عدالت اجتماعی با تمام ابعادش روشن می‌شود.

نکته‌ها

1. شرایط قتال اهل بغی (بغاة)

در فقه اسلامی در کتاب جهاد بحثی تحت عنوان قتال اهل البغی مطرح است که منظور از آن ستم‌گرانی است که بر ضد امام عادل و پیشوای راستین مسلمین قیام می‌کنند، و برای آن‌ها احکام فراوانی است که در آن باب آمده است.

ولی بحثی که در آیه فوق مطرح است مطلب دیگری است و آن نزاع و کشمکشهایی است که در میان دو گروه از مؤمنان رخ می‌دهد، و در آن نه قیام بر ضد امام معصومی است، و نه قیام بر ضد حکومت صالح اسلامی، هر چند بعضی از

فقها یا مفسران خواسته اند از این آیه در مسأله سابق نیز استفاده کنند، ولی به گفته «فاضل مقداد» در «کنزالعرفان» این استدلال خطا است (1).

چرا که قیام بر ضد امام معصوم موجب کفر است در حالی که نزاع میان مؤمنان تنها موجب فسق است نه کفر، و لذا قرآن مجید در آیات فوق هر دو گروه را مؤمن و برادر دینی یکدیگر نامیده است، به این ترتیب احکام "اهل بغی" را نمی توان به این گونه افراد تعمیم داد.

متأسفانه در فقه بحثی پیرامون احکام این گروه نیافتیم، ولی آن چه از آیه فوق به ضمیمه قرائن دیگر مخصوصاً اشاراتی که در ابواب امر به معروف و نهی از منکر آمده است می توان استفاده کرد "احکام" زیر است:

الف. اصلاح در میان گروه های متخاصم مسلمین يك امر واجب کفایی است.

ب. برای تحقق این امر باید نخست از مراحل ساده تر شروع کرد و به اصطلاح قاعده "الاسهل فالاسهل" را رعایت نمود، ولی چنان چه مفید واقع نشود مبارزه مسلحانه و جنگ و قتال نیز جائز، بلکه لازم است.

ج. خون های باغیان و متجاوزان که در این راه ریخته می شود و اموالی از آن ها که از بین می رود هدر است، زیرا به حکم شرع و انجام وظیفه واجب واقع شده است، و اصل در این گونه موارد عدم ضمان است.

د. در مراحل اصلاح از طریق گفتگو اجازه حاکم شرع لازم نیست، اما در مرحله شدت عمل، مخصوصاً آن جا که منتهی به خونریزی می شود بدون اجازه حکومت

ص: 235

1- . فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، ج 1، ص: 386.

اسلامی و حاکم شرع جائز نیست، مگر در مواردی که دسترسی به هیچ وجه نباشد که در این جا عدول مؤمنین و افراد آگاه تصمیم گیری می کنند.

ه- در صورتی که طایفه باغی و ظالم خونی از «گروه مصلح» بریزد و یا اموالی را از بین ببرد به حکم شرع ضامن است، و در صورت وقوع قتل عمد حکم قصاص جاری است، و هم چنین در مورد خون هایی که از طایفه مظلوم ریخته شده و اموالی که تلف گردیده حکم "ضمان" و «قصاص» ثابت است، و این که از کلمات بعضی استفاده می شود که بعد از وقوع صلح طایفه باغی و ظالم در برابر خون ها و اموالی که به هدر رفته مسئولیتی ندارند، چرا که در آیه مورد بحث به آن اشاره نشده، درست نیست، و آیه در صدد بیان همه این مطلب نمی باشد، بلکه مرجع در این گونه امور سایر اصول و قواعدی است که در ابواب قصاص و اتلاف آمده است.

و. چون هدف از این پیکار و جنگ وادار کردن طایفه ظالم به قبول حق است، بنا بر این در این جنگ مسأله اسیران جنگی، و غنائم، مطرح نخواهد بود، زیرا فرض این است که هر دو گروه مسلمانند، ولی اسیر کردنموقت برای خاموش ساختن آتش نزاع مانعی ندارد، اما بعد از صلح بلافاصله اسیران باید آزاد شوند.

ز. گاه می شود که هر دو طرف نزاع باغی، ظالمنند، این ها گروهی از قبیله دیگر را کشته و اموالی را برده اند و آن ها نیز همین کار در مورد قبیله اول انجام داده اند، بی آن که به مقدار لازم برای دفاع قناعت کنند، خواه هر دو به يك مقدار بغی و ستم کنند یا یکی بیش تر و دیگری کم تر.

البته حکم این مورد در قرآن مجید با صراحت نیامده، ولی حکم آن را می توان از طریق الغاء خصوصیت از آیه مورد بحث دریافت، و آن این که وظیفه مسلمین این

است که هر دو را صلح دهند، و اگر تن به صلح ندادند با هر دو پیکار کنند تا به فرمان الهی گردن نهند، و احکامی که در بالا در باره باغی و متجاوز گفته شد در مورد هر دو جاری است.

در پایان این سخن باز تأکید می‌کنیم که حکم این باغیان از کسانی که قیام بر ضد امام معصوم یا حکومت عادل اسلامی می‌کنند جدا است، و گروه اخیر احکام سخت‌تر و شدیدتری دارند که در فقه اسلامی در «کتاب الجهاد» آمده است.

2. اهمیت اخوت اسلامی

جمله «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» که در آیات فوق آمده است یکی از شعارهای اساسی و ریشه دار اسلامی است، شعاری بسیار گیرا، عمیق، مؤثر و پر معنی.

دیگران وقتی می‌خواهند زیاد اظهار علاقه به هم مسلکان خود کنند از آنان به عنوان «رفیق» یاد می‌کنند، ولی اسلام سطح پیوند علائق دوستی مسلمین را به قدری بالا برده که به صورت نزدیک‌ترین پیوند دو انسان با یکدیگر آن هم پیوندی بر اساس مساوات و برابری، مطرح می‌کند، و آن علاقه "دو برادر" نسبت به یکدیگر است.

روی این اصل مهم اسلامی مسلمانان از هر نژاد و هر قبیله، و دارای هر زبان و هر سن و سال، با یکدیگر احساس عمیق برادری می‌کنند، هر چند یکی در شرق جهان زندگی کند، و دیگری در غرب.

در مراسم "حج" که مسلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می‌شوند این علاقه و پیوند و همبستگی نزدیک کاملاً محسوس است و صحنه ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی.

به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمان ها را به حکم يك خانواده می داند، و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب کرده، نه تنها در لفظ و در شعار که در عمل و تعهدهای متقابل نیز همه خواهر و برادرند.

در روایات اسلامی نیز روی این مسأله تأکید فراوان شده، و مخصوصاً جنبه های عملی آن ارائه گردیده است که به عنوان نمونه چند حدیث بر محتوای زیر را از نظر می گذرانیم:

1. در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و اله) آمده است:

«المسلم اخو المسلم، لا یظلمه، و لا یخذله، و لا یسلمه؛ مسلمان برادر مسلمان است، هرگز به او ستم نمی کند، دست از یاری اش بر نمی دارد، و او را در برابر حوادث تنها نمی گذارد.» (1)

2. در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی الله علیه و اله) نقل شده:

«مثل الاخوين مثل الیدین یغسل احدهما الآخر؛ دو برادر دینی همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می شوید! (با یکدیگر کمال هم کاری را دارند و عیوب هم را پاک می کنند).» (2)

3. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«المؤمن اخو المؤمن، كالجسد الواحد، اذا اشتكى شيئاً منه وجد الم ذلك في سائر جسده، و ارواحهما من روح واحدة؛ مؤمن برادر مؤمن است، و همگی به منزله اعضا

ص: 238

1- . فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، المحجة البيضاء فی احیاء الاحیاء، ج 3، ص: 332.

2- . همان، ج 13، ص: 319.

يك پيكرند، كه اگر عضوي از آن به درد آيد، ديگر عضوها را نماند قرار، و ارواح همگي آن ها از روح واحدی گرفته شده.»⁽¹⁾

4. در حديث ديگري از همان امام (عليه السلام) مي خوانيم:

«المؤمن اخو المؤمن عينه و دليله، لا يخونه، و لا يظلمه، و لا يغشه، و لا يعده عدة فيخلفه؛ مؤمن برادر مؤمن است و به منزله چشم او و راهنمای او است هرگز به او خيانت نمی کند، و ستم روا نمی دارد، با او غش و تقلب نمی کند، و هر وعده ای را به او دهد تخلف نخواهد کرد.»⁽²⁾

در منابع حديث معروف اسلامي روايات زيادي در زمينه حق مؤمن بر- برادر مسلمانش، و انواع حقوق مؤمنين بر يكدیگر، و ثواب دیدار برادران مؤمن و مصافحه، و معافه، و ياد آن ها كردن، و قلب آن ها را مسرور نمودن، و مخصوصاً بر آوردن حاجات مؤمنان و كوشش و تلاش در انجام اين خواسته ها، و زدودن غم از دل ها و اطعام، و پوشاندن لباس و اكرام و احترام آن ها وارد شده است كه بخش های مهمی از آن را در «اصول كافي» در ابواب مختلف تحت عناوين فوق می توان مطالعه كرد.

5. در پايان اين بحث به روايتي اشاره می كنيم كه از پيغمبر اكرم (صلي الله عليه و اله) در باره حقوق سي گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده كه از جامع ترين روايات در اين زمينه است؛

پيامبر اسلام (صلي الله عليه و اله) فرمود:

«للمسلم على اخيه ثلاثون حقاً، لا برائة له منها الا بالاداء او العفو. يغفر زلته،

ص: 239

1- . كليني، محمد بن يعقوب، اصول كافي، ج 2، ص: 133.

2- . همان.

و یرحم عبرته، و یستر عورته، و یقیل عشرته، و یقبل معذرتہ، و یرد غیبتہ، و یدیم نصیحتہ، و یحفظ خلته، و یرعی ذمتہ، و یعود مرضہ. و یشهد میتہ، و یجیب دعوتہ، و یقبل ہدیتہ، و یکافأ صلته، و یشکر نعمتہ و یحسن نصرتہ، و یحفظ حلیلته، و یقضی حاجتہ، و یشفع مسألته، و یسمت عطستہ. و یرشد ضالته، و یرد سلامہ، و یطیب کلامہ، و یر انعامہ، و یصدق اقسامہ، و یوالی ولیہ، و لا یعادیہ، و ینصرہ ظالما و مظلوما: فاما نصرتہ ظالما فیردہ عن ظلمہ، و اما نصرتہ مظلوما فیعینہ علی اخذ حقہ، و لا یسلمہ و لا یخذلہ، و یحب لہ من الخیر ما یحب لنفسہ، و یکرہ لہ من الشر ما یکرہ لنفسہ؛ مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد کہ برائت ذمہ از آن حاصل نمی کند مگر بہ ادای این حقوق یا عفو کردن برادر مسلمان او: لغزش های او را ببخشد، در نازاحتی ها نسبت بہ او مہربان باشد، اسرار او را پنهان دارد، اشتباہات او را جبران کند، عذر او را بپذیرد، در برابر بدگویان از او دفاع کند، ہموارہ خیر خواہ او باشد، دوستی او را پاسداری کند، پیمان او را رعایت کند، در حال مرض از او عبادت کند، در حال مرگ بہ تشییع او حاضر شود. دعوت او را اجابت کند، ہدیہ او را بپذیرد، عطای او را جزا دہد، نعمت او را شکر گوید، در یاری او بکوشد، ناموس او را حفظ کند، حاجت او را بر آورد، برای خواستہ اش شفاعت کند، و عطسہ اش را تحیت گوید. گمشدہ اش را راہنمایی کند، سلامش را جواب دہد، گفتہ او را نیکو شمرد انعام او را خوب قرار دہد، سوگندہایش را تصدیق کند، دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند، در یاری او بکوشد خواہ ظالم باشد یا مظلوم: اما یاری او در حالی کہ ظالم باشد بہ این است کہ او را از ظلمش باز دارد، و در حالی کہ مظلوم است بہ این است کہ او را در گرفتن حقش کمک کند. او را در برابر حوادث تنها نگذارد، آن چہ را از نیکی ہا برای

خود دوست دارد برای او دوست بدارد، و آن چه از بدی ها برای خود نمی خواهد برای او نخواهد.»⁽¹⁾

قرآن می فرماید:

«لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا»؛⁽²⁾ «در بسیاری از سخنان درگوشی (و جلسات محرمانه) آن ها، خیر و سودی نیست؛ مگر کسی که (به این وسیله،) امر به کمک به دیگران، یا کار نیک، یا اصلاح در میان مردم کند؛ و هر کس برای خشنودی پروردگار چنین کند، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.»

تفسیر

سخنان در گوشی

در آیات گذشته اشاره ای به جلسات مخفیانه شبانه و شیطنت آمیز بعضی از منافقان یا مانند آن ها شده بود، در این آیه به طور مشروح تر از آن تحت عنوان نجوا بحث می شود.

«نجوا» تنها به معنی سخنان در گوشی نیست، بلکه هر گونه جلسات سری و مخفیانه را نیز شامل می شود، زیرا در اصل از ماده «نجوة» (بر وزن دفعة) بمعنی "سرزمین مرتفع" گرفته شده است، چون سرزمین های مرتفع از اطراف خود جدا هستند، و از آن جا که جلسات سری و سخنان در گوشی از اطرافیان جدا می شود،

ص: 241

1- . مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 74، ص: 236.

2- . نساء / 114.

به آن «نجوی» گفته اند و بعضی معتقدند که همه این ها از ماده نجات بمعنی "رهایی" گرفته شده است، زیرا يك نقطه مرتفع از هجوم سیلاب در امان است، و يك مجلس سری یا سخن در گوشه از اطلاع دیگران برکنار می باشد.

به هر حال آیه می گوید: «در غالب جلسات محرمانه و مخفیانه آن ها که بر اساس نقشه های شیطنت آمیز بنا شده خیر و سودی نیست».

«لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ»؛ سپس برای این که گمان نشود هر گونه نجوا و سخن در گوشه یا جلسات سری مذموم و ممنوع است، چند مورد به عنوان مقدمه بیان يك قانون کلی، به صورت استثناء در ذیل آیه ذکر کرده می فرماید:

«مگر این که کسی در نجوای خود، توصیه به صدقه و کمک به دیگران، یا انجام کار نیک، و یا اصلاح در میان مردم می نماید».

«إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ»؛ و «این گونه نجوی ها اگر به خاطر تظاهر و ریاکاری نباشد، بلکه منظور از آن کسب رضای پروردگار بوده باشد، خداوند پاداش بزرگی برای آن مقرر خواهد فرمود».

«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا»؛ اصولاً نجوا و سخنان در گوشه و تشکیل جلسات سری در قرآن به عنوان يك عمل شیطانی معرفی شده است.

«إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ»؛ «نجوی از شیطان است»⁽¹⁾، زیرا این کار غالباً برای اعمال نادرست صورت می گیرد، چون انجام کار خیر و مفید و مثبت معمولاً

ص: 242

چیز محرمانه و مخفیانه ای نیست که مردم بخواهند با سخنان درگوشی آن را انجام دهند.

ولی از آن جا که گاهی شرایط فوق العاده ای پیش می آید که انسان مجبور می شود در کارهای نیک از روش نجوا استفاده کند این استثناء مکرر در قرآن آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که نجوا می کنید برای گناه و ستم و نافرمانی پیامبر (صلی الله علیه و اله) نجوا نکنید و تنها برای کار نیک و پرهیز کاری نجوا داشته باشید.» (1)

اساساً نجوا اگر در حضور جمعیت انجام پذیرد سوء ظن افراد را بر می انگیزد، و گاهی حتی در میان دوستان ایجاد بدبینی می کند، به همین دلیل بهتر است که جز در موارد ضرورت از این موضوع استفاده نشود و فلسفه حکم مزبور در قرآن نیز همین است.

البته گاهی حفظ آبروی انسانی ایجاب می کند که از نجوا استفاده شود، و از جمله آن کمک های مالی است که در آیه فوق به عنوان صدقه از آن یاد شده است.

و یا امر به معروف کردن که گاهی اگر آشکارا گفته شود، طرف، در برابر جمعیت شرمنده می شود، و شاید به همین علت از پذیرش آن امتناع ورزد و مقاومت کند، که در آیه فوق از آن تعبیر به معروف شده است.

و یا در موارد اصلاح بین مردم که گاهی آشکارا گفتن مسائل جلو اصلاح را می گیرد، و باید با هر کدام از طرفین دعوا جداگانه و به صورت نجوا صحبت شود تا نقشه اصلاحی پیاده گردد.

ص: 243

در این سه مورد و آن چه مانند آن ست، ضرورت اقتضا می کند که کار مثبت در زیر چتر نجوا قرار گیرد.

قابل توجه این که موارد سه گانه فوق همه در عنوان «صدقه» مندرج است، زیرا آن کس که امر به معروف می کند، زکات علم می پردازد و آن کس که اصلاح ذات البین می نماید زکات نفوذ و حیثیت خود را در میان مردم ادا می کند چنان که از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

«ان الله فرض عليكم زكاة جاهكم كما فرض عليكم زكاة ما ملكت ايديكم؛ خداوند بر شما واجب کرده است زکات نفوذ و حیثیت اجتماعی پردازید همان طور که بر شما واجب کرده که زکات مال بدهید.»⁽¹⁾

و از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) نقل شده که به ابو ایوب فرمود:

«الا ادلك على صدقة يحبها الله ورسوله تصلح بين الناس اذا تفاسدوا و تقرب بينهم اذا تباعدوا؛ آیا تو را از صدقه ای آگاه کنم که خدا و پیامبرش آن را دوست دارند: هنگامی که مردم با یکدیگر دشمن شوند آن ها را اصلاح ده و زمانی که از هم دور گردند آن ها را به هم نزدیک کن.»^{(2). (3)}

قرآن می فرماید:

«وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَبِيرًا»؛⁽⁴⁾ «و اگر از جدایی و شکاف میان

ص: 244

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 1، ص: 550.

2- . قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج 1، ص: 1955.

3- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 4، ص: 126.

4- . نساء / 35.

آن دو (همسر) بیم داشته باشید، يك داور از خانواده شوهر، و يك داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند). اگر این دو داور، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آن ها كمك می کند، زیرا خداوند، دانا و آگاه است (و از نیات همه، با خبر است).»

تفسیر

محکمه صلح خانوادگی

«وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا...»؛ در این آیه اشاره به مسئله بروز اختلاف و نزاع میان دو همسر کرده، می گوید:

اگر نشانه های شکاف و جدایی در میان دو همسر پیدا شد برای بررسی علل و جهات ناسازگاری و فراهم نمودن مقدمات صلح و سازش يك نفر داور و حکم از فامیل مرد و يك داور و حکم از فامیل زن انتخاب کنید، سپس می فرماید: «إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا»؛ «اگر این دو حکم با حسن نیت و دل سوزی وارد کار شوند و هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، خداوند كمك می کند و به وسیله آنان میان دو همسر الفت می دهد».

و برای این که به «حکمین» هشدار دهد که حسن نیت به خرج دهند در پایان آیه می فرماید: «خداوند از نیت آن ها با خبر و آگاه است»؛ «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا».

محکمه صلح خانوادگی که در آیه فوق به آن اشاره شده یکی از شاهکارهای اسلام است. این محکمه امتیازاتی دارد که سایر محاکم فاقد آن هستند، از جمله:

1. محیط خانواده کانون احساسات و عواطف است و طبعاً مقیاسی که در این محیط باید به کار رود با مقیاس سایر محیط ها متفاوت است، یعنی همان گونه

که در «دادگاه های جنایی» نمی توان با مقیاس محبت و عاطفه کارکرد، در محیط خانواده نیز نمی توان تنها با مقیاس خشک قانون و مقررات بی روح گام برداشت، در این جا باید حتی الامکان اختلافات را از طرق عاطفی حل کرد، لذا دستور می دهد که داوران این محکمه کسانی باشند که پیوند خویشاوندی به دو همسر دارند و می توانند عواطف آن ها را در مسیر اصلاح تحریک کنند، بدیهی است این امتیاز تنها در این محکمه است و سایر محاکم فاقد آن هستند.

2. در محاکم عادی قضایی طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود، هر گونه اسراری که دارند فاش سازند. مسلم است که اگر زن و مرد در برابر افراد بیگانه و اجنبی اسرار زناشویی خود را فاش سازند احساسات یکدیگر را آن چنان جریحه- دار می کنند که اگر به اجبار دادگاه به منزل و خانه بازگردند، دیگر از آن صمیمیت و محبت سابق خبری نخواهد بود، و همانند دو فرد بیگانه می شوند که به حکم اجبار باید وظائفی را انجام دهند، اصولاً تجربه نشان داده است که زن و شوهری که راهی آن گونه محاکم می شوند دیگر زن و شوهر سابق نیستند.

ولی در محکمه صلح فامیلی یا این گونه مطالب به خاطر شرم حضور مطرح نمی شود و یا اگر بشود چون در برابر آشنایان و محرمان است آن اثر سوء را نخواهد داشت.

3. داوران در محاکم معمولی، در جریان اختلافات غالباً بی تفاوتند، و قضیه به هر شکل خاتمه یابد برای آن ها تأثیری ندارد، دو همسر به خانه بازگردند، یا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند، برای آن ها فرق نمی کند.

در حالی که در محکمه صلح فامیلی مطلب کاملاً به عکس است، زیرا

داوران این محکمه از بستگان نزدیک مرد و زن هستند، و جدایی یا صلح آن دو، در زندگی این عده هم از نظر عاطفی و هم از نظر مسئولیت های ناشی از آن تأثیر دارد، و لذا آن ها نهایت کوشش را به خرج می دهند که صلح و صمیمیت در میان این دو برقرار شود و به اصطلاح آب رفته به جوی بازگردد! 4. از همه این ها گذشته چنین محکمه ای هیچ یک از مشکلات و هزینه های سرسام- آور و سرگردانی های محاکم معمولی را ندارد و بدون هیچ گونه تشریفاتی طرفین می توانند در کم ترین مدت به مقصود خود نائل شوند.

ناگفته روشن است که حکمین باید از میان افراد پخته و با تدبیر و آگاه دو فامیل انتخاب شوند.

با این امتیازات که شمردیم معلوم می شود که شانس موفقیت این محکمه در اصلاح میان دو همسر به مراتب بیش تر از محاکم دیگر است.

مسئله حکمین و شرایط آن ها و دایره نفوذ حکم و داوری آن ها در باره دو همسر در فقه اسلامی مشروحاً بیان شده است از جمله این که: دو حکم باید بالغ و عاقل و عادل و نسبت به کار خود بصیر و بینا باشند.

اما در مورد نفوذ حکم و داوری آن ها در مورد دو همسر بعضی از فقهاء حکم آن دو را هر چه باشد لازم الاجراء دانسته اند و ظاهر تعبیر به «حکم» در آیه فوق نیز همین معنی را می رساند، زیرا مفهوم حکمیت و داوری، نفوذ حکم است، ولی بیش تر فقهاء نظر حکمین را تنها در مورد سازش و رفع اختلاف میان دو همسر، لازم الاجراء دانسته اند و حتی معتقدند اگر حکمین شرائطی بر زن یا شوهر بکنند، لازم الاجراء است اما در مورد جدایی، حکم آن ها به تنهایی نافذ نیست. و ذیل آیه که اشاره به

مسئله اصلاح می کند با این نظر سازگارتر است. توضیح بیش تر را در این زمینه در کتب فقهی بخوانید. (1)

احادیث اهل بیت (علیهم السلام)

در کتاب شریف «اصول کافی» روایات زیر آمده است: (2)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«صَدَقَةٌ يُحِبُّهَا اللَّهُ إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَقَاسَمَ دُؤَا وَتَقَارَبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا؛ صدقه ای را که خدا دوست دارد، اصلاح میان مردم است، زمانی که اختلاف و فساد یابند و نزدیک ساختن آن ها به یکدیگر زمانی که از هم دور شوند.»

و نیز فرمود:

«لَا أَنْصَحُ لِمَنْ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَنْصَحَ دَقَّ بَدِينَارَيْنِ؛ اصلاح کردنم میان دو نفر را نزد من محبوب تر است از این که دو دینار تصدیق دهم.»

مفضل گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«إِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شِيَعَتِنَا مُتَارَعَةً فَأَفْتِدِيهَا مِنْ مَالِي؛ هر گاه میان دو نفر از شیعیان ما نزاعی دیدی، از مال من فدیة بده (یعنی هر چه ادعا می کند از مال من به او بده تا طرف را رها کند).»

ابو حنیفه مقدم حاج گوید:

«مَرَّ بِنَا الْمُفْضَلُ وَ أَنَا وَ حَتِّي نَشَاجِرُ فِي مِيرَاثٍ فَوَقَفَ عَلَيْنَا سَاعَةً ثُمَّ قَالَ لَنَا تَعَالَوْا إِلَى الْمَنْزِلِ فَأَتَيْنَاهُ فَأَصْلَحَ بَيْنَنَا بِأَرْبَعِمِائَةِ دِرْهَمٍ فَدَفَعَهَا إِلَيْنَا مِنْ عِنْدِهِ حَتَّى إِذَا

ص: 248

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 3، ص: 376.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 210.

اسْمٌ تَوَثَّقَ كُلٌّ وَاحِدٍ مِنَّا مِنْ صَاحِبِهِ قَالَ أَمَا إِنَّهَا لَيْسَتْ مِنْ مَالِي وَ لَكِنَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَمَرَنِي إِذَا تَنَازَعَ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِنَا فِي شَيْءٍ أَنْ أَصْلِحَ بَيْنَهُمَا وَ أَفْتَدِيَهَا مِنْ مَالِهِ فَهَذَا مِنْ مَالِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)؛ من و دامادم در باره میراثی نزاع می کردیم که مفضل به ما رسید، ساعتی بر سر ما ایستاد و سپس گفت: به منزل من آئید. ما رفتیم و او میان ما به چهار صد درهم صلح داد و آن پول را هم خودش به ما داد و از هر يك از ما نسبت به دیگری تعهد گرفت (که دیگر ادعا نکنیم) سپس گفت: بدانید که این پول از مال من نبود، بلکه امام صادق (عليه السلام) به من دستور داده که هر گاه دو نفر از ما شیعه در موضوعی نزاع کردند. میان آن ها صلح دهم و از مال آن حضرت فدیة دهم و مصرف کنم، پس این پول از امام صادق (عليه السلام) است.»

امام صادق (عليه السلام) فرمود:

«الْمُصْلِحُ لَيْسَ بِكَاذِبٍ (1)؛ مصلح دروغ گو نیست.»

شرح: کسی که به قصد اصلاح میان دو نفر سخنی از جانب یکی از آن ها به دیگری بگوید که او نگفته باشد، و علم برضایت او هم داشته باشد، این سخن دروغ حرام نیستو برخی گفته اند دروغ اصطلاحی نیست؛ اگر چه دروغ لغوی باشد، زیرا دروغ اصطلاحی آن است که علاوه بر عدم مطابقت با واقع، گوینده آن مذموم و نکوهیده باشد، و در این مورد مذموم نیست.

در هر حال فقهاء شیعه رضوان الله تعالى عليهم باستناد این خبر و دو خبر دیگر، این مورد را یکی از مستثنیات دروغ شمرده و حرام ندانسته اند، زیرا اگر قبح و زشتی دروغ ذاتی باشد، رجحان دفع افسد بفساد از مستقلات عقلیه است، و

ص: 249

1- . یعنی إذا تكلم بما لا يطابق الواقع فيما يتوقف عليه الإصلاح لم يعد كلامه كذبا.

اختلاف و کشمکش میان دو نفر گاهی دامنه پیدا می کند و به دو فامیل و دو کشور می رسد و خونریزی ها و زیانهای مالی و عرضی بسیار ببار می آورد، و چه بسا به وسیله يك دروغ مصلحت آمیز بتوان از این مفاسد جلوگیری کرد. در این صورت عقل حکم می کند که به خاطر دفع آن مفاسد بزرگ این فاسد کوچک انجام شود، اگر چه از اطلاق اخبار استفاده می شود که مطلق کدورت و اختلاف میان دو نفر اگر چه بخونریزی و خسارتی هم منجر نگردد، مبعوض و منفور شارع است و قبض از قبض دروغ بیش تر است، زیرا اسلام باتحاد و الفت مسلمین اهمیت بسیاری قائل شده و جماعات و زیارت مؤمن و عیادت مریض و هدیه بردن و سلام کردن و سیر کردن و پوشانیدن مؤمن و ده ها دستور اخلاقی دیگر را به منظور تحکیم روابط دوستی میان مسلمین قرار داده است و نیز نهی از غیبت و بهتان و ستم و خلف وعده و سوء ظن و زنا و، بلکه نهی از خود دروغ هم بدین منظور است. پس می توان گفت که حرمت دروغ و وجوب راستی برای این است که میان مسلمین کدورت و اختلافی پیدا نشود، و هر گاه راست گوئی موجب کدورت و اختلاف شود حرمت دروغ از میان می رود، چنان چه نظیر این موضوع در باب تقیه هم ذکر می شود.

امام صادق (علیه السلام) در باره قول خدای عز و جل که فرمود: «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَدِّقُوا بَيْنَ النَّاسِ»؛ (1)

«خدا را معرض سوگندهای خود مسازید که نیکوکار و پرهیزکار و مصلح میان مردم باشید.» فرمود:

«إِذَا دُعِيَ لِصُلْحٍ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَلَا تَقُلْ عَلَيَّ يَمِينٌ إِلَّا أَفْعَلْ؛ هر گاه تو را برای اصلاح میان دو تن خواندند، مگو سوگند خورده ام که این کار را نکنم.»

ص: 250

1- . بقرة / 224 و قوله: «عرضة...»؛ أي حازرا لما حلفت عليه.

شرح: در تفسیر آیه شریفه دو قول ست: اول آن که کلمه «أَنْ تَبْرُوا» بر وجه اثبات باشد. دوم آن که بر وجه نفی و حرف «لا» در تقدیر باشد.

بنا بر وجه دوم معنی آیه این ست که خدا را مانع کارهای خیری که بر آن ها سوگند یاد کرده اید مسازید یعنی اگر سوگند یاد کرده اید که مثلاً احسان نکنید و میان مردم اصلاح ننمائید، به این سوگند وفادار نباشید و هر گاه مورد احسان و اصلاحی پیش آمد انجام دهید و کفاره سوگند را بدهید و تفسیر امام (علیه السلام) مناسب این معنی است، ولی بنا بر وجه اول معنی آیه این ست که: خدا را معرض سوگندهای خود مسازید، یعنی همواره به خدا سوگند نخورید تا نیکوکار و با تقوی و مصلح میان مردم باشید.

امام صادق (علیه السلام) به معاویه بن وهب یا عمار، راجع به اموری که به او دستور داده بود، فرمود:

«أَبْلَغُ عَنِّي كَذَا وَ كَذَا فِي أَشْيَاءٍ أَمَرَ بِهَا قُلْتُ فَأُبَلِّغُهُمْ عَنْكَ وَ أَقُولُ عَنِّي مَا قُلْتَ لِي وَ غَيْرَ الَّذِي قُلْتَ قَالَ نَعَمْ إِنَّ الْمُصْلِحَ لَيْسَ بِكَذَّابٍ إِنَّمَا هُوَ الصُّلْحُ لَيْسَ بِكَذِبٍ؛ از جانب من چنین و چنان بگو، معاویه گوید: عرض کردم: فرموده شما را به آن ها برسانم و خودم هم آن چه را شما فرموده اید و چیزهای دیگری را که نفرموده اید بگویم؟ فرمود: آری، مصلح دروغ گو نیست (همانا این صلح است نه دروغ).»

99. نگهداشتن راز و حفظ اسرار دیگران

روایات زیر در کتاب شریف «اصول کافی» آمده است: (1)

ص: 251

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 222.

مِثْلُ أَجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ وَمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَنَا فَخَرَجَ مَعَهُ فَقَتَلَ عَدُوَّنَا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ عِشْرِينَ شَهِيداً وَمَنْ قُتِلَ مَعَ قَائِمِنَا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ خَمْسَةِ وَ عِشْرِينَ شَهِيداً؛ باید توانای شما بناتوانان کمک کند و ثروت مندتان بفقیرتان احسان نماید و راز ما را فاش نکنید- و امر (امامت) ما را آشکار نسازید، و چون حدیثی از ما به شما رسید و یک دلیل یا دو دلیل از کتاب خدا برایش پیدا کردید، به آن اخذ کنید و گر نه نسبت به آن توقف کنید، و سپس آن را به ما ارجاع دهید (از ما بپرسید) تا برای شما روشن شود و بدانید برای کسی که انتظار این امر (ظهور امام قائم (عج) را دارد، مانند اجر روزه دار شب زنده دار است، و کسی که بقائم ما برسد، و همراهش به جهاد رود و دشمن ما را بکشد، (اگر چه کشته نشود) اجر بیست شهید دارد و کسی که در رکاب قائم ما کشته شود اجر بیست و پنج شهید دارد.»

عبد الاعلی گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحْتِمَالِ أَمْرِنَا التَّصَدُّيقُ لَهُ وَالْقَبُولُ فَقَطْ مِنْ أَحْتِمَالِ أَمْرِنَا سِتْرُهُ وَصِدْيَانَتُهُ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ فَأَقْرَبُهُمُ السَّلَامُ وَقُلْ لَهُمْ رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَى نَفْسِهِ حَدَّثُوهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ وَاسْتُرُوا عَنْهُمْ مَا يُنْكِرُونَ ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ مَا النَّاصِبُ لَنَا حَرْبًا بِأَشَدَّ عَلَيْنَا مَوْتَةً مِنَ النَّاطِقِ عَلَيْنَا بِمَا نَكْرَهُ فَإِذَا عَرَفْتُمْ مِنْ عَبْدٍ إِذَاعَةً فَاْمَشُوا إِلَيْهِ وَرُدُّوهُ عَنْهَا فَإِنْ قَبِلَ مِنْكُمْ وَإِلَّا فَتَحَمَّلُوا عَلَيْهِ بِمَنْ يَتَّقِلُ عَلَيْهِ وَيَسْمَعُ مِنْهُ فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ يَطْلُبُ الْحَاجَةَ فَيَلْطَفُ فِيهَا حَتَّى تُقْصَى لَهُ فَالْطُّفُو فِي حَاجَتِي كَمَا تَلْطَفُونَ فِي حَوَائِجِكُمْ فَإِنْ هُوَ قَبِلَ مِنْكُمْ وَإِلَّا فَادْفِنُوا كَلَامَهُ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ وَلَا تَقُولُوا إِنَّهُ يَقُولُ وَيَقُولُ فَإِنَّ ذَلِكَ يُحْمَلُ عَلَيَّ وَعَلَيْكُمْ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ كُنْتُمْ تَقُولُونَ مَا أَقُولُ لَأَقْرَزْتُ أَنْتُمْ أَصْحَابِي هَذَا أَبُو حَنِيفَةَ لَهُ أَصْحَابٌ وَهَذَا الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ لَهُ أَصْحَابٌ وَأَنَا أَمْرٌ مِنْ قُرَيْشٍ قَدْ وَلَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) وَ عَلِمْتُ كِتَابَ اللَّهِ وَفِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ بَدءٍ

الْخَلْقِ وَ أَمْرِ السَّمَاءِ وَ أَمْرِ الْأَرْضِ وَ أَمْرِ الْأَوْلِيَيْنِ وَ أَمْرِ الْأَخْرَيْنِ وَ أَمْرٍ مَا كَانَ وَ أَمْرٍ مَا يَكُونُ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى ذَلِكَ نُصَبَ عَيْنِي؛ تحمل امر ما تنها به تصدیق و پذیرفتن آن نیست، از جمله تحمل امر ما پنهاننداری و نگهداشتن آن از ناهلش باشد. بشیعیان ما سلام برسان و به آن ها بگو: خدا رحمت کند بنده ای را که دوستی مردم (مخالفین ما) را به سوی خود کشاند، آن چه را میفهمند به آن ها بگوئید و آن چه را نمی پذیرند از آن ها بپوشید. سپس فرمود: به خدا کسی که به جنگ ما برخاسته زحمتش برای ما از کسی که چیزی را که نمی خواهیم از قول ما می گوید بیش تر نیست. چون دانستید کسی (امر امامت و احادیث مخصوص ما را) فاش می کند، نزدش روید و او را از آن بازدارید، اگر پذیرفت چه بهتر و گر نه کسی را که بالاتر از اوست و از او شنوائی دارد بر او تحمیل کنید (تا منعش کند و بازش دارد) همانا مردی از شما مطلوبی که دارد چاره جوئی و لطیفه کاری می کند تا حاجتش بر آورده شود، نسبت به حاجت من هم چاره جوئی کنید چنان که نسبت بحوائج خود می کنید (یعنی با لطائف و حیل او را از فاش کردن اسرار ما باز دارید) اگر از شما پذیرفت چه بهتر و گر نه سخنش را زیر پای خود دفن کنید (نشنیده انگارید) و نگوئید او چنین و چنان می گوید، زیرا نقل شما به دیگران، مردم را بر من و شما می شوراند.

هان به خدا اگر شما آن چه را من می گویم بگوئید، اعتراف می کنم که شما اصحاب منید، این ابو حنیفه است که اصحابی دارد، و این حسن بصری است که اصحابی دارد (با وجود نادانی و گمراهی آن ها اصحابشان سخن آن ها را می شنوند و فرمان می برند) و من مردی قرشی و زاده رسول خدایم (صلی الله علیه و اله) و کتاب خدا را فهمیده ام، بیان همه چیز در کتاب خدا هست از ابتداء خلقت و امر آسمان و زمین و امر پیشینیان و پسینیان و امر گذشته و آینده و گویا همگی در برابر چشم من است و به آن می نگرم.»

شرح: از این جمله پیداست که هر علمی در قرآن ست و امام به آن داناست و محتاج بمراجعه بمدارك و تأمل در آن ها نیست و دلیلش این است که در متجاوز از دو قرن و نیم زندگی ائمه(علیهم السلام) تاریخ نشان نمی دهد که مطلبی از آن ها پرسیده باشند و آن ها جواب نداده یا گفته باشند نمی دانم و محتاجا به تأمل است.

عبد الله بن سلیمان گوید: امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«مَا زَالَ سَيْرُنَا مَكْتُومًا حَتَّى صَارَ فِي يَدِي وَوَلَدِ كَيْسَانَ فَتَحَدَّثُوا بِهِ فِي الطَّرِيقِ وَفُرِيَ السَّوَادُ(1)؛ راز ما همواره پوشیده بود تا زمانی که به دست اولاد کیسان افتاد، آن ها در بین راه و دهات اطراف عراق بازگو کردند.»

شرح: کیسان همان مختار بن ابی عبیده ثقفی است که بخونخواهی حضرت سید الشهداء(علیه السلام) قیام کرد و طایفه کیسانی به او منسوبند، و برخی گفته اند: مقصود از اولاد کیسان مکاران و دغلبازانی هستند که خود را بتشیع نسبت دهند.

امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

«وَاللَّهِ إِنَّ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَوْرَعُهُمْ وَأَفْقَهُهُمْ وَأَكْتَمَهُمْ لِحَدِيثِنَا وَإِنَّ أَسْوَأَهُمْ عِنْدِي حَالًا وَ أَمْقَتَهُمْ لِلَّذِي إِذَا سَمِعَ الْحَدِيثَ يُنْسَبُ إِلَيْنَا وَ يُرَوَى عَنَّا فَلَمْ يَقْبَلْهُ اللَّهُ مَأْمُومًا مِنْهُ وَ جَحَدَهُ وَ كَفَرَ مَنْ دَانَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَدْرِي لَعَلَّ الْحَدِيثَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ وَ إِلَيْنَا أَسَدٌ نَدَّ فَيَكُونُ بِذَلِكَ خَارِجًا عَنَّا وَ لَا يَتَنَا؛ به خدا که محبوب ترین اصحابم نزد من پرهیزگارتر و فقیه تر و حدیث را نهان دارتر آن ها است و بدترین و مبغوضترین اصحابم نزد من، کسی است که هر گاه حدیثی را شنود که به ما نسبت دهند و از ما روایت کنند، آن را نپذیرد و بدش آید و

ص: 255

1- . في الصحاح سواد الكوفة: قراها.

انکار ورزد و هر که را به آن معتقد باشد تکفیر کند در صورتی که او نمی داند، شاید آن حدیث از ما صادر شده و به ما منسوب باشد، و او به سبب انکارش از ولایت ما خارج شود.»

معلی بن خنیس گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«يَا مُعَلَّى اَكْتُمْ أَمْرَنَا وَلَا تَذِعْهُ فَإِنَّهُ مَنْ كَتَمَ أَمْرَنَا وَلَمْ يَذِعْهُ أَعَزَّهُ اللَّهُ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَجَعَلَهُ نُورًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ فِي الْآخِرَةِ يَقُودُهُ إِلَى الْجَنَّةِ يَا مُعَلَّى مَنْ أَدَاعَ أَمْرَنَا وَلَمْ يَكْتُمْهُ أَذَلَّهُ اللَّهُ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَنَزَعَ النُّورَ مِنْ بَيْنِ عَيْنَيْهِ فِي الْآخِرَةِ وَجَعَلَهُ ظُلْمَةً تَقُودُهُ إِلَى النَّارِ يَا مُعَلَّى إِنَّ التَّقِيَّةَ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ يَا مُعَلَّى إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِي السِّرِّ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِي الْعَلَانِيَةِ يَا مُعَلَّى إِنَّ الْمُدْبِعَ لِأَمْرِنَا كَالْجَا حِدِ لَهُ؛ اِي مُعَلَّى اَمْرِ مَا رَا نِهَانَ دَارِ وَفَاشِ مَسَازِ، زِيْرَا كَسَى كِه اَمْرِ مَا رَا نِهَانَ دَارِ وَفَاشِ نَسَازِدْ، خِدا او رَا بِه جِهتِ اَن در دُنْيا عَزِيْزِ كِنْدِ وَ اَن رَا در اَخرتِ نُوْرِ مِيانِ دو چِشْمِشِ قَرارِ دِهْدِ كِه بِه سُوِي بَهْشْتِشِ كِشْدِ، اِي مُعَلَّى هِر كِه اَمْرِ مَا رَا فَاشِ سَازِدِ وَ پُوشِيْدِه نِدا رِدِ خِدا بِه سَببِ اَن در دُنْيا ذَلِيْلِشِ كِنْدِ وَ نُوْرِ رَا از مِيانِ چِشْمَانِشِ در اَخرتِ بَگِيْرِدِ وَ اَن رَا تَارِيكِي قَرارِ دِهْدِ كِه بِه سُوِي دُوزخِشِ كِشَانْدِ، اِي مُعَلَّى هِمَا نَا تَقِيَّه از دِيْنِ مَن وَ دِيْنِ پَدْرانِ مَن سِتِ وَ كَسَى كِه تَقِيَّه نِدا رِدِ، دِيْنِ نِدا رِدِ، اِي مُعَلَّى هِمَا نَا خِدا دُوسْتِ دَارِدِ در پَنهَانِي عِبَادَتِ شُودِ چِنانِ كِه دُوسْتِ دَارِدِ در اَشْكارِ عِبَادَتِ شُودِ، اِي مُعَلَّى فَاشِ سَازِنْدِه اَمْرِ مَا مِا نْدِ اِنْكارِ كِنْدِه اَن سِتِ.»

عمار گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«أَخْبَرْتَنِي بِمَا أَخْبَرْتَنِي بِهِ أَحَدًا قُلْتُ لَا إِلَّا سُلَيْمَانَ بْنَ خَالِدٍ قَالَ أَحْسَنْتَ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ الشَّاعِرِ؛

فَلَا يَغْدُونَ سِرِّي وَ سِرِّكَ ثَالِثًا

أَلَا كُلُّ سِرٍّ جَاوَزَ اثْنَيْنِ شَائِعٌ

ص: 256

آن چه را به تو گفتیم، به کسی گفتی؟ عرض کردم: جز بسلیمان ابن خالد نگفتم، فرمود: احسنت، مگر قول شاعر را نشنیده ای که گوید:

راز من و تو بسومین کس نرسد

هر راز که از دو بگذرد فاش شود

محمد بن ابی نصر گوید: از امام رضا(علیه السلام) مسأله ای پرسیدم، حضرت خود داری کرد و جواب نفرمود: سپس فرمود:

«لَوْ أَعْطَيْنَاكُمْ كُلَّمَا تُرِيدُونَ كَانَ سَرًّا لَكُمْ وَأُخِذَ بِرَقَبَةِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) وَلَا يَأْتِي اللَّهَ أَسْرَهَا إِلَى جَبْرِئِيلَ (عليه السلام) وَأَسْرَهَا جَبْرِئِيلُ إِلَى مُحَمَّدٍ ص وَأَسْرَهَا مُحَمَّدٌ إِلَى عَلِيٍّ (عليه السلام) وَأَسْرَهَا عَلِيٌّ إِلَى مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تُذَيِّعُونَ ذَلِكَ مَنْ الَّذِي أَمْسَكَ حَرْفًا سَمِعَهُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَكُونَ مَالِكًا لِنَفْسِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ - عَارِفًا بِأَهْلِ زَمَانِهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُذَيِّعُوا حَدِيثَنَا فَلَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنْ أَوْلِيَائِهِ وَيَنْتَقِمُ لِأَوْلِيَائِهِ مِنْ أَعْدَائِهِ أَمَا رَأَيْتَ مَا صَنَعَ اللَّهُ بِآلِ بَرْمَكٍ وَمَا أَنْتَقَمَ اللَّهُ لِأَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) وَقَدْ كَانَ بَنُو الْأَشَدِّ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ فَدَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ بِوَلَايَتِهِمْ - لِأَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) وَأَنْتُمْ بِالْعِرَاقِ تَرَوْنَ أَعْمَالَ هَؤُلَاءِ الْفِرَاعِدَةِ وَمَا أَمْهَلَ اللَّهُ لَهُمْ فَعَلَيْكُمْ بِنَفْسِ اللَّهِ وَلَا تَغْرَبْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا* وَلَا تَغْتَرُّوا بِمَنْ قَدْ أَمْهَلَ لَهُ فَكَأَنَّ الْأَمْرَ قَدْ وَصَلَ إِلَيْكُمْ؛ أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنْ أَوْلِيَائِهِ وَيَنْتَقِمُ لِأَوْلِيَائِهِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَمَا أَنْتَقَمَ اللَّهُ لِأَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) فَرَمُودَهُ اسْت: أَمْرٌ وَوَلَايَةُ (حُكُومَتٌ وَخِلَافَتٌ خِدَائِي) رَا خِدا بِجَبْرِئِيلَ بِرَازِ سِپَرِد، وَ جَبْرِئِيلَ بِهٖ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِرَازِ سِپَرِد وَ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِعَلِيِّ (عليه السلام) وَ عَلِيٌّ بِهٖ هَرُ كِهٖ خِدا خِوَا اسْت، سِپَسِ شِما آن رَا فَا شِ مِی سَازِید، کِی سْتِ آن کِهٖ سَخَنِ رَا کِهٖ شَنِیدِهٖ نِگِهْدَارِد؟

امام باقر(علیه السلام) فرمود: در حکمت آل داود است که: مسلمان را سزاوار است که مالک

خود باشد و به کار خود رو آورد و مردم زمانش را بشناسد، از خدا پروا کنید و حدیث ما را فاش مسازید، اگر خدا از دوستان خود دفاع نمی کرد و انتقام آن ها را از دشمنانش نمی گرفت (شما با فاش ساختن اسرار و ترك تقیه مذهب تشیع را نابود ساخته بودید).

مگر ندیدی خدا با آل برمك چه کرد؟ و چگونه انتقام موسی بن جعفر (علیه السلام) را گرفت، و طایفه بنی اشعث را هم خطر بزرگی تهدید می کرد، ولی خدا به واسطه دوستی آن ها نسبت به امام کاظم (علیه السلام) خطر را از آن ها برداشت، شما در عراقید و رفتار این فرعونیان (بنی عباس و عمالشان) را می بینید که خدا چه مهلتی به آن ها داده (پس خدا گاهی از ظالم انتقام می گیرد و گاهی برای اتمام حجت مهلتش می دهد، شما در هر دو حالت خویشان دار و راز نگهدار باشید).

تقوای خدا را پیشه کنید و [زندگی] دنیا شما را فریب ندهد، وضع کسانی که مهلت یافته اند شما را گول نزد، مثل این که حکومت به دست شما افتاده.»

شرح: دولت و شکوت آل برمك و انحطاط و زوال آن ها به دست هارون الرشید در تواریخ و سیر معروف و مشهور است، و از این روایت پیداست که علت گرفتاری و زندان و شهادت موسی بن جعفر (علیه السلام) آن ها بوده اند، و جعفر بن محمد اشعث با اولادش با آن که در دستگاه هارون الرشید بودند، از شیعیان موسی بن جعفر (علیه السلام) بودند و هارون پسرش محمد امین را بجعفر سپرده بود، و همین پسر را خلیفه اول خود ساخته بود، یحیی بن خالد برمکی چون دید، پس از هارون محمد خلیفه خواهد شد و کار جعفر بالا خواهد گرفت همواره از او نزد مأمون سعایت می کرد، ولی خدا او را حفظ کرد، سپس یحیی از موسی بن جعفر (علیه السلام) نزد هارون سعایت کرد و سبب گرفتاری آن حضرت شد.

رسول خدا(صلی الله علیه و اله) فرمود:

«طُوبَى لِعَبْدٍ نُوْمَةٍ عَرَفَهُ اللَّهُ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ النَّاسُ أَوْلَيْكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى - وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ يَنْجَلِي عَنْهُمْ كُلُّ فِتْنَةٍ مُظْلِمَةٍ لَيْسُوا بِالْمَدَائِيعِ الْبُدْرِ وَ لَا بِالْجُفَاةِ الْمُرَائِينَ؛ خوشا حال بنده گم نامی که خدا او را شناسد و مردم او را نشناسند، این ها چراغ های هدایت و چشمه های دانشند، هر فتنه تاریک و سختی از برکت آن ها برطرف شود آن ها نه فاش کننده و پخش کننده اسرارند و نه خشن و ریاکار.»

امیر المؤمنین(علیه السلام) فرمود:

«طُوبَى لِكُلِّ عَبْدٍ نُوْمَةٍ لَا يُؤْبَهُ لَهُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُهُ النَّاسُ يَعْرِفُهُ اللَّهُ مِنْهُ بَرِضْوَانٍ أَوْلَيْكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى يَنْجَلِي عَنْهُمْ كُلُّ فِتْنَةٍ مُظْلِمَةٍ وَ يُفْتَحُ لَهُمْ بَابُ كُلِّ رَحْمَةٍ لَيْسُوا بِالْبُدْرِ الْمَدَائِيعِ وَ لَا الْجُفَاةِ الْمُرَائِينَ وَ قَالَ قُولُوا الْخَيْرَ تُعْرَفُوا بِهِ وَ اعْمَلُوا الْخَيْرَ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ وَ لَا تَكُونُوا عَجَبًا مَدَائِيعَ فَإِنَّ خِيَارَكُمْ الَّذِينَ إِذَا نُظِرَ إِلَيْهِمْ ذَكَرَ اللَّهُ وَ شَرَّارَكُمْ الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ الْمُبْتَغُونَ لِلْبُرَاءِ الْمَعَايِبَ؛ خوشا حال بنده گم نامی که به او اعتنا نشود، او مردم را شناسد، ولی مردم او را نشناسند، خدا رضایت او را شناسد [او را برضوان شناساند] این ها چراغ های هدایتند که هر فتنه تاریک و سختی از برکت آن ها زایل شود و در هر رحمتی برایشان گشوده گردد، نه پخش کننده و فاش سازنده را زند و نه خشن و ریاکار.»

و فرمود: سخن خیر گوئید تا بدان معروف شوید و کار خیر کنید تا اهل خیر شوید، عجز و فاش کننده راز نباشید، زیرا بهترین شما کسانی باشند که چون به آن ها بنگرند به یاد خدا افتند و بدترین شما سخن چینیانی باشند که میان دوستان جدائی افکنند و عیب جوی پاک دامنان باشند.»

ص: 259

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«كُفُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَ الزُّمُوا بِيُوتِكُمْ فَإِنَّهُ لَا يُصِيبُكُمْ أَمْرٌ تَحْصُونَ بِهِ أَبَدًا وَلَا تَزَالُ الزَّيْدِيَّةُ لَكُمْ وَقَاءً أَبَدًا؛ زبان خود را نگهدارید و خانه نشین باشید، هرگز بلائی که مخصوص شما (شیعیان) است به شما نمی رسد (زیرا گم نامید و تقیه می کنید) و طایفه زیدیه همواره سپر بلاى شما باشند (زیرا آن ها تقیه نمی کنند و بر ائمه ما(علیهم السلام) طعنه می زنند، از این رو سلاطین جور بدفع آن ها می پردازند و از شما غفلت می کنند).»

حضرت ابو الحسن(علیه السلام) فرمود:

«إِنْ كَانَ فِي يَدِكَ هَذِهِ شَيْءٌ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَعْلَمَ هَذِهِ فَاَفْعَلْ قَالَ وَ كَانَ عِنْدَهُ إِنْسَانٌ فَتَدَاكُرُوا الْإِدَاعَةَ فَقَالَ احْفَظْ لِسَانَكَ تَعَزَّ وَ لَا تُمَكِّنِ النَّاسَ مِنْ قِيَادِ رَقَبَتِكَ فَتَدَلَّ؛ اگر در این دست چیزی باشد و بتوانی به آن دستت نفهمانی بکن (یعنی رازت را از خواص اصحابت پوشیده دار) راوی گوید: مردی نزد آن حضرت بود و از فاش ساختن راز سخن به میان آمد، حضرت فرمود: زبانت را نگهدار تا عزیز شوی، و مردم را بافسار گردنت مسلط مساز که ذلیل گردی.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ أَمْرَنَا مَسْرُورٌ مُقْتَعٌ بِالْمِيثَاقِ فَمَنْ هَتَكَ عَلَيْنَا أَذْلَهُ اللَّهُ؛ همانا امر ما پوشیده و در پرده پیمانست (همان پیمانی که خدا و پیغمبر و ائمه(علیهم السلام) از مردم گرفته اند که راز ما را از نااهل نهران دارند) پس هر که آن پرده را علیه ما بدرد، خدا ذلیش کند.»

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«نَفْسُ الْمَهْمُومِ لَنَا الْمُعْتَمِّ لِطُلْمِنَا تَسْبِيحٌ وَ هَمُّهُ لِأَمْرِنَا عِبَادَةٌ وَ كِتْمَانُهُ لِسِرِّرِنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ اكْتُبْ هَذَا بِالذَّهَبِ فَمَا كَتَبْتَ شَيْئًا

ص: 260

أَحْسَنَ مِنْهُ؛ نفس کشیدن کسی که برای ما اندوهگین است و برای ستمی که به ما شده غمگین است، تسبیح می باشد، و همت گماشتنش برای امر ما عبادتست و پنهان داشتنش راز ما را جهاد در راه خداست، راوی گوید: محمد بن سعید به من گفت: این روایت را با آب طلا بنویس که من چیزی بهتر از این نوشته ام.»

100. ارتباط سازنده و فریادرسی از مسلمین

قرآن کریم می فرماید:

«مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ»؛ (1) «به همین جهت، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان ها را کشته؛ و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است. و رسولان ما، دلایل روشن برای بنی اسرائیل آوردند، اما بسیاری از آن ها، پس از آن در روی زمین، تعدی و اسراف کردند.»

تفسیر

مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان گفته است کلمه «أجل» (با فتحه همزه و سکون جیم) در لغت به معنای جنایت است (2).

و راغب در مفردات گفته: کلمه «أجل» به معنای جنایتی است که خوف

ص: 261

1- . مائده / 32.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 6، ص: 186.

آن رود که در بلند مدت رخ بدهد، پس هر اجلی جنایت هست، ولی هر جنایتی أجل نیست، مثلاً گفته می شود «فعلت ذلك من اجله؛ من این کار را به خاطر او انجام دادم.»⁽¹⁾ و این کلمه به تدریج در معنای غیر لغویش یعنی در تعلیل استعمال شد، وقتی گفته می شود: «فعلته من اجل كذا» معنایش این است که: «من اگر این کار را کردم به علت فلان بود»، و خلاصه سبب عمل من فلان شیء بود، و بعید نیست که استعمال کلمه مورد بحث در تعلیل نخست از این جا شروع شده باشد که جرم و جنایتی رخ داده، و ما فوق مجرم را تنبیه کرده و گفته است: «اساء فلان و من اجل ذلك ادبته بالضرب؛ فلانی کار زشتی کرد و از این جهت من او را با کتک تأدیب کردم»، که در حقیقت خواسته است بگوید: کتک زدن من ناشی بود از جنایت و جرمی که آن جرم وی را آلوده ساخت، و یا او خود را با آن جرم آلوده ساخت، سپس به تدریج یکسره به عنوان تعلیل استعمال شده، چنین گفتند: «ازورك من اجل حبی لك و لاجل حبی لك؛ منشأ این که تو را زیارت کردم محبتی است که به تو دارم و به علت محبتم نسبت به تو بوده است».

و از ظاهر سیاق بر می آید که اشاره کلمه «ذلك» به داستان پسران آدم است، که قبلاً یعنی در آیات قبلی سخن از آن رفت، و بنا بر این معنای جمله مورد بحث چنین می شود که:

پیش آمدن حادثه فجیع پسران آدم باعث شد که ما بر بنی اسرائیل چنین و چنان حکمی بکنیم، و چه بسا مفسرینی که گفته باشند: جار و مجرور «من أجل» متعلق است به جمله «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» که در آیه قبلی است، و معنایش این

ص: 262

1- . راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص: 11.

است که «اصبح من النادمين من اجل ذلك؛ قاتل به خاطر همین پشیمان شد.»⁽¹⁾، و خلاصه کلام این که «ذلك؛ این حادثه» باعث پشیمانی او شد، و این قول و نظریه هر چند که فی نفسه و با قطع نظر از جمله های بعدیش نظریه بعیدی نیست، و نظیرش که اول آیه ای جار و مجرور باشد و متعلق به آخر آیه قبل باشد، در قرآن کریم آمده، آن جا که می فرماید: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ* فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى»؛⁽²⁾ الا- این که این نظریه لازمه ای دارد که قابل قبول نیست و آن این است که جمله «كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» ابتدای آیه بعد باشد و آن چه که از سیاق های آیات قرآنی سابق دارد و معهود در ذهن است، این است که در چنین مواردی و او استینافی در آغاز آیه بعد بیاورد، و بفرماید: «فاصبح من النادمين من اجل ذلك و كتبنا على بني اسرائيل...»، هم چنان که در آیه سوره بقره چنین کرده و فرموده: «وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى»، و در جاهای دیگر قرآن نیز چنین آمده.

خواهی پرسید: که وجه اشاره «ذلك» به داستان پسران آدم چیست؟ در پاسخ می گوئیم وجهش این است که این داستان از طبیعت بشر خبر می دهد، طبیعتی که خاص پسران آدم نبوده، می فرماید طبع این نوع جاندار یعنی انسان چنین است که اگر دنبال هوا و هوس را بگیرد، و قهراً کارش به حسادت و کینه ورزیدن به افراد منجر شود، آن هم حسد و کینه ورزیدن به سرنوشتی که در اختیار خود آنان نیست، (از قبیل این که چرا فلانی خوش صورت و خوش صدا و امثال این ها است)، در

ص: 263

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 6، ص: 105.

2- . بقره / 230.

نتیجه همین پیروی هوا او را وادار می کند به این که بر سر ناچیزترین مزیتی که در دیگران هست نسبت به درگاه ربوبی چون و چرا کند و در صدد بر آید که خلقت خدا را به دلخواه خود از بین ببرد، مثلاً فرد محسود را بکشد، هر چند که آن محسود دوست او و حتی برادر پدری و مادری او باشد.

قتل بدون حق، منازعه با ربوبیت رب العالمین است

پس تك تك اشخاص این نوع، افراد يك نوعند، و شاخه های يك تنه درختند، در نتیجه يك فرد از این نوع از انسانیت همان را دارد که هزاران فرد آن را دارند، و هزاران فرد از این حقیقت همان را دارند که يك فرد دارد، و تنها غرض خدای تعالی از خلقت افراد این نوع و تکثیر نسل آن این است که این حقیقت که در تك تك افراد عمری کوتاه دارد، هم چنان در روی زمین باقی بماند، به همین منظور نسلی را جانشین نسل سابق می کند، تا نسل لا حق مانند سابق خدای را در روی زمین عبادت کند، بنا بر این اگر يك فرد از این نوع کشته شود خلقت خدا تباہ شده، و غرض خدای سبحان که بقای انسانیت نسل بعد از نسل بود باطل شده است، و قاتل در مقام معارضه و منازعه با مقام ربوبی بر آمده، هم چنان که برادر مؤمن در داستان مورد بحث قبل از آن که کشته شود به برادر قاتلش گفت: «مَا أَنَا بِبَاسِطِ يَدَيَّ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»، و با این گفتارش اشاره کرد به این که قتل بدون حق منازعه با ربوبیت رب العالمین است.

پس به خاطر این که طبیعت بشر چنین طبیعتی است که يك بهانه واهی و موهوم او را وادار می سازد به این که مرتکب ظلمی شود که در حقیقت معنای آن ابطال حکم ربوبیت و تباہ ساختن غرض خدای تعالی از خلقت نوع بشر است، و

نیز به خاطر این که بنی اسرائیل دست خوش همین بهانه ها شدند، و حسد و کبر و پیروی هوا و ادارشان کرد به این که حق را پایمال کنند، لذا در این آیات حقیقت این ظلم فجیع را برای آنان بیان نموده، می فرماید بر حسب دقت و واقع نگری کشتن يك فرد در نزد خدای سبحان به منزله کشتن همه بشر است، و در مقابل زنده کردن يك نفس نزد او به منزله زنده کردن کل بشر است. و این کتابت که در آیه مورد بحث آمده است و فرموده: (بدین جهت ما بر بنی اسرائیل چنین و چنان نوشتیم) هر چند مشتمل بر يك حکم تکلیفی نیست (و نمی خواهد مثلاً بفرماید:

کسی که يك نفر را کشته ديه و خون بهای هزاران نفر را باید بدهد و یا گناهش برابر گناه کسی است که هزاران نفر را کشته باشد) و لیکن در عین حال خالی از تشدید و تهدید هم نیست، آری عملی که از نظر اعتبار به منزله کشتن همه بشر باشد قطعاً در بر انگیختن خشم و سخط الهی اثر دارد، حال یا این خشم در دنیا گریبان مرتکب را بگیرد و یا در آخرت.

و به عبارتی مختصر معنای جمله مورد بحث این است که «از آن جا که طبع انسان این است که به هر سبب و بهانه واهی به ارتکاب این ظلم عظیم کشیده می شود»، و بنی اسرائیل هم سابقه هایی از ظلم داشتند، لذا برایشان واقعیت قتل نفس را بیان کردیم باشد که دست از تجاوزها و اسرافها بردارند، قبلاً هم پیامبران ما برای آنان آیاتی روشن آورده بودند، ولی آن ها هم چنان در زمین به اسرافگری خود ادامه دادند (1).

ص: 265

1- . احتمال دارد نوشتن حکم مذکور بر بنی اسرائیل برای این بوده باشد که شریعت موسی (علیه السلام) اولین شریعت مفصلی بوده که خدای تعالی تشریح کرده و چون در بنی اسرائیل تشریح شده فرموده: «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ ...».

و اما این که فرمود: «أَنَّ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» با جمله «بِغَيْرِ نَفْسٍ» دو نوع قتل نفس را استثناء کرد، یکی قتل به عنوان قصاص است که در آیه شریفه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ»؛ (1) حکم به لزوم چنان قتل نموده و فرموده «قتل به عنوان قصاص و هر نوع قصاصی دیگر نه تنها به منزله قتل همه مردم نیست، بلکه مایه حیات جامعه است»، و دوم قتل به جرم فساد در زمین است که در آیه بعدی در باره آن سخن گفته، و فرموده: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا...» و اما این که فرمود کشتن يك انسان به منزله کشتن همه انسان ها است بیانش قبلاً گذشت که چگونه این به منزله آن است و گفتیم که يك فرد از انسان از حیث آن حقیقتی که با خود حمل می کند و با آن زنده است و با آن می میرد، حقیقتی است که در همه افراد یکی است، و فرقی بین بعضی از افراد و کل افراد نیست و فرد واحد و افراد بسیار در آن حقیقت واحدند، و لازمه این معنا این است که کشتن يك فرد به منزله کشتن نوع انسان باشد و به عکس زنده کردن يك فرد زنده کردن همه انسان ها باشد، این آن حقیقتی است که آیه مورد بحث آن را افاده می کند.

اشکال

اشکالی که به آیه شده است و گفته اند با جمله «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا... فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» نقض غرض شده است:

ص: 266

و ای بسا که بر آیه شریفه اشکال کرده باشند به این که اولاً: «نازل کردن خود این آیه باعث نقض غرض است»، برای این که غرض بیان اهمیت قتل نفس و بزرگی این عمل، از حیث گناه و آثار است، و لازمه بیان این معنا این است که هر قدر عدد کشته و مقدار جنایت بیش تر باشد، گناه اهمیت بیش تر و آثار سوء زیاده‌تری داشته نه این که کشتن یک نفر به منزله کشتن همه مردم باشد، علاوه بر این که نقض غرض است لازمه دیگرش این است که قتل های زائد بر یک قتل هیچ اثری نداشته باشد، چون وقتی قتل یک نفر مساوی با قتل ده نفر - مثلاً - باشد و قتل اولی برابر با قتل همه باشد، باید قتل نه نفر زائد بدون اثر باشد.

و این اشکال را نمی توان این طور پاسخ داد که کشتن ده نفر هم ده برابر کشتن همه اثر دارد، و کشتن همه انسان ها برابر است با کشتن همه به تعداد نفرات جمیع، مثلاً اگر فرض کنیم که تمامی افراد بشر هزار میلیونند، و کسی همه آن ها را بکشد هزار میلیون بار همه بشر را کشته است، و کافی نبودن این پاسخ بدین جهت است که برگشت آن به تضاعف عدد عذاب و عقاب است و حال آن که عبارت اشکال این را نمی رساند، یعنی از آن فهمیده نمی شود که منظورش مسأله عقاب باشد.

علاوه بر این که چنین جمیعی اصلاً واحد ندارد، آخر جمیع - هر چه باشد - عبارت است از چیزی که از افرادی که هر فردش معادل جمیعی است که از افراد مرکب شده، و این تابی نهایت تکرار می شود، و چنین جمیعی معنا ندارد، زیرا فرد واحدی ندارد تا با تکرار و تعدد آن ها چیزی به نام جمیع درست شود.

از این هم که بگذریم مسأله مضاعف بودن گناه و عقاب مخالف با منطق قرآن است، زیرا قرآن کریم فرموده: «مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا».(1)

و ثانیاً برابر بودن يك قتل با قتل جميع اگر به این معنا باشد که «قتل واحد برابر است با قتل جمعی که این واحد نیز جزء آن است»، لازمه اش این است که واحد يك مجموع مساوی باشد با مجموع خود و غیر خودش که محال بودن این فرض از بدیهیات است و اگر مراد این باشد که «قتل واحدی از مجموع برابر است با قتل مجموع به استثناء این واحد»، معنایش این می شود که بگوئیم «هر کس مثلاً يك ایرانی را بکشد برابر است با این که همه ژاپنی ها را کشته باشد»،(2) و این معنا معنایی است سخیف و سست و غرض از کلام را هم که در مقام بیان اهمیت این ظلم است، به کلی تباه می کند، علاوه بر این آیه شریفه مطلق است، هم صورتی را که فرض شد شامل است و هم غیر آن را، یعنی بدون استثناء فرد مقتول، استثنایی که این احتمال را دفع کند می فرماید: «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً».

و این اشکال را نمی توان به امثال پاسخی که بعضی داده اند دفع کرد آن ها گفته اند:

مراد از آیه «معادله از حیث عقوبت» و یا حد اقل "مضاعف بودن عذاب" و یا امثال آن است (3).

و کافی نبودن این پاسخ ظاهر و روشن است.

بیان مراد از این که «کشتن يك نفر همانند کشتن همه انسان ها است» و جواب به

ص: 268

1- «کسی که گناه کند به جز کیفر آن گناه را نمی بیند.» (انعام / 160)

2- فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 11، ص: 212.

3- ابن ملقن، براح الدین ابو حفص، تفسیر غرائب القرآن، ج 6، ص: 85.

جوابی که از این دو اشکال داده ایم این است که جمله «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا... فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» کنایه است از این که ناس و یا انسان ها همگی يك حقیقتند، حقیقتی که در همه یکی است، یعنی يك فرد از انسان ها و همه انسان ها در آن حقیقت مساویند، پس اگر کسی به یکی از انسان ها سوء قصد کند گویی به همه سوء قصد کرده است، زیرا که به انسانیت سوء قصد کرده که در همه یکی است، نظیر آب که وقتی در بین ظرف های بی شماری تقسیم شود اگر کسی بخواهد یکی از آن ظرف ها را بنوشد آب نوشیده و آن يك ظرف را بدان جهت که آب است خالی کرده است و آن چه در ظرف های دیگر قرار دارد (بدان جهت که آب است) چیزی زائد بر محتوای آن ظرف ندارد، پس کسی که محتوای يك ظرف را نوشیده مثل این است که محتوای همه ظرف ها را نوشیده است، بنا بر این جمله «مَنْ قَتَلَ...» کنایه است در صورت تشبیه، و هیچ يك از آن دو اشکال بر آن وارد نیست، چون بنای آن دو اشکال و اساسش این است که آیه شریفه تشبیهی بسیط و بدون کنایه باشد، و در نتیجه هر قدر عدد مشبه بیش تر شود وجه شباهت نیز بیش تر می گردد، بله اگر مانند تشبیه بسیط بود جا داشت که حق با آقایان باشد، برای این که در چنین فرضی اگر يك "مشبه" برابر همه "مشبه ها" بود معنا فاسد می شد و مثل این می شد که کسی که می خواهد بگوید مثلاً مردم فلان قبیله شجاعند بگوید يك نفر از آن ها نیروی برابر يك بشر دارد و نیروی همه افراد قبیله نیز مساوی است با نیروی يك بشر.

معنای جمله «هر کسی يك نفر را زنده کند مانند این ست که همه مردم را زنده کرده

و اما جمله بعدی آیه شریفه که می فرموده: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً»؛ گفتار در توجیه آن نظیر همان گفتاری است که در تفسیر جمله قبل گفتیم، و مراد از زنده کردن يك انسان «آفریدن يك انسان زنده» و یا «زنده کردن يك انسان مرده» نیست، بلکه مراد از آن، چیزی است که در عرف عقلا احیاء شمرده شود، عقلاً وقتی طبیب بیماری را معالجه می کند و یا غواص غرقی را از غرق نجات می دهد و یا شخصی اسیری را از دست دشمن رها می سازد، می گویند فلانی فلان شخص را زنده کرد (و یا می گویند حق حیات بر او دارد)، خدای تعالی نیز در کلام مجیدش از این گونه تعبیرها دارد، مثلاً هدایت به سوی حق را احیاء خوانده و فرموده است: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»؛ (1) پس به حکم این آیه کسی که گمراهی را به سوی ایمان راهنمایی کند او را زنده کرده است.

و اما این که در آخر فرمود: «وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ»، این جمله عطف است بر اول آیه آن جا که می فرمود: «مَنْ أَجَلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا...»، و معنایش این است که این تنها آدم کشی نبود که ما بنی اسرائیل را از آن بر حذر کردیم، بلکه رسولان ما با معجزاتی روشن به سوی آنان آمدند، و از فساد دیگری بر حذرشان داشتند.

و اما این که فرمود: «ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» در حقیقت وقتی ضمیمه جمله های قبل قرار گیرد متمم کلام می شود، و غرض مطلوب را از بیان گذشته استنتاج می کند، و آن غرض این بود که روشن شود که

ص: 270

1- . «آیا کسی که مرده بود ما زنده اش کردیم و به او نوری دادیم که با آن نور در بین مردم زندگی می کند مثل کسی است که چنین و چنان باشد؟» (انعام / 122)

بنی اسرائیل قومی مفسد و مصر بر استکبار و سرکشی های خویشند به دلیل این که ما برای آن ها واقعیت و منزلت قتل را بیان کردیم، و پیامبران ما این موقعیت و نیز حقایقی دیگر را برای آنان بیان کردند، و آن ها را از سرکشی و استکبار بر حذر داشتند، ولی مع ذلك هم چنان بر استکبار خود اصرار نموده، در زمین فساد می انگیزند، و اسراف می کنند همان طور که از قدیم می انگیزتند، گویی که اصلاً پیامبری برایشان نیامده.

کلمه «اسراف» به معنای خارج شدن از حد اعتدال و تجاوز از حد در هر عملی است که انسان انجام می دهد، هر چند که به گفته راغب غالباً در مورد پول خرج کردن استعمال می شود، هم چنان که در آیه زیر در خصوص این مورد استعمال شده: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» (1).

بحث روایی

روایاتی در باره داستان هاییل و قاییل و کشته شدن هاییل به دست قاییل:

در تفسیر عیاشی از هشام بن سالم از حبیب سجستانی از امام ابی جعفر (علیه السلام) روایت آمده که فرمود: وقتی دو پسران آدم قربانی خود را تقدیم نمودند، از یکی قبول شد و از دیگری قبول نگردید، - و در این که از کدام قبول شد و از کدام رد گردید فرمود: از هاییل قبول شد و از قاییل نشد-، قاییل از این ماجرا گرفتار طوفانی از حسد گردید و به دشمنی با هاییل پرداخت و همواره در کمین بود که او را در خلوتی ببیند و کارش را یکسره کند، تا آن که روزی او را در خلوت و دور از چشم آدم دید، بر او حمله کرد و او

ص: 271

1- «و کسانی که چون اتفاق می کنند نه اسراف می کنند و نه کم می دهند، بلکه بین آن افراط و این تفریط راه میانه را که راه استوار است طی می کنند.» (فرقان / 67)

را کشت، و خدای تعالی قسمتی از داستان آن دو برادر را که گفتگویی است که قبل از فاجعه قتل، بین آن دو درد و بدل شده، در قرآن کریم آورده است (تا آخر حدیث)(1).

این روایت از بهترین روایاتی است که در خصوص این داستان وارد شده، و این روایتی است طولانی که امام(علیه السلام) در آن فرموده هبت الله (شیث) بعد از این ماجرا برای پدرش آدم متولد شد و آدم او را وصی خود قرار داد، و وصیت آن جناب هم چنان در بین انبیاء(علیهم السلام) جریان یافت که ما ان شاء الله آن روایت را در جای مناسبی نقل می کنیم، و از ظاهر آن بر می آید که قایل برادرش هابیل را بدون اطلاع و به نیرنگ به قتل رسانده، (مثلاً پیشنهاد کرده که به گردش بروند همین که به نقطه ای دور از دیگران رسیده اند دست به کار قتلش شده) و کاری کرده که او نتواند از خود دفاع کند، همان طور که در بیان گذشته خود گفتیم، مناسب با اعتبار هم همین است.

این را هم باید دانست هر آن روایتی که نام این دو پسر آدم را ضبط کرده همان هابیل و قایل است، و آن چه در تورات رائج، در دست یهود آمده هابیل و قایلین است، ولی تورات هیچ سندی ندارد، برای این که سند تمامی تورات های موجود در روی زمین منتهی به يك نفر مجهول الحال می شود و علاوه بر آن خرافات و تحریف هایی که دارد هویدا است.

و در تفسیر قمی می گوید: پدرم از حسن بن محبوب از هشام بن سالم از ابی حمزه ثمالی از ثویر بن ابی فاخته برایمان حدیث کرد که وی گفت: من از علی بن الحسین(علیه السلام) شنیدم که برای رجالی از قریش سخن می گفت، تا آن جا که فرمود: هنگامی که دو پسران آدم قربانی خود را انتخاب می کردند یکی از آن دو از میان

ص: 272

گوسفندانی که خود پرورش داده بود گوسفندی چاق تر قربانی کرد و دیگری يك دسته سنبل قربانی کرد، در نتیجه قربانی صاحب گوسفند که همان هابیل باشد قبول شد و از آن دیگری قبول نشد و بدین جهت قایل بر هابیل خشم کرد و گفت به خدا سوگند تو را می کشم، هابیل گفت: خدای تعالی تنها از متقیان قبول می کند و تو اگر برای کشتن من دست به سویم دراز کنی من هرگز دست به سویت نمی گشایم که به قتلت برسانم، برای این که من از رب العالمین می ترسم، من می خواهم تو هم گناه مرا به دوش بکشی و هم گناه خودت را، تا از اهل آتش شوی و سزای ستم کاران همین است.

سر انجام هوای نفس قایل، کشتن برادر را در نظرش زینت داد، و در قالب امر پسندیده ای جلوه گر ساخت، ولی در این که چگونه برادر را بکشد سرگردان ماند و ندانست که چگونه تصمیم خود را عملی سازد، تا آن که ابلیس به نزدش آمد و به او تعلیم داد که سر برادر را بین دو سنگ بگذارد و سپس سنگ زیرین را بر سر او بکوبد قایل بعد از آن که برادر را کشت نفهمید جسد او را چه کند در این حال بود که دو کلاغ از راه رسیده و به یکدیگر حمله ور شدند، یکی از آن ها دیگری را کشت و آن گاه زمین را با پنجه اش حفر کرد و کلاغ مرده را در آن چاله دفن نمود، قایل چون این منظره را دید فریاد بر آورد که: وای بر من! آیا من عاجز تر از يك کلاغ بودم که نتوانستم به قدر آن حیوان بفهمم که چگونه جسد برادرم را دفن کنم، در نتیجه از پشیمانان شد، و گودالی کند و جسد برادر را در آن دفن نمود، و از آن به بعد دفن مردگان در میان انسان ها سنت شد.

قایل به سوی پدر برگشت، آدم هابیل را با او ندید از وی پرسید: پسر مرا کجا

گذاشتی؟ قایل گفت: مگر او را به من سپرده بودی؟ آدم گفت: با من بیا بینم کجا قربانی کردید، در این لحظه به دل آدم الهام شد که چه اتفاقی رخ داده، همین که به محل قربانی رسید همه چیز برایش روشن شد، لذا آدم آن سرزمین را که خون هابیل را در خود فرو برد لعنت کرد و دستور داد قایل را لعنت کنند و از آسمان ندایی به قایل شد که تو، به جرم کشتن برادرت ملعون شدی، از آن به بعد دیگر زمین هیچ خونی را فرو نبرد.

آدم از آن نقطه برگشت و چهل شبانه روز بر هابیل گریست، چون بی تایش طاقت فرسا شد، شکوه به درگاه خدا برد، خدای تعالی به وی وحی کرد که من پسری به تو می دهم تا جای هابیل را بگیرد، چیزی نگذشت که حوا پسری پاك و پر برکت بزاد، روز هفتم میلاد آن پسر، خدای تعالی به آدم وحی کرد که ای آدم این پسر هبه و بخششی است از من به تو، بنا بر این او را هبت الله نام بگذار و آدم چنین کرد. (1)

این روایت معتدل ترین روایات وارده در این قصه و ملحقات آن است و با این که معتدل ترین آن ها است مع ذلك متن آن خالی از اضطراب نیست، برای این که از ظاهرش برمی گزیند آید که قایل نخست هابیل را تهدید به قتل کرده، و آن گاه در حیرت شده که چگونه او را به قتل برساند، و این دو جمله با هم نمی سازند، زیرا معقول نیست کسی خصم خود را تهدید به کشتن بکند، ولی نداند که چگونه بکشد، مگر آن که بگوئیم تحیرش در انتخاب آلت و سبب قتل بوده، و نمی دانسته است از میان ابزار قتل، کدام را انتخاب کند سر انجام ابلیس - که لعنت خدا بر او

ص: 274

1- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج 1، ص: 166-165.

باد- او را راهنمایی کرد که با سنگ بر سر برادرش کوفته و به قتلش برساند و در این باب روایات دیگری از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده که مضمون آن ها قریب به مضمون این روایت است.

روایات عجیب و بی اعتبار در مورد داستان پسران آدم(علیه السلام)

این را هم باید دانست که در این قصه روایات بسیاری هست که مضمون آن ها اختلاف عجیبی با هم دارد و عجیب ترین آن روایتی است که می گوید: «خدای تعالی گوسفند هاییل را چهل سال در بهشت نگه داشت تا در زمان قربان شدن اسماعیل، آن را فدای اسماعیل کرد، و به نزد ابراهیم فرستاد، تا به جای فرزند، آن را ذبح کند». (1) روایت شگفت آور دیگر این که می گوید: «هاییل خود را در اختیار قایل قرار داد تا او را به قتل برساند و به هیچ وجه حاضر نشد دست به سوی برادر خود دراز کند!» (2)

و این نیز یکی از آن روایات تعجب انگیز است که می گوید: «از روزی که قایل برادرش هاییل را کشت، خداوند تبارک و تعالی یک پای قایل را تا روز قیامت به رانش بست و صورتش را به طرف راست قرار داد تا به هر طرف که می رود، صورتش (مانند گل آفتاب گردان) به طرف راست بچرخد و در زمستان ها فضایی یخی - و به اصطلاح امروزی چند درجه زیر صفر- و در تابستان فضایی آتشین بر او مسلط کرد، و هفت فرشته را مأمور بر شکنجه دادن او کرد تا این که اگر یکی از آن ملکهها رفت دیگری به جایش بیاید!» (3)

و روایت دیگر این که خداوند قایل را در

ص: 275

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 273.

2- . قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج 3، ص: 133.

3- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 273.

جزیره ای از جزائر اقیانوس به پاها و واژگونه آویزان نموده و به همان حال تا روز قیامت معلق بوده و در عذاب خواهد ماند. و این هم روایت تعجب انگیز دیگر که می گوید: قابیل پسر آدم با موی دو طرف سرش آویزان به قرص خورشید است و خورشید به هر طرف برود او را با خود می برد، هم در گرمای تابستانش و هم در زمهریر زمستانش، و این شکنجه را تا روز قیامت دارد، و چون قیامت شود خدای تعالی او را در آتش دوزخ جای می دهد(1).

و آن حدیثی که می گوید پسر آدم یعنی آن که برادر خود را کشت نامش قابیل بود، که در بهشت متولد شد(2).

و آن حدیثی که می گوید: آدم وقتی از کشته شدن پسرش هابیل خبردار شد با چند شعر عربی او را مرثیه گفت،(3) و یا آن حدیثی که می گوید: در شریعت خاندان آدم چنین مرسوم بود که هر گاه انسانی مورد سوء قصد قرار می گرفت باید خود را بدون هیچ دفاعی و تلاشی در اختیار دشمن خود قرار دهد،(4)

و از این قبیل روایاتی دیگر.

پس این روایات- که دیدی- و امثال آن، روایاتی است که بیش ترش و یا همه اش از طرق ضعیف نقل شده، و با اعتبار صحیح و عقلی و نیز با کتاب خدا- قرآن کریم- نمی سازد، پس بعضی از آن ها جعلی است و جعلی بودنش روشن است و بعضی دیگر تحریف شده است، و در بعضی موارد ناقل عین عبارت را نیاورده، بلکه نقل به معنا کرده و در این نقل به معنا دچار اشتباه شده است.

و در دُرالمثنور است که ابن ابی شیبہ از عمر روایت کرده که گفت: رسول

ص: 276

1- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 311، ح 80.

2- . همان، ج 1، ص: 311، ح 82.

3- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 276.

4- . همان، ج 2، ص: 274.

خدا(صلی الله علیه و اله) فرموده: چرا شما مثل هایبل نباشید و نتوانید مانند او وقتی قاتل به سراغتان می آید همان سخن هایبل را بگوئید و دست روی دست بگذارید و در نتیجه مانند بهترین از آن دو پسر آدم باشید؟ یعنی مانند هایبل باشید، و در نتیجه او در بهشت و قاتلش در آتش شود. (1)

این روایت از روایاتی است که امت اسلام را برای روزی که دچار فتنه شد راهنمایی می کند و این روایات بسیار است، که بیش تر آن ها را سیوطی در الدر المنثور آورده، نظیر روایتی که بیهقی از ابی موسی از رسول خدا(صلی الله علیه و اله) نقل کرده که گفت آن جناب فرمود، شمشیرهای خود را بشکنید (یعنی در فتنه) و زه و کمان خود را پاره کنید، و در کنج خانه ها بخزید و مانند بهترین از دو پسران آدم باشید، (2) و باز نظیر روایتی که ابن جریر و عبد الرزاق از حسن نقل کرده که گفت: رسول خدا(صلی الله علیه و اله) فرمود: مسأله دو پسران آدم مثلی است که خدای تعالی برای امت زده تا امت راه هایبل را در زندگی پیش بگیرند. (3) و روایاتی دیگر از این قبیل.

و این روایات به ظاهرشان با عقل و اعتبار صحیح درست در نمی آید، و هم چنین با روایات صحیحی ای که دستور دفاع از جان خود و دفاع از حق می دهد نمی سازد، و چگونه قابل قبول است، با این که خدای تعالی فرموده: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا، فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَقِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ». (4)

ص: 277

1- . همان، ج 2، ص: 275.

2- . همان.

3- . همان.

4- . «اگر در دو طائفه از مؤمنین جنگی واقع شد بین آن دو صلح بر قرار کنید و اگر یکی از آن دو طائفه حاضر به صلح نشد و هم چنان به یاغی گری خود ادامه داد شما با آن طائفه که یاغی و ستمگر است جنگ کنید، تا در برابر امر خدا تسلیم شود.» (حجرات / 9)

علاوه بر این که همه این روایات به اصطلاح در صدد تفسیر و توجیه کلام هابیلند که چرا گفت: «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ» و این طور توجیه می کنند که هابیل کار درستی کرد که از خود دفاع نکرد و خواننده به اشکالی که در آن ها است توجه کرد.

و یکی از چیزهایی که باعث سوء ظن آدمی نسبت به این روایات می شود این است که از کسانی نقل شده که در فتنه در خانه علی (علیه السلام) از انجام وظیفه یعنی دفاع از حق علی (علیه السلام) سر باز زدند و از کسانی که در جنگ های علی با معاویه و خوارج و طلحه و زبیر کناره گیری کردند، به همین جهت باید اگر ممکن باشد به نحوی توجیه شود، و گرنه مطروح و مردود شناخته شود.

و در درالمنثور است که ابن عساکر از علی (علیه السلام) روایت کرده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرمود: در دمشق کوهی است که آن را «قاسیون» می گویند در آن جا بود که پسر آدم برادرش را به قتل رسانید. (1)

اشکالی در این روایت نیست، به جز این که ابن عساکر آن را به طریق کعب الاحبار نقل کرده، و در این نقل گفته آن خونی که بر بالای قاسیون دیده می شود خون پسر آدم است (2)،

و به طریقه دیگر از عمرو بن خیبر شعبانی نقل کرده که گفت: من با کعب الاحبار به بالای کوه دیر المران بودیم که ناگهان چشم کعب به دره ای در کوهی افتاد که آب در ته آن جاری بود، کعب گفت: در این جا بود که پسر آدم

ص: 278

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 275.

2- . همان.

برادرش را به قتل رسانید و این آب اثر خون اوست که خدا آن را آیت قرار داده برای همه عالمیان. (1)

(احتمال می رود عبارت (لجه سائله) که در حدیث آمده به معنای آن باشد که شن روان از کوه سرازیر می شده، و چون سرخ رنگ بوده کعب آن را اثر خون هاییل تعبیر کرده).

این دو روایت دلالت دارد بر این که در آن نقطه اثری ثابت بوده که ادعا شده اثر خون هاییل مقتول است و این سخن به سخنان خرافی شبیه است، گویا رندی این سخن را از پیش خود انتشار داده تا توجه مردم را به آن نقطه جلب کند، و مردم به زیارتش بروند، و نذوراتی و هدایایی برای آن کوه ببرند، نظیر جای پایی که در سنگ درست می کنند و نامش را قدمگاه می گذارند، و از آن جمله است قبری که در بندر جده در عربستان سعودی قرار دارد، بر سر زبانها افتاده که این جا قبر حوا همسر آدم و جده بنی نوع بشر است، و چیزهایی دیگر نظیر آن.

و در دُرالمشور آمده که احمد و بخاری و مسلم و ترمذی و نسایی و ابن ماجه و ابن جریر و ابن منذر از ابن مسعود روایت کرده اند که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرمود: هیچ خون بنا حقی در بین بشر ریخته نمی شود، مگر آن که سهمی از گناه آن به گردن پسر آدم است، چون او اولین کسی بود که قتل نفس را سنت کرد. (2)

این معنا نیز به غیر از طریق بالا به طرق دیگر هم از شیعه نقل شده و هم از اهل سنت.

ص: 279

1- . همان.

2- . همان، ج 2، ص: 276.

روایاتی در بیان مراد از این که کشتن يك نفر همانند کشتن همه مردم است

و مرحوم کلینی در کافی به سند خود از حمران روایت کرده که گفت: من به امام ابی جعفر (علیه السلام) عرضه داشتم معنای این کلام خدای تعالی که می فرماید: «مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ، فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» چیست؟ و چگونه کشتن يك نفر مثل کشتن همه مردم است؟ فرمود: معنایش این است که او را در جایی از جهنم جای می دهند که در آن جا عذاب به منتها درجه است، جایی است که اگر کسی همه مردم را بکشد نیز در آن جا کیفر می بیند، عرضه داشتم: حال اگر قاتل بعد از قتل اولش مجدداً فردی دیگر را به قتل برساند چگونه؟ فرمود: همان عذابش مضاعف می شود. (1)

مثل این روایت را صدوق نیز در کتابش معانی الاخبار از حمران نقل کرده (2)،

و این که حمران پرسید: «حال اگر فردی دیگر به قتل برساند» اشاره است به اشکالی که قبلاً بیانش گذشت، که لازمه آیه شریفه مساوی بودن کیفر يك قتل با کیفر چند قتل است، و امام (علیه السلام) پاسخ داده به این که: «همان عذابش مضاعف می شود» در این جا ممکن است کسی اشکال کند که پاسخ امام (علیه السلام) رفع ید از مساواتی است که آیه به آن حکم کرده، آیه می فرماید کشتن يك نفر مساوی با کشتن جمیع است، و روایت می فرماید مساوی نیست، لیکن این اشکال وارد نیست، برای این که تساوی منزلت - کشتن يك نفر به منزله کشتن همه بودن - مربوط است به سنخ عذاب نه به مقدار آن، و به عبارت روشن تر: «قاتل يك نفر و قاتل جمیع هر دو در يك جا

ص: 280

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، ج 7، ص: 271، ح 1.

2- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، معانی الاخبار، ص: 379، ح 2.

از جهنم قرار دارند»، ولی قاتل بیش از يك نفر عذابش مضاعف می شود، و لذا در روایت فرموده: «جایی است که اگر کسی همه مردم را بکشد نیز در آن جا کیفر می بیند».

شاهد بر گفتار ما روایتی است که عیاشی در تفسیر همین آیه از حمران از امام صادق(علیه السلام) آورده که امام(علیه السلام) فرمود: منزلت و مرحله ای در آتش هست که شدت عذاب اهل آتش همه بدان جا منتهی می شود و قاتل را در آن جا جای می دهند حمران می گوید:

پرسیدم حال اگر دو نفر را کشت چطور؟ فرمود: مگر نمی دانی که در جهنم منزلتی که عذابش شدیدتر از آن منزلت باشد وجود ندارد؟ آن گاه فرمود: عذاب قاتل در این منزلت به مقدار قتلی که کرده مضاعف می شود. (1) پس این جمعی که امام(علیه السلام) بین نفی و اثبات کرد چیزی جز همان توجهی که ما برای روایت آوردیم نیست و آن این است که اتحاد و تساوی در مقدار عذاب نیست، بلکه در سنج عذاب است که کلمه «منزلت» به آن اشاره دارد و اما اختلاف در شخص عذاب و خود آن شکنجه ای است که قاتل می بیند.

شاهد دیگر بر گفتار ما فی الجمله روایتی است که در همان کتاب از حنان بن سدیر از امام صادق(علیه السلام) نقل شده، که در ذیل جمله «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» فرمود: در جهنم گودالی است که اگر کسی

ص: 281

1- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 312 و 313، ح 84.

همه مردم را می کشت در آن جا جای می گرفت، و اگر يك نفر را هم می کشت باز در آن جا عذاب می دید. (1)

در این روایت آیه شریفه نقل به معنا شده، و عین عبارت آیه نیامده.

و در کافی به سند خود از فضیل بن یسار روایت آورده که گفت: من به امام ابی جعفر (علیه السلام) عرضه داشتم: این جمله در کلام خدای عزّ و جلّ چه معنا دارد که می فرماید: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً» فرمود: منظور کسی است که انسانی را از سوختن و غرق شدن نجات دهد، عرضه داشتم: آیا شامل کسی هم می شود که انسانی را از ضلالتی نجات دهد، و به راه راست هدایت کند؟ فرمود: این بزرگ ترین تأویل برای آن است. (2) این روایت را شیخ نیز در أمالی خود (3) و برقی در محاسن خود از فضیل از آن جناب روایت کرده اند، و روایت را از سماعه و از حمران از امام صادق (علیه السلام) (4)

آورده اند، و مراد از این که نجات از ضلالت تأویل اعظم آیه باشد، این است که تفسیر کردن آیه به چنین نجاتی دقیق ترین تفسیر برای آن است، چون کلمه تأویل در صدر اسلام بیش تر به معنای تفسیر استعمال می شده، و مرادف آن بوده است.

مؤید گفتار ما روایتی است که در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) آمده در آن روایت محمد بن مسلم می گوید: من از آن جناب از تفسیر آیه «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً» پرسیدم، فرمود

ص: 282

1- . همان، ج 1، ص: 313، ح 86.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 211-210.

3- . طوسی، محمد بن حسن، أمالی، ج 1، ص: 230.

4- . برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ج 1، ص: 232، ح 182-181.

چنین کسی در آتش منزل گاهی دارد، که اگر همه مردم را هم می کشت باز جایش همان جا بود، چون جایی دیگر که عذابش بیش تر باشد نیست، پرسیدم معنای جمله بعدی چیست که می فرماید: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا؟» فرمود منظور کسی است که می تواند شخصی را بکشد، ولی نکشد، و یا شخصی است که کسی را از غرق و سوختن نجات دهد و از همه این ها بزرگ تر و اعظم کسی است که شخصی را از ضلالتی به سوی هدایت بکشانند. (1)

منظور از این که فرمود: «او را نکشد» این است که بعد از آن که ثابت شد که می تواند او را بکشد مثلاً- حاکم حکم به قصاص کرد- او از قصاص صرف نظر نموده باشد.

و در همان کتاب از ابی بصیر از امام باقر(علیه السلام) روایت شده که ابو بصیر گفت از آن جناب از معنای جمله «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» پرسیدم، فرمود: یعنی کسی که انسانی را از کفر بیرون کند و به ایمان در آورد. (2)

این معنا در روایات بسیاری که از طرق اهل سنت نقل شده نیز آمده.

و در مجمع البیان است که از امام ابی جعفر روایت شده که فرمود: منظور از مسرفون کسانی هستند که حرامهای خدا را حلال می شمارند، و خون ها می ریزند. (3)

بحث علمی و يك تطبیق

يك تطبیق بین داستان هابیل و قابیل در تورات و در قرآن:

ص: 283

-
- 1- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 313، ح 87.
 - 2- . همان، ج 1، ص: 313، ح 88.
 - 3- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 3-4، ص: 187.

در اصحاب چهارم از سفر تکوین از تورات چنین آمده:

1. آدم همسرش حوا را شناخت، و حوا حامله شد و قاین را بزاد، و- از در خوشحالی - گفت: از ناحیه رب صاحب فرزندی پسر شدم.
2. حوا بار دیگر حامله شد، و این بار هابیل را بزاد و هابیل کارش گوسفند داری، و قاین شغلش زراعت بود.
3. بعد از ایامی حادثه ای رخ داد، و آن این بود که قاین از حاصل زمین چیزی را برای رب قربانی کرد.
4. و هابیل هم از گوسفندان بکر و چاق خود يك گوسفند قربانی کرد، و رب به قربانی هابیل نظر کرد.
5. و اما به قاین و قربانیش نظر نکرد پس قاین سخت در خشم شد و آبرویش رفت (و یا چهره اش در هم افتاد).
6. و پروردگار به قاین گفت چرا خشم گین شدی؟ و چرا چهره ات تغییر کرد؟
7. آیا اگر تو خوبی می کردی به درگاه ما بالا نمی آمد؟! و اگر خوبی نکنی قهراً در معرض گناه قرار می گیری و گناه را دم در کمین گرفته بدان، آری در این صورت گناه مشتاق تو و در پی تو است و این تو هستی که گناه را برای خود سر نوشت ساخت.
8. قاین سر برادرش هابیل را گرم به سخن کرد و در همان حال که با هم نشسته بودند که قاینبرخاست و هابیل را بکشت.
9. رب به قاین گفت هابیل برادرت کجا است؟ گفت: نمی دانم و من نگهبان برادرم نبودم.

10. رب گفت این چه کاری بود کردی، صدای خون برادرت از زمین به من رسید.

11. اینک تو دیگر ملعونی، تو از جنس همان زمینی هستی که دهن باز کرد برای فرو بردن خونی که به دست تو از برادرت ریخت.

12. تو چه وقت در زمین کار کردی که زمین پاداش عمل تو را که همان مواد غذایی او است به تو ندهد، اینک محکومی به این که عمری به سرگردانی و فرار در زمین بگذرانی.

13. قاین به رب گفت: گناه من بزرگ تر از آن است که کسی بتواند آن را حمل کند.

14. تو امروز مرا از روی زمین و از روی خودت طرد کردی تا پنهان و سرگردان زندگی کنم و در زمین فراری باشم تا هر کس مرا یافت به قتل برساند.

15. رب به او گفت: بدین جهت هر کس قاین را بکشد هفت برابر از او انتقام گرفته می شود، و رب برای قاین علامتی قرار داد، تا هر کس او را دید به قتلش نرساند.

16. لا جرم قاین از پیش رب بیرون آمد، و در سرزمین نور که ناحیه شرقی عدن است سکونت گزید، (این بود شانزده آیه که از تورات عربی و طبع کمبروج سال 1935 نقل گردید).

حال بینیم قرآن در خصوص این داستان چه فرموده: «وَإِذْ قَرَّبْنَا قُورَانَ فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ، قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛ «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ

لَأَقْتُلَكَ، إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»؛ «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ، فَتَكُونَ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ»؛ «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُورِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» که ترجمه آن ها در اول بحث گذشت، و اگر بار دیگر در این جا همه آیات را آوردیم برای این بود که خواننده بهتر و زودتر و آسان تر بین تورات و قرآن مقایسه کند.

و خواننده را سفارش می کنیم که نخست در آن چه آیات تورات و آیات قرآن که راجع به دو پسر آدم نقل کردیم دقت کند، آن گاه آن ها را با هم تطبیق نموده سپس داوری کند، و اگر بر طبق سفارش ما تدبیر کند اولین چیزی که از آیات تورات به ذهنش می رسد این است که تورات رب را يك موجود زمینی و به شکل انسان معرفی کرده، انسانی که میان انسان ها آمد و شد و معاشرت می کند، گاهی به نفع این حکم می کند و گاهی بضرر این، و به نفع دیگری، عیناً همان طور که يك انسان در بین انسان ها زندگی می کند، گاهی انسان نزدیک او می شود و با او سخن می گوید همان طور که با يك انسان دیگر سخن می گوید، و گاهی از او دور و پنهان می شود، به طوری که دیگر او وی را نمی بیند. در نتیجه ربی که تورات معرفی کرده ربی است که انسان های دور را آن طور که نزدیکان را می بیند مشاهده نمی کند، و کوتاه سخن این که حال آن رب، از تمامی جهات حال يك انسان زمینی است، با این تفاوت که اراده رب در باره هر چیزی نافذ است، و حکمش روان و تمامی تعلیمات تورات و انجیل همه بر این اساس است، هر چیزی را که می خواهد تعلیم دهد بر این اساس تعلیم می دهد "تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا".

و لازمه قصه ای که در تورات آمده این است که در آن روز بشر در حال گفتگوی به طور مشافهه و حضور و رو در روی با خدا زندگی می کرده، (هر وقت می خواسته نزد خدا می رفته و با خدا قدم می زده و سخن می گفته) بعد از آن که قاین آن جنایت را کرد، خدای تعالی از او و از امثال او پنهان شد، و این گونه افراد دیگر خدا را با چشم ندیدند، ولی بقیه افراد بشر هم چنان با خدا معاشرت و گفتگو داشته اند، در حالی که برهانهای قطعی عقلی بر این قائم است که نوع بشر نوع واحدی است که همه افرادش مثل همند، موجودی پدید آمده در عالم ماده اند و در دنیا زندگی مادی دارند و نیز براهین قطعی قائم است بر این که خدای تعالی منزه است از این که در قالب ماده بگنجد، و به صفات ماده و احوال آن متصف گشته دست خوش عوارض امکان و طوارق نقص و حوادث گردد، و خدای تعالی از نظر قرآن کریم هم چنین خدایی است.

و اما قرآن کریم داستان پسران آدم را طوری سروده و بر اساسی نقل کرده که بر آن اساس تمامی افراد بشر را از يك نوع و همه را مثل هم دانسته چیزی که هست دنباله داستان مسأله فرستادن کلاغ را آورده، تا از يك حقیقتی پرده بردارد، و آن این است که بشر دارای تکاملی تدریجی است که اساس تکامل او و زیر بنای آن حس و تفکر است.

قرآن کریم نکته دیگری را در این داستان آورده، و آن گفتگوی این دو برادر است، و از هابیل سخنانی نقل کرده که مشتمل بر نکات برجسته ای از معارف فطری بشری و از اصول معارف دینی است، چون توحید، و نبوت، و معاد، و مسأله تقوا و ظلم که دو اصل مهم و عامل در تمامی قوانین الهی و احکام شرعی است، و

مسأله عدل الهی حاکم در رد و قبول اعمال بندگان و کیفر و پاداش اخروی آنان، و نیز مسأله ندامت قاتل و خسران او در دنیا و آخرت.

و در آخر و بعد از نقل همه این نکات بیان کرده که یکی از آثار شوم قتل نفس این است که آثار شومی که در کشتن يك فرد هست برابر است با آثار شومی که در کشتن همه مردم است، و آثار نیکی که در زنده کردن يك فرد از انسان ها هست برابر با آثار نیکی است که در احیای همه انسان ها است. (1)

روایاتی از ائمه معصومین (علیهم السلام)

در کتاب شریف «اصول کافی» روایات زیر آمده است: (2)

سماعه گوید: از امام صادق (علیه السلام) این قول خدای عز و جل را پرسیدم که می فرماید: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»؛ (3)

«هر که انسانی را به جز برای قصاص انسانی بکشد، گویا همه مردم را کشته، و هر که او را زنده کند گویا همه مردم را زنده کرده.» فرمود:

«مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهَا وَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا؛ هر که او را از گمراهی به سوی هدایت برد، گویا او را زنده کرده و هر که او را از هدایت به سوی گمراهی برد، گویا او را کشته است.»

شرح: اصل آیه در قرآن کریم بدین گونه است: «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ

ص: 288

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 5، ص: 514.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 211.

3- . مائده / 32.

أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً»، و در این روایت نقل به معنی شده و به جهت ظهورش ببرخی از آن اکتفا گشته است.

مفسرین در بیان آیه و جوهی گفته اند که شاید وجه بهترش این ست که چون کسی يك نفر را بکشد احساسات عمومی را جریحه دار می کند و همه مردم دشمن او می شوند، پس مثل این ست که همه مردم را کشته و کسی که يك نفر را زنده کند یا هدایت نماید، خدا پاداش زنده کردن و هدایت نمودن همه مردم را به او دهد، زیرا به سبب احسانی که به برادر آن ها کرده، همه را خرسند و شادمان نموده پس گویا همه را زنده کرده است.

فضیل بن یسار گوید: به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: خدای عز و جلّ در کتابش فرماید: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً»؛ (1)

«و هر که او را زنده کند گویا همه مردم را زنده کرده.» فرمود:

«مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ قُلْتُ فَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى قَالَ ذَلِكَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ؛ یعنی او را از سوختن و غرق شدن نجات دهد، عرض کردم: کسی که او را از گمراهی به سوی هدایت برد چگونه است؟ فرمود: این تأویل اعظم آیه است (یعنی آیه شامل این معنی هم هست و این معنی مهم تر و عالی تر از معنی اول ست).»

حمران گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: اصلحك الله از شما سؤال کنم؟ فرمود:

«نَعَمْ فَقُلْتُ كُنْتُ عَلَى حَالٍ وَأَنَا الْيَوْمَ عَلَى حَالٍ أُخْرَى كُنْتُ أَدْخُلُ الْأَرْضَ فَأَدْعُو الرَّجُلَ وَالْإِثْنَيْنِ وَالْمَرْأَةَ فَيُنْقِذُ اللَّهُ مَنْ شَاءَ وَأَنَا الْيَوْمَ لَا أَدْعُو أَحَدًا فَقَالَ وَمَا

ص: 289

عَلَيْكَ أَنْ تُحَلِّيَ بَيْنَ النَّاسِ وَبَيْنَ رَبِّهِمْ فَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُخْرِجَهُ مِنْ ظُلْمَةٍ إِلَى نُورٍ أَخْرَجَهُ ثُمَّ قَالَ وَ لَا عَلَيْكَ إِنْ أَنْ سَتَ مِنْ أَحَدٍ خَيْرًا أَنْ تَنْبَذَ إِلَيْهِ الشَّيْءَ بَبَدَأْتُ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»؛ قَالَ مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ ثُمَّ سَكَتَ ثُمَّ قَالَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاهَا فَالْتَّجَابَتْ لَهُ؛ أَرَى: عَرَضَ كَرْدَم: مِنْ دَرِ كَرْدَمِ حَالِ دِيگَرِي دَارَم، مِنْ دَرِ كَرْدَمِ دَرِ زَمِينِ مِي گَشْتَم وَ يَكِ مَرْدِ وَ دُو مَرْدِ يَا زَنِي رَا بِمَذْهَبِ حَقِّ دَعْوَتِ مِي كَرْدَمِ وَ خُدَا هَر كِه رَا مِي خَوَاسْتِ (بِهِ وَسِيلَةُ دَعْوَتِ مِنْ) نَجَاتِ مِي دَاد، وَ لِي امْرُوزِ كَسِي رَا دَعْوَتِ نَمِي كَنَم. فَرَمُود: چِه زِيَانِي بَر تُو اسْتِ كِه مَرْدَمِ رَا بَا پَرُورِدْگَارِشَانِ وَ اگْدَارِي، تَا هَر كِه رَا خُدَا خَوَاهِدِ اَز تَارِيكِي بِه سُوِي نُورِ بَرْد، سِپَسِ فَرَمُود: بَاكِي بَر تُو نِيسْتِ كِه اگْر اَز كَسِي اِحْسَاسِ خَيْرِ نَمُودِي، سَخْنِي بَا نَرْمِي وَ اِحْتِيَاطِ بِه اَو الْقَا كَنِي، عَرَضَ كَرْدَم: مَعْنِي اَيْنِ قَوْلِ خُدَايِ عَزَّ وَ جَلَّ رَا بِه مِنْ خَبَرِ دِه: «و هَر كِه اَو رَا زَنْدِه كَنْد، گُويَا هَمُهُ مَرْدَمِ رَا زَنْدِه كَرْدِه» فَرَمُود: يَعْنِي اَو رَا اَز سُوخْتَنِ وَ غَرَقِ شَدَنِ بَرَهَانْد، اَن گَا سَكُوتِ نَمُودِ وَ سِپَسِ فَرَمُود: تَأْوِيلِ اعْظَمِ آيَةِ اَيْنِ سَتِ كِه اَو رَا دَعْوَتِ كَنْدِ وَ اَو هَمِ بِيذِيرْد.»

توضیح: در روایات این باب دو مطلب محتاج بتذکر است: اول- این که در روایت اول و دوم بود «بنده ای را که خدا گمراهیش را خواسته، و چون برای بنده ای بد خواهد» مقصود اراده و خواست اختیاری خداست نه اراده و خواست حتمی او چنان چه در حدیث 408 توضیح داده شد. دوم- منظور اصلی در این روایات این است که اهل تسنن و عامه را بمذهب تشیع دعوت نکنید، آن ها را رها کنید و به خودشان واگذارند. در صورتی که آیات و اخبار بسیاری راجع بوجوب امر به معروف و نهی از منکر و ثواب هدایت و تعلیم مردم و دفع شب هات مخالفین وارد شده است، پس چگونه- این اخبار نهی از دعوت و تبلیغ می کند، ولی با اندکی

دقت و تأمل پیداست که سیاق این روایات در باره اصرار و پافشاری در تبلیغ است به طوری که انسان بخواهد مردم حقیقه شیعه شوند و بحق گرایند، در صورتی که پیغمبر هم چنین وظیفه ای نداشت، آیات بسیاری که بعضی از آن ها در این روایت ذکر شد در قرآن مجید است به این مضامین که: ای پیغمبر هر چند تو دلت می سوزد و نمی توانی مردم را گمراه به بینی و در هدایت ایشان جانبازی می کنی، ولی بدان که همه این مردم مسلمان نخواهند شد، ایشان را رها کن که بر تو جز ابلاغ چیزی نیست، خدا مردم را بهتر می شناسد آن که را شایسته مسلمانی داند، او را بسراغ تو میفرستد. با چند جمله کوتاه تو دلش را روشن می کند و آن که چنین شایستگی ندارد، اگر چه از خویشان نزدیک باشد، هر چه بگوئی و اندرز دهی، در دل سختش تأثیر نکند. پیداست وقتی که وظیفه رهبر دین این باشد وظیفه پیروانش به مراتب سهل تر و سبک تر است مخصوصاً با شدت تقیه در زمان ائمه (علیهم السلام) که خود آن ها را خانه نشین کرده بود، به مردم کاری نداشتند جز آن که هر کس مسأله ای از توحید و معارف و فروع پرسد جوابش گویند و با روش مسالمت آمیز خود مذهب تشیع را باقی دارند. پس اصحاب و پیروان ایشان نباید کاسه داغتر از آش و دایه دل سوزتر از مادر شوند. (1)

101. اهتمام به امور مسلمین و خیر خواهی برای آن ها

روایات زیر در باب «اهتمام به امور مسلمین» در کتاب شریف «اصول کافی» ذکر شده است: (2)

ص: 291

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، مترجم: جواد مصطفوی، ج 1، ص: 235.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 164.

رسول خدا(صلی الله علیه و اله)فرمود:

«مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ؛ هر که صبح کند و به امور مسلمین همت نگمارد مسلمان نیست.»

رسول خدا(صلی الله علیه و اله)فرمود:

«أَنْتَ الْتَّاسِ نَسَبُ كَمَا أَنْصَحَهُمْ حَيًّا- وَأَسْلَمَهُمْ قَلْبًا لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ؛ عابدترین مردم کسی است که نسبت به همه مسلمین خیرخواه تر و پاکدل تر باشد.»

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«عَلَيْكَ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَنْ تَلْقَاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ؛ بر تو باد که برای خدا نسبت بمخلوقش خیر خواه باشی که هرگز خدا را بعملی بهتر از آن ملاقات نکنی.»

و فرمود:

«مَنْ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ؛ هر که به امور مسلمین اهتمام نرزد مسلمان نیست.»

پیغمبر(صلی الله علیه و اله)فرمود:

«مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَمَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ؛ هر که صبح کند و به امور مسلمین همت نگمارد. از آن ها نیست، و هر که بشنود مردی فریاد می زند «مسلمان ها بدادم برسید» و جوابش نگوید مسلمان نیست.»

و فرمود: «الْخَلْقُ عِبَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِبَالَ اللَّهِ وَأَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ

سُرُوراً؛ مخلوق عیال خدا هستند و محبوب ترین آن ها نزد خدا کسی است که بعیال خدا سود دهد، و به خانواده ای شادی رساند.»

از رسول خدا(صلی الله علیه و اله) سؤال شد محبوب ترین مردم نزد خدا کیست؟ فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ قَالَ أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ؛ کسی که سودش به مردم بیش تر باشد.»

رسول خدا(صلی الله علیه و اله)فرمود:

«مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَادِيَةَ [مَاءٍ] أَوْ نَارٍ أَوْ جَبَّتْ لَهُ الْجَنَّةُ؛ هر کس تجاوز آب یا آتشی را از گروهی از مسلمین بگرداند، بهشت برایش واجب گردد.»

امام صادق(علیه السلام) در باره قول خدای عزّ و جلّ که می فرماید: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»؛(1)

«به مردم سخن نیک گوئید» فرمود:

«قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَلَا تَقُولُوا إِلَّا خَيْرًا حَتَّى تَعْلَمُوا مَا هُوَ؛ به مردم سخن نیک گوئید و جز خیر نگویید تا بدانید حقیقت چیست (پس اگر یقین پیدا کردید که شخصی سزاوار خیر نیست نگویید).»

امام باقر(علیه السلام) در باره قول خدای عزّ و جلّ که می فرماید: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»؛(2)

«به مردم سخن نیک گوئید» فرمود:

«قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ فِيكُمْ؛ بهترین سخنی که دوست دارید مردم در باره شما گویند، در باره مردم بگوئید.»

ص: 293

1- . بقره / 83.

2- . بقره / 83.

امام صادق (علیه السلام) در باره قول خدای عز و جل که می فرماید: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ»؛ (1) «و خدا مرا مبارک ساخت هر کجا باشم» فرمود:

«نَفْعًا؛ یعنی سودمند ساخت.»

102. عطسه و ابراز محبت

روایات زیر در باب «عطسه و ابراز محبت» در کتاب شریف «اصول کافی» ذکر شده است: (2)

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ مِنَ الْحَقِّ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَيْهِ إِذَا لَقِيَهُ وَيَعُودَهُ إِذَا مَرِضَ وَيَنْصَحَ لَهُ إِذَا غَابَ وَيُسَمِّتُهُ إِذَا عَطَسَ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* لَا شَرِيكَ لَهُ وَيَقُولُ لَهُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَيَجِيبُهُ فَيَقُولُ لَهُ يَهْدِيكُمْ اللَّهُ وَيُصَلِّحُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَيُجِيبُهُ إِذَا دَعَاهُ وَيَتَّبِعُهُ إِذَا مَاتَ؛ از حقوق مسلمان بر برادرش این ست که چون به او برخورد کند سلامش کند، و چون بیمار شود بعیادتش رود، و چون پنهان شود (پشت سرش) برای او خیرخواهی کند، و چون عطسه زند و بگوید: «الحمد لله رب العالمين لا شريك له» به او بگوید: «يرحمك الله» او نیز در جواب این گوید: «يهديكم الله و يصلح بالكم» و چون او را (بکاری یا بجائی) بخواند (و دعوتش کند) بپذیرد، و چون بمیرد تشییعش کند.»

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) إِذَا عَطَسَ الرَّجُلُ فَسَمَّتُوهُ وَ لَوْ كَانَ مِنْ وَرَاءِ جَزِيرَةٍ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى وَ لَوْ مِنْ وَرَاءِ الْبَحْرِ؛ رسول خدا (صلى الله عليه و اله) فرموده است: هر گاه کسی عطسه کرد

ص: 294

1- . مریم / 31.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 654.

جواب عطسه اش را بگویند اگر چه از پس جزیره ای باشد. و در روایت دیگری است که: اگر چه از پس دریا باشد.»

اسحاق بن یزید و معمر بن ابی زیاد و ابن رثاب گویند: ما در خدمت حضرت صادق (علیه السلام) نشسته بودیم که مردی عطسه زد، پس هیچ يك از آن مردم (که آن جا بودند) جواب او را نگفتند تا این که آن حضرت شروع به سخن کرد و فرمود:

«سُبْحَانَ اللَّهِ أَلَّا سَمَّتُمْ إِنَّ مِنْ حَقِّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ أَنْ يَعُودَهُ إِذَا اشْتَكَى وَأَنْ يُجِيبَهُ إِذَا دَعَا وَأَنْ يَشْهَدَهُ إِذَا مَاتَ وَأَنْ يُسَمِّتَهُ إِذَا عَطَسَ؛ سُبْحَانَ اللَّهِ چرا جواب عطسه اش را نگفتید؟ همانا از حقوق مسلمان این ست که هر گاه بیمار شد عیادتش کنید، و چون دعوتی کند بپذیرند، و چون بمیرد بر سر جنازه اش حاضر شوند، و چون عطسه زد جواب عطسه اش را بگویند.» «عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَام) فَعَطَسَ فَقُلْتُ لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ ثُمَّ عَطَسَ فَقُلْتُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِذَا عَطَسَ مِثْلَكَ تَقُولُ لَهُ كَمَا يَقُولُ بَعْضُ نَا لِيَعُضَّ يَرْحَمُكَ اللَّهُ أَوْ كَمَا تَقُولُ قَالَ نَعَمْ أَلَيْسَ تَقُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ قُلْتُ بَلَى قَالَ أَرْحَمَ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ قَالَ بَلَى وَقَدْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَرَحِمَهُ وَإِنَّمَا صَلَوَاتُنَا عَلَيْهِ رَحْمَةٌ لَنَا وَقُرْبَةٌ؛

صفوان بن يحيى گوید: در خدمت حضرت رضا (علیه السلام) بودم پس آن حضرت عطسه زد، من به او گفتم: «صلى الله عليك» دوباره عطسه زد من گفتم: «صلى الله عليك» برای سومین بار عطسه زد و من گفتم: «صلى الله عليك» و عرض کردم: قربانت: اگر مانند شما (امام معصومی) عطسه زد همان طور که ما به هم می گوئیم «يرحمك الله» آن طور بگوئیم یا این طور که من می گویم؟ فرمود: چرا مگر نمی گوئی:

«صلی اللہ علی محمد و آلہ»؟ عرض کردم: چرا، فرمود: (تو می گوئی:) «ارحم محمدا و آل محمد» (یعنی پس از آن که می گوئی: «صلی اللہ علی محمد و آلہ» دنبالش می گوئی: «ارحم محمدا و آل محمد» و این هر دو طلب رحمت است به دو لفظ: یکی بلفظ «یرحمک اللہ» و دیگر بلفظ «ارحم محمدا و آل محمد» سپس فرمود: آری محققاً خداوند بر محمد صلوات و رحمت فرستاده و جز این نیست که صلوات ما بر او برای ما رحمت و تقرب به خدا است.

شرح: یعنی باکی نیست هر کدام یک از این دو لفظ را بگوئی، زیرا هر دو به معنای طلب رحمت خداوند است. و محتمل است معنای فرمایش امام (علیه السلام) این باشد که «صلی اللہ علیک» به همان معنای «ارحم محمدا و آل محمد» است که آن هم از لحاظ معنا بازگشتش به «یرحمک اللہ» است پس هر دو لفظ دارای یک معنی است.

احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: از حضرت رضا (علیه السلام) شنیدم که می فرماید:

«التَّائِبُ مِنَ الشَّيْطَانِ (1) وَالْعَطْسَةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ دهن دره از شیطان است و عطسه از خدای عزّ و جلّ است.»

شرح: مجلسی (ره) گوید: این که دهن دره را از جانب شیطان دانسته برای آن ست که دهن دره به واسطه سنگینی بدن و پری شکم و سستی و میل آن بخواب است، و مقصود حضرت باز داشتن مردمان است از آن چه باعث پدید آمدن دهن دره است مانند پر خوری و سیری و مانند این ها که انسان را از طاعات سنگین کند و از انجام خیرات کسل نماید، و فیض (ره) گوید: جهش این ست که پیدایش آن از

ص: 296

1- . تائب: استرخی فاه واسعا من غیر قصد.

غفلتی است که از واگذاردن خداوند شخص را بحال خود پدید آمده، زیرا که چون خداوند بنده را بحال خود گذارد از یاد خدا غافل شود (و نشانه اش دهن دره است) و اما وجه این که عطسه از طرف خدا است این است که اوست که بنده اش را وادار بعطسه کرده تا آن بنده هنگام زدن عطسه به یاد خدا افتد، و ذکر او را بگوید و این معانی است که از حدیث آینده استفاده شود.

صالح بن ابی حماد گوید: از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) از عطسه و سر این که دنبالش حمد خدا را باید کرد پرسیدم؟ فرمود:

«إِنَّ لِلَّهِ نِعْمًا عَلَى عَبْدِهِ فِي صِحَّةِ بَدَنِهِ وَ سَلَامَةِ جَوَارِحِهِ وَإِنَّ الْعَبْدَ يَنْسَى ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى ذَلِكَ وَإِذَا نَسِيَ أَمَرَ اللَّهُ الرِّيحَ فَتَجَاوَزَ فِي بَدَنِهِ ثُمَّ يُخْرِجُهَا مِنْ أَنْفِهِ فَيَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ فَيَكُونُ حَمْدُهُ عِنْدَ ذَلِكَ شُكْرًا لِمَا نَسِيَ؛ همانا برای خدا بر بنده اش نعمت هائی است از سلامتی بدن و اعضای او و تندرستیش، و به درستی که بنده خدای عزّ و جلّ را از یاد ببرد و در باره این نعمت ها فراموشش کند، و چون خدا را فراموش کند خداوند بیاد دستور دهد که در تنش بگذرد و از بینی او بیرون آید تا خدا را بر آن حمد کند، پس حمد او در آن هنگام شکری است برای آن چه فراموش کرده است.»

داود بن حصین گوید: نزد حضرت صادق (علیه السلام) بودیم و من شمردم چهارده نفر در آن اطاق بودند پس حضرت صادق (علیه السلام) عطسه زد و يك نفر از آن گروه سخنی نگفت، حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«أَلَا تَسْمَعُونَ أَلَّا تَسْمَعُونَ مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ إِذَا مَرِضَ أَنْ يَعُودَهُ وَإِذَا مَاتَ أَنْ يَشْهَدَ جَنَازَتَهُ وَإِذَا عَطَسَ أَنْ يُسَمِّتَهُ أَوْ قَالَ يُسَمِّتُهُ وَ إِذَا دَعَا أَنْ يُجِيبَهُ؛ آیا جواب عطسه را ندهید؟ آیا جواب عطسه را نگوئید؟ از حقوق مؤمن بر مؤمن این ست که چون

بیمار شد عیادتش کند، و چون بمیرد بر سر جنازه اش حاضر شود، و چون عطسه زند جواب عطسه اش را بگوید، و چون او را دعوت کند بپذیرد.»

جابر گوید: حضرت باقر(علیه السلام) فرمود: «نِعْمَ الشَّيْءُ الْعَطْسَةُ تَنْفَعُ فِي الْجَسَدِ وَ تُذَكِّرُ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْتُ إِنَّ عِنْدَنَا قَوْمًا يَقُولُونَ لَيْسَ لِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) فِي الْعَطْسَةِ نَصِيبٌ فَقَالَ إِنْ كَانُوا كَاذِبِينَ فَلَا نَالَهُمْ شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و اله)؛ چه چیز خوبی است عطسه زدن، برای بدن سودمند است، و خدای عزّ و جلّ را نیز به یاد انسان آورد، من عرض کردم: نزد ما مردمانی هستند که می گویند: رسول خدا(صلى الله عليه و اله) از عطسه بهره ای ندارد (و عطسه نمی زند)؟ فرمود: اگر دروغ گویند شفاعت محمد(صلى الله عليه و اله) به آن ها نرسد.»

ابن ابی عمیر از برخی از اصحابش حدیث کند که گفت: مردی در خدمت حضرت باقر(علیه السلام) عطسه زد و گفت: «الحمد لله» حضرت باقر(علیه السلام) جواب عطسه او را نداد و فرمود:

«نَقَصَ نَا حَقًّا ثُمَّ قَالَ إِذَا عَطَسَ أَحَدُكُمْ فَلْيَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ قَالَ فَقَالَ الرَّجُلُ فَسَمَّيْتَهُ أَبُو جَعْفَرٍ؛ از حق ما کاست سپس فرمود: چون یکی از شماها عطسه کرد بگوید: «الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و اهل بيته» گوید: پس آن مرد آن چنان گفت و حضرت نیز جواب عطسه او را داد. (یعنی به او فرمود: یرحمك الله.)»

فضیل بن یسار گوید: به حضرت باقر(علیه السلام) عرض کردم: مردم در سه جا صلوات بر محمد و آتش را بددانند: یکی هنگام عطسه، و دیگر هنگام سر بریدن حیوانات، و سوم در هنگام جماع، حضرت باقر(علیه السلام) فرمود:

«مَا لَهُمْ وَيَلَهُمْ نَافَقُوا لَعَنَهُمُ اللَّهُ؛ چه شده است آن ها را؟ وای بر آن ها، نفاق کردند، خدا لعنتشان کند.»

«عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ قَالَ: كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) إِذَا عَطَسَ فَقِيلَ لَهُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ قَالَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَيَرْحَمُكُمْ وَإِذَا عَطَسَ عِدَّةُ إِنْسَانٍ قَالَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؛ سعد بن ابی خلف گوید: حضرت باقر (علیه السلام) هر گاه عطسه می زد و به او می گفتند: «یرحمک الله» حضرت می فرماید: «یغفر الله لکم ویرحمکم» و هر گاه کسی نزد او عطسه می زد حضرت می فرماید: یرحمک الله عز و جل.»

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«عَطَسَ غُلَامٌ لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمَ عِنْدَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و اله) فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و اله) بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ؛ پسر بچه ای که بحد بلوغ نرسیده بود نزد پیغمبر (صلی الله علیه و اله) عطسه زد و پس از آن گفت: «الحمد لله» پیغمبر (صلی الله علیه و اله) باو فرمود: «بارک الله فیک».

محمد بن مسلم از حضرت باقر (علیه السلام) حدیث کند که فرمود:

«إِذَا عَطَسَ الرَّجُلُ فَلْيَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* لَا شَرِيكَ لَهُ وَإِذَا سَمَّتِ الرَّجُلُ فَلْيَقُلِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ وَإِذَا رَدَدْتَ فَلْيَقُلِ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ وَ لَنَا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) سَدَّ نِجْلَ عَن آيَةِ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ ذِكْرُ اللَّهِ فَقَالَ كُلَّمَا ذُكِرَ اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ حَسَنٌ؛ هر گاه مردی عطسه زد دنبالش بگوید: «الحمد لله [رب العالمین] لا شریک له» و کسی که می خواهد جواب عطسه را بدهد بگوید «یرحمک الله» و چون (شخصی که عطسه زده) بخواهد جواب او را بدهد بگوید: «یغفر الله لك و لنا»، زیرا از رسول خدا (صلی الله علیه و اله) از آیه ای یا چیزی که در آن ذکر خدا باشد پرسش شد (که آیا در چنین جایی آیه ای یا ذکر مخصوصی باید گفت؟) فرمود: هر جمله ای که در آن ذکر خدا باشد نیکو است.»

أمیر المؤمنین (علیه السلام) در حدیث مرفوعی فرمود:

«مَنْ قَالَ إِذَا عَطَسَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * عَلَى كُلِّ حَالٍ لَمْ يَجِدْ وَجَعَ الْأُذُنَيْنِ وَالْأَصْرَاسِ؛ هَر كَسٍ چُون عَطَسَه كَنَد دَنبَالِ آن بگوید: «الحمد لله رب العالمين على كل حال» درد گوش و دندان نبیند.»

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«فِي وَجَعِ الْأَصْرَاسِ وَ وَجَعِ الْأَذَانِ إِذَا سَمِعْتُمْ مَنْ يَعْطِسُ فَأَبْدُوهُ بِالْحَمْدِ؛ در باره درد دندان و گوش هر گاه شنیدید کسی عطسه زد با حمد خدا با او سخن گوئید.»

ابو اسامه گوید: حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«مَنْ سَمِعَ عَطَسَةَ فَحَمِدَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ صَلَّى عَلَيَّ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و اله) وَ أَهْلَ بَيْتِهِ لَمْ يَشُدَّ تَكِ عَيْنَيْهِ وَ لَا ضُرْسَهُ ثُمَّ قَالَ إِنْ سَمِعْتَهَا فَقُلْهَا وَ إِنْ كَانَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ الْبَحْرُ؛ هر که صدای عطسه ای را بشنود پس خدای عزّ و جلّ را حمد گوید و بر پیغمبر (صلى الله عليه و اله) و خاندانش صلوات بفرستد، درد چشم و دندان نبیند، سپس فرمود: اگر آن را شنیدی ذکر (حمد و صلوات) را بگو اگر چه میان تو و آن (کس) که عطسه زده) دریا فاصله باشد.»

ابن ابی نجران از برخی از شیعیان حدیث کند که گفت: مردی نصرانی نزد حضرت صادق (علیه السلام) عطسه زد مردم به او گفتند: «هداك الله» (یعنی خدا هدایت کند) حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«فَقُولُوا يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَقَالُوا لَهُ إِنَّهُ نَصَرَانِي فَقَالَ لَا يَهْدِيهِ اللَّهُ حَتَّى يَرْحَمَهُ؛ بگوئید «يرحمك الله»؛ عرض کردند: او نصرانی است؟ فرمود: تا خدا به او رحم نکند هدایتش نفرماید.»

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) إِذَا عَطَسَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ ثُمَّ سَكَتَ لِعِلَّةٍ تَكُونُ بِهِ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ عَنْهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* فَإِنْ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ قَالَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله) الْعَطَاسُ لِلْمَرِيضِ دَلِيلُ الْعَافِيَةِ وَرَاحَةٌ لِلْبَدَنِ؛ رسول خدا (صلى الله عليه و اله) فرمود: هر گاه مرد مسلمانی عطسه زند و به واسطه دردی که دارد خاموش ماند (و دنبالش نتواند الحمد لله رب العالمين بگوید) فرشتگان به جای او گویند: «الحمد لله رب العالمين» و اگر بگوید: «الحمد لله رب العالمين» فرشتگان گویند: «يغفر الله لك» فرمود: و رسول خدا (صلى الله عليه و اله) فرموده: عطسه برای بیمار نشانه بهبودی و آسودگی بدن اوست.»

و نیز امام صادق (عليه السلام) فرمود:

«الْعَطَاسُ يَنْفَعُ فِي الْبَدَنِ كُلِّهِ مَا لَمْ يَزِدْ عَلَى الثَّلَاثِ فَإِذَا زَادَ عَلَى الثَّلَاثِ فَهُوَ دَاءٌ وَسَقَمٌ؛ عطسه برای همه تن سودمند است اگر از سه تا نگذرد و چون از سه تا بگذرد آن درد و بیماری است.»

ابو بکر حضرمی گوید: از حضرت صادق (عليه السلام) پرسیدم از گفتار خدای عزّ و جلّ که می فرماید: «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»؛ (1)

«به راستی ناخوش ترین آوازه بانگ خران است.» فرمود:

«الْعَطَسَةُ الْقَبِيحَةُ؛ عطسه ناهموار است.»

«عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْعَامَّةِ قَالَ: كُنْتُ أُجَالِسُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَلَا وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَجْلِسًا أُتْبَلُ مِنْ مَجَالِسِهِ قَالَ فَقَالَ لِي ذَاتَ يَوْمٍ مِنْ أَيْنَ تَخْرُجُ الْعَطَسَةُ فَقُلْتُ مِنَ الْأَنْفِ فَقَالَ لِي أَصَبْتَ الْحَطَأَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مِنْ أَيْنَ تَخْرُجُ فَقَالَ مِنْ جَمِيعِ الْبَدَنِ كَمَا أَنَّ النُّطْقَةَ تَخْرُجُ مِنْ جَمِيعِ الْبَدَنِ وَمَخْرَجُهَا مِنَ الْإِحْلِيلِ ثُمَّ قَالَ أَمَا رَأَيْتَ الْإِنْسَانَ

ص: 301

إِذَا عَطَسَ نَفِضَ أَعْضَاؤُهُ وَصَاحِبُ الْعَطْسَةِ يَأْمَنُ الْمَوْتَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ؛ مردی از عامه گوید: من با امام صادق (علیه السلام) نشست و برخاست داشتم و به خدا سوگند مجلسی گرامی تر از مجلس های او ندیدم، گوید: روزی آن حضرت به من فرمود: عطسه از کجا بیرون آید؟

گفتم: از بینی، فرمود: به خطا رفتی، گفتم: قربانت از کجا بیرون آید؟ فرمود: از همه بدن چنان چه منی از همه بدن بیرون آید گرچه از مجرای بول خارج شود، سپس فرمود: آیا بینی که چون انسان عطسه زند همه اعضاء بدنش تکان خورد؟ و کسی که عطسه می زند هفت روز از مرگ در امان است.»

حضرت باقر (علیه السلام) فرمود:

«إِذَا عَطَسَ الرَّجُلُ ثَلَاثًا فَسَدَّ مَتْنَهُ ثُمَّ انْتَرَكَهُ؛ هر گاه مردی عطسه زد تا سه بار جواب او را بگو و سپس او را رها کن (یعنی حقی که در این باره دارد در بار سوم ادا شود و از آن که گذشت جواب ندارد).»

و الحمد لله رب العالمین

ص: 302

فهرست منابع و مآخذ

١. ابن بابويه، محمد بن على (شيخ صدوق)، معانى الأخبار، قم، جامعه مدرسين، ١٣٦١ش.
٢. ابن بابويه، محمد بن على (شيخ صدوق)، الخصال، تهران، مترجم: محمدباقر كمره‌اى، دارالكتب العلمية، ١٣٦٣ش.
٣. ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن على، مناقب آل أبى طالب عليه السلام، بيروت، دارالمرتضى، ١٤٢٨ق.
٤. ابو الفتوح رازى، حسين بن على، روض الجنان و روح الجنان، تهران، اسلاميه، ١٣٥٢ش.
٥. آلوسى بغدادى، محمود شكرى، بلوغ الأرب فى معرفة احوال العرب، بيروت، مكتبة العصرية، ١٤٣٠ق.

٦. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، قم، مركز اطلاعات و مدارك اسلامى، ١٣٨٧ش.
٧. آمدی، عبدالواحد ابن محمد تمیمی، غرر الحکم و درر الکلم، قم، مكتب اعلام الاسلامی، ١٣٦٦ش.
٨. بحرانی، هاشم بن سليمان، غاية المرام و حجة الخصام في تعيين الإمام، قم، نشر بعثت، ١٣٨٧ش.
٩. بحرانی، هاشم بن سليمان، البرهان في تفسير القرآن، قم، دارالمجتبى، ١٤٢٧ق.
١٠. برقى، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، ١٤٢٩ق.
١١. ترمذی، محمد بن عيسى، الجامع الصحيح، بيروت، دارالمعرفة، بی تا.
١٢. جوينی خراسانى، ابراهيم، فرائد السمطين، بيروت، مؤسسة المحمودی، ١٣٩٨ق.
١٣. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعه، قم، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)، لاهياء التراث، ١٣٦٨ش.
١٤. حقى برسوى، اسماعيل بن مصطفى، تفسير روح البيان، بيروت، دارالفكر، بی تا.



۱۵. حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، قم، نوید اسلام، ۱۳۹۱ش.
۱۶. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۳ش.
۱۷. رضا، محمد رشید، المنار، قاهره، دارالنشر للجامعات، ۱۴۲۸ق.
۱۸. زمخشری، محمود بن عمر، تفسیر کشاف، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۳ش.
۱۹. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ق.
۲۰. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، قم، دارالثقلین، ۱۴۱۹ق.
۲۱. صبری پاشا، ایوب، مرآت الحرمین، قم، نشر مشعر، ۱۳۹۲ش.
۲۲. صواف، محمد محمود، نقشه‌های استعمار در راه مبارزه با اسلام، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۵۷ش.
۲۳. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۹۳ش.
۲۴. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، قم، دار الأسوه، ۱۳۷۴ش.
۲۵. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، نشر فراهانی، تهران، ۱۳۷۵ش.
۲۶. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۹ق.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن، آمالی، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۳۴ق.

۲۸. طیب، عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، نشر اسلام، ۱۳۶۶ ش.
۲۹. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، قم، چاپخانه علمیه، بی تا.
۳۰. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، قم، نشر نوید اسلام، ۱۴۲۴ ق.
۳۱. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، تهران، دارالکتب العلمیه، ۱۳۶۷ ش.
۳۲. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، المحجة البیضاء فی احیاء الاحیاء، تهران، انتشارات اسلامیة، ۱۳۸۰ ق.
۳۳. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر صافی، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۸۶ ش.
۳۴. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۲۷ ق.
۳۵. قطب، سید، فی ظلال القرآن، بیروت، دار الشروق، ۱۴۲۵ ق.
۳۶. قمی، عباس، سفینة البحار، قم، دارالاسوه، ۱۳۷۳ ش.
۳۷. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، بی تا.
۳۸. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، مترجم: جواد مصطفوی، تهران، نشر گل گشت، ۱۳۷۵ ش.

۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب، روضة الكافي، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۲ق.

۴۰. گوستاو لوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، مترجم: فخر گیلانی، تهران،

انتشارات اسلامیه، بی‌تا.

۴۱. مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه،

۱۳۷۲ش.

۴۲. نهرو، جواهر لعل، نگاهی به تاریخ جهان، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۱ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

